

یادی از دکتر حشمت جنگلی

محمود پاینده لنگرودی



محمود پاینده لنگرودی



دکتر حشمت جنگلی

محمود پاینده
«لنگرودی»

تهران، ۱۳۶۸

دکتر حشمت جنگلی

پاینده، محمود

چاپ اول: تابستان ۱۳۶۸

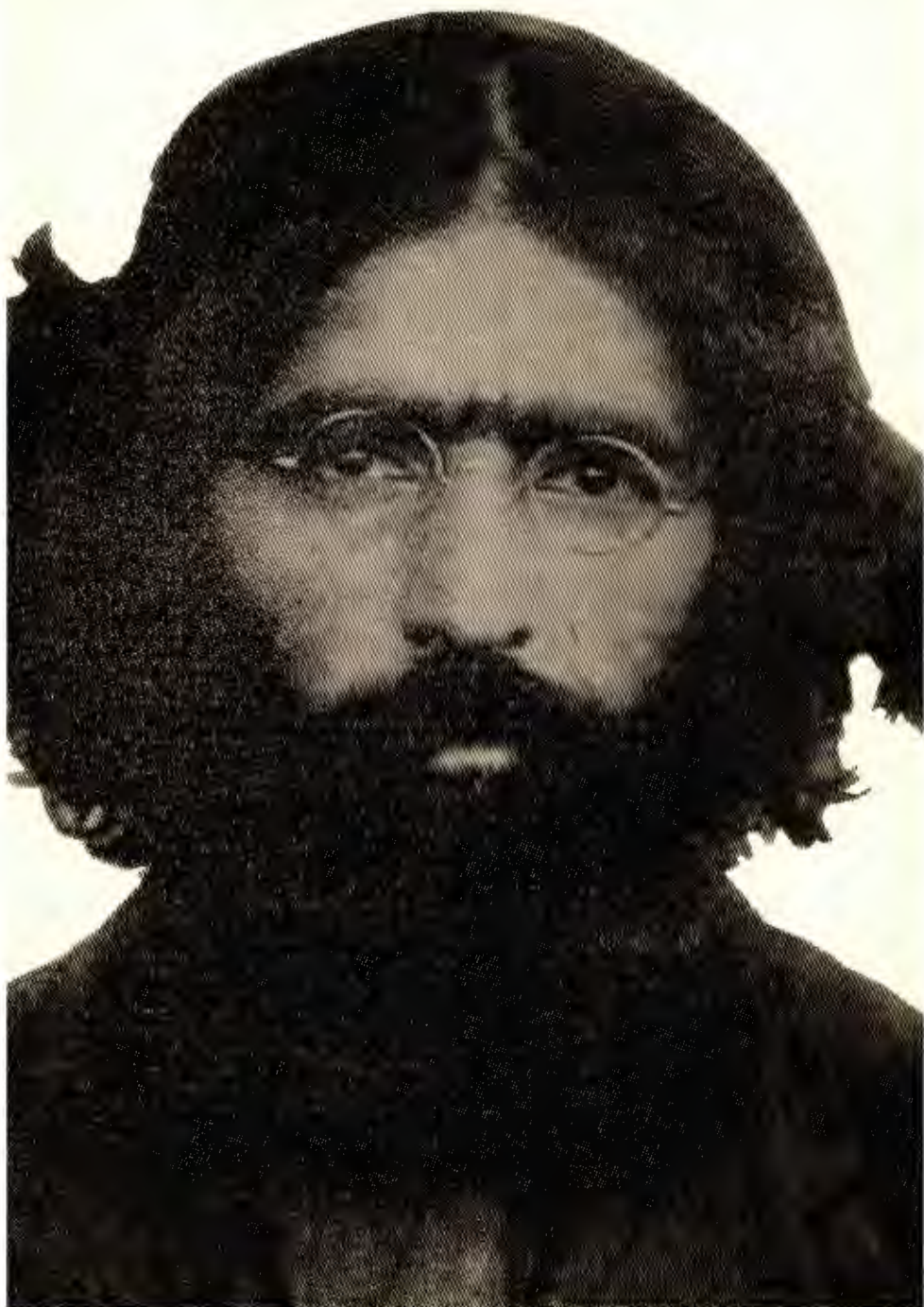
تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

حروفچینی: نمونه ایران

چاپ: دیبا

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات شعله اندیشه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، شماره ۵، تلفن: ۶۶۲۴۰۶





بخش اول

۹	پیشگفتار
۱۵	ایران در زمان قاجار
۲۴	میرزا و آغاز قیام جنگل
۳۳	آشنائی با دکتر حشمت
۳۷	مراسم عضویت و مرامنامه جنگل
۴۳	دکتر حشمت و جنگل
۶۹	نقش دیگر فنودال ها در سرکوب جنگل
۷۳	نیرنگ ساعدالدوله و خودسری احسان الله خان
۷۷	جنگ دکتر حشمت با سردار اقتدار و امیر اسعد و سپهسالار
۸۳	جنگ دکتر حشمت با محمد ولیخان
۸۴	یادها و یادگارهای دکتر حشمت
۸۹	تسلیم شدن حاج احمد کسمائی
۹۷	دکتر حشمت از زبان این و آن

بخش دوم

۱۰۳	رفتن میرزا از غرب به شرق گیلان
۱۱۱	تسلیم دکتر حشمت در تنکابن
۱۱۹	یادداشت‌های همسنگر کوچک خان
۱۲۹	دادگاه دکتر حشمت
۱۳۳	جنش جنگل و شوروی
۱۴۲	آرامگاه دکتر حشمت
۱۴۴	پس از تسلیم دکتر حشمت
۱۵۱	بازگشت میرزا به غرب گیلان
۱۵۵	جنگل پس از بازگشت میرزا
۱۵۹	ورود جنگلیها به رشت
۱۶۱	بر مزار حشمت

پیوستها

۱۶۷	شعر شهادت نامه
۱۶۹	نام جایها
۱۷۴	نام کسان
۱۸۱	کتابشناسی

بخش اول

پیشگفتار

مادرم از کوهساران دیلمستان بود که دست بازیگر روزگار او را به جلگه‌ها کشاند و بر سر راه پدرم نشانده. او با آنکه دنیا را در چندین کوه و دو سه شهر دیده بود، یکدنیا چیز می‌دانست و یکدنیا کاردانی دیلمیان را نیز در شهر به کار می‌بست.

قرآن، باباطاهر و (عزیز و نگار طالقان) را در مکتب‌خانه‌های کوهستان آموخته بود.

در شبهای دور و دراز زمستان‌ها که شعله‌های آتش بخاری همیشه سوز بالا می‌گرفت و دودش از بام سفالپوش، چون اژدها در دل آسمان تنوره می‌کشید، گپ‌های او نیز گل می‌انداخت و با همان گویش کوهساران، به بیان دیده‌ها و شنیده‌ها می‌پرداخت:

(بالشویکی سال،^۱ پشت همین خانه، چنان تیر-تفنگ در می‌کردند که انگار بلال برشته می‌کنند. قزاقان با بهانه‌های

۱. بالشویکی سال، یک نوع تاریخ قراردادی و سرزبانی مردم ولایت ماست یعنی آن سال که بلشویک‌ها در گیلان چنین و چنان کردند... نظیر (شصت تومانی سال) یعنی در آن روزگار قحط و گرانی که برنج خرواری (۱۵۰ کیلو) شصت تومان بود! و در مقیاس کوچکتر: با نام پسر یا دختر اول؛ نظیر احمد یا شهربانو سرانی، یعنی آن زمان که احمد تازه به دنیا آمده بود یا شهربانو را داشتم! که با مرگ آدم‌ها از میان می‌رود.

دست یابی به این یا آن، خانه‌ها را غارت می‌کردند...)

* *

در سالهای اخیر که در زمینه گردآوری فرهنگ عامه گیلان کار می‌کردم، برای بیان ارتباط تاریخی پاره‌ای از مسائل فرهنگی، گذری به تاریخ گیلان نیز داشتم و در این رهگذار با سایه‌روشن زندگی پرفراز و فرود مردان بزرگی آشنا شدم که غبار گمنامی و افترا، چهره‌آشنای آنان را پوشانده بود. نخست در روزگار صفوی با غریب شاه گیلانی - که با انتشار کتاب (قیام غریب شاه گیلانی) به معرفی این مرد در قیام مردم گیلان پرداختم دیگر در پایان روزگار قاجار، با سرگذشت تلخ دکتر حشمت در خیزش جنگل... و آن زمان که شرح دلیری‌های حیدرخان عمو اوغلی و جنگ با قزاقان در کوچه پس کوچه‌های لنگرود و سازماندهی (حمله گاز انبری از شرق و غرب گیلان، برای رهائی جنگلی‌های محاصره شده در لاهیجان) را می‌خواندم، بی اختیار، پس از گذشت سی چهل سال به یاد حرف مادرم که سالهاست در میان ما نیست افتادم که:

«بالشویکی سال - پشت همین خانه، چنان تیرتفنگ در می‌کردند که انگار بلال برشته می‌کنند.»!

*

در باره قیام جنگل و تأسیس نخستین جمهوری ناپایدار در بخشی از سرزمین ایران، کتابهای زیادی نوشته‌اند ولی متأسفانه قلمزنان جنگل نیز مجال نیافتند که زمان حال تاریخ روزگارشان را رقم بزنند. یکسونگری در تاریخ‌نگاری و کج‌اندیشی در تاریخ‌نگاری، رمان‌پردازی و زمین و زمان را به هم دوختن، به جای بیان وقایع تاریخی در بیشتر این کتابها به چشم می‌خورد و بیان شکست‌ها و پیروزی‌ها و رویدادها، در پاره‌ای از کتاب‌ها به قدری دگرگون است که گاهی انسان راه به جایی نمی‌برد و به نظر می‌رسد که بیشتر این نویسندگان از

روی دست هم نوشته‌اند! در بررسی کتابها و رویدادها، آنچه که مرا شگفت زده کرد حضور پاره‌ای از بازیگران صحنه سیاست و اجرای نقش گوناگون آنها در زمان‌های مختلف است که خود نشانگر این حقیقت دردناک است که چگونه مردم ساده‌اندیش، گول‌نمایش‌های فریبنده این سیاستگران را خورده‌اند و برای چندمین بار در زیر علم حادثه‌آفرینی آنان گرد آمده‌اند.



در بیشتر کتابهایی که برای معرفی نهضت جنگل فراهم آمده، چندین و چند سطر نیز از دکتر حشمت سخن رفته است: اما تنها کتابی که با نام (دکتر حشمت که بوده و...) آغاز شده، دکتر حشمت، دستاویز تسویه حسابهای خصوصی برادرش — علی اصغرخان حشمت ثانی — قرار گرفته است.

میرزا محمد تمیمی طالقانی، نویسنده این کتاب ۱۲۸ صفحه‌ای، بخش کوتاهی را به قیام جنگل و زندگی جوانی و تحصیلات دکتر حشمت اختصاص داده، آنگاه با زیرکی از جنگل گریز زده، به (علی اصغرخان دکتر حشمت ثانی) پرداخته است که طبیب مخصوص لشکر بی اختیار (سردار اقتدار) بوده و از روز سر و ننگرود و لاهیجان تا مرکز غرب گیلان، سردار را چون موم نرم در مشت داشته! و در نهان به نفع جنگلی‌ها کار می‌کرده!! و بعد طبیب شمیرانات می‌شود و رضاشاه اموال او را توقیف می‌کند و در پایان کتاب، لیست سکه‌های طلا و گنجینه نفیس جواهرات قیمتی او را شمارش می‌کند و بر پاره‌ای از آنها قیمت می‌گذارد که دود از کله آدم بلند می‌شود و بی اختیار این سؤال را پیش می‌آورد که این (طبیب جنگلی)! اینهمه پول و طلا را از کجا گرد کرده که قارون در کنارش سر شرم در پیش دارد! این کتاب نه تنها در شناسائی چهره انقلابی دکتر حشمت، کاری از پیش نبرده بلکه تا حد زیادی از اعتبار او نیز کاسته است.

دیگر از کتابهایی که در این زمینه رقم زده شده (شعله شمع جنگل است) است در ۱۳۰ صفحه که از (پیدایش ملت بنی اسرائیل، ظهور حضرت محمد (ص)، رفتار ملت یهود، ذکر خلافت عمر و عثمان و یزید و... شروع شده و از بخش شانزدهم، نام میرزا کوچک به میان آمده است! که چیز بیشتری به خواننده آشنا با جنگل نمی آموزد.

دیگر (گیلان زمین) است در ۱۶۰ صفحه جیبی که از روزگاران دور و دراز: «آماردها» و سرزمین گیلان حکایت دارد و از صفحه ۱۱۳ به بعد (تشکیلات جنگل چگونه به وجود آمد) به شرح افسانه ای راجع به حشمت می پردازد که بیان آن داستان ها از زبان خیلی کسان ساخته نیست!

در ۳ جلد از ۵ جلد کتاب (تاریخ جنگل - مهنوش) مطالب پراکنده فراوانی درباره نهضت جنگل و دکتر حشمت به چشم می خورد که صرف نظر از جا به جایی زمان و مکان رویدادها، دارای ارزش فراوانی است.

و در کتاب (سردار جنگل - ابراهیم فخرائی) با آنکه مطالب ارزنده و تاریخی و مستند در همه زمینه های نهضت جنگل، فراوان است بیش از یکی دو صفحه نوشته و چند قطعه عکس جمعی دکتر حشمت با میرزا و... به چشم نمی خورد.

نت در (یادداشت های خطی شادروان صادق کوچک پور) جنگلی، که آقای بهرام کوچک پور، پسر آن مرحوم، با مهربانی بسیار در اختیارم گذاشتند: خوانندنیهای فراوان درباره دکتر حشمت دیدم که از آن بهره بسیار گرفتم. امید که این کتاب نیز به گنجینه کتابهای نهضت جنگل افزوده شود.

تا این زمان، تقریباً همه کتابهایی را که درباره جنگل نوشته اند؛ خواننده ام و نامشان را در فهرست این نوشته ها آورده ام و نیز بخش

کوچکی را به دیدارها و تقریرات مردان دیرینه سال، که با دکترا حشمت، در کار پزشکی و پارتیزانی، سروسری داشته‌اند و اینک از نعمت زندگی برخوردارند، اختصاص دادم تا شاید نکته‌ای از زندگی خصوصی آن مرد بگویند که مردم این روزگار بیشتر به ژرفای آرزوهای درونی این انقلابی بزرگ راه جویند.

و اما... دکترا حشمت، دومین عنصر انقلابی نهضت جنگل است که دوشادوش میرزا کوچک خان، در تهییج مردم و سازماندهی و رهبری جنگهای پارتیزانی جنگلی‌ها و تأسیس ارتش ملی در شرق گیلان، برای مبارزه با نیروهای اشغالگر روسیه تزاری و انگلستان، شرکت پیگیر داشت و در شهرها به خاطر انجام بی دریغ پزشکی و در روستاها به منظور احداث (حشمت رود) برای آبیاری برنجزارها و در میان جنگلی‌ها به دلیل صداقت در مبارزه و لیاقت در اداره کارهای مردم و تعلیم پارتیزان‌ها؛ از احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

میرزا در فراز فیروزی بر مزارش گفت:

«با فقدان این مرد بزرگ، هنوز کمرمان راست نشده است. این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود.»

اما با گذشت روزگاران، قلمزنان جنگل، چندانکه به میرزا پرداختند دکترا حشمت را از یاد بردند و جای او در کنار میرزا، همچنان خالی مانده است.

* * *

سواد این کتاب، نخست به این بهانه فراهم آمده است که نشانه‌ای از بزرگداشت آزاد مردانی باشد که در شادکامی زمان حال، با مردم زیستند و در تلخکامی نیز با مردم گریستند و به روزگار شاد و بهروز آیندگان با چشمی امیدوار نگریستند و سرانجام جان شیرین بر سر این

۱۴ دکتر حشمت جنگلی

آرزوی دیرین گذاشتند و حشمت نیز، یکی از آنهمه پویندگان خونین
کفن بود...

و بهانه دیگر، بیان سر به دار شدن حشمت، این نکته ظریف
است که حشمت (یک اشتباه برزگ!) کرد و آن اینکه با خوشباوری، به
دشمن روی خوش نشان داد و در پایان، در حلقه طناب دار همان
فرومایگان جان داد!

باشد که این پند تلخ، پویندگان راه تاریک بشریت را درس
عبرت باشد.

تهران - اسفندماه ۱۳۶۱

ایران در زمان قاجار

سرزمین ایران در گشت و گذار روزگاران، بارها با هجوم خونخواران تاریخ ویران گردید و مردم ایران نیز هر بار از کورهٔ رویدادها آبدیده و سرفراز بیرون آمدند.

تاریخ؛ از نهضت‌های شکوهمند به سیه آمدگان میدان پهناور ایران، در براندازی تازیان و مغولان اشغالگر و دیگر ویرانگران... و به موازات آن، در رهائی از زیر بار ستم نکبت بار درندگان تاجدار و خان‌های خونخوار حکایت بسیار دارد.

با هجوم افغانان بیابانگرد به ایران، آخرین بازماندگان صفویان از میان رفتند؛ ایران ویران شد و سرمایه‌های فراوان به پغما رفت و در زمان نادر، نه تنها این ویرانی‌ها آباد و دلها شاد نشد؛ بلکه بار سنگین هزینه‌های زیاد لشکرکشی‌ها، سربار مردم شد و آبادی‌های برج مانده نیز از میان رفت و مرگ او آشفته‌گی ایران را تشدید کرد؛ شهرها ناامن شد و در روستاها، آبراه‌ها ویران گردید؛ خان‌ها شرارت و مستوفیان؛ غارت را آغاز کردند و کشاورزان از کشت و کار بازماندند و زادگاه را بدرود گفتند.

در زمان وکیل‌الرعا یا کریم خان زند، رفاه و امنیت نسبی به شهرها و روستاهای ایران رو کرد و با تجدید بنای آبراه‌ها، کشاورزی رواج یافت.

در روزگار سلاطین قاجار نیز، مردم روی آسایش ندیدند و مرده-ریگ و کیل الرعایا نیز بر باد شد. دولت تا گلودر قرض فرورفت و به موقع نتوانست وام‌ها را بپردازد و کوس رسوائی و رشکستگی دولت قاجار را بر همر بازار زدند. فساد بر سراسر ایران سایه افکند و:

شاه به وزیر قرض... و وزیر به شاه، وام داد و از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه گرفت و این طرز زندگی، طوری جزو صفات ذاتی ایرانیان شده که حتی موقعی که می‌خواهند محکومی را اعدام کنند اگر مبلغی به شاه بپردازند، شاه او را خواهد بخشید ولو اینکه محکوم یکی از بزرگترین و بی‌رحمترین تبهکاران باشد!...

این زمان، استعمارگران گوناگون، بیش از همه روسیه تزاری و انگلستان، برای غارت ذخایر ایران به رقابت برخاستند.

در ۱۸۷۲ دولت حق انحصاری ساختمان راه‌های آهن و خطوط تراموای، بهره‌برداری از نفت و سایر منابع تحت الارضی را به رویتربعه انگلستان داد و همه گمرکات کشور را به مدت ۲۰ سال به او واگذار کرد. با واگذاری این امتیازات به رویتربه تمام ثروت‌های طبیعی کشور را برای مدت ۷۰ سال به انگلیسی‌ها پیش فروش کرد.

در ۱۸۷۳ معاهده تلگرافی انگلیس و ایران امضاء شد.

در ۱۸۸۹ امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی را به مدت ۶۰ سال و

حق انحصاری انتشار اسکناس ایران را به رویتربه داد و بانک شاهنشاهی تابع انگلیسی‌ها بود.

در ۱۸۹۰ امتیاز خرید و فروش و تهیه تنباکو و توتون در سراسر

ایران به شرکت انگلیسی تالبوت واگذار شد، بر اثر نارضائی عمومی، این امتیاز لغو شد.

ایران در زمان قاجار ۱۷

در ۱۹۰۱ امتیاز بهره‌برداری انحصاری از نفت سراسر ایران — غیر از مناطق شمالی — به داریسی واگذار شد. این امتیازنامه بعدها به مثابه مهمترین حربه انگلستان، در اسیر ساختن و غارت ایران توسط انگلیسیها به کار رفت. اما امپریالیسم انگلیس، در راه تحقق بخشیدن به این تمایلات غاصبانه با روسیه تزاری روبرو شد و نفوذ روسیه تزاری، پیش از همه در ارتش ایران قوام یافت و سرمایه‌داران روسی نیز امتیازات زیادی از دولت ایران به دست آوردند.

در ۱۸۷۹ امتیاز ساختمان خط تلگرافی در شمال ایران به یک شرکت روسی سپرده شد.

در ۱۸۸۰ امتیاز تشکیل قمارخانه‌ها به بلژیکی‌ها داده شد.

در ۱۸۸۸ امتیاز شیلات بحر خزر از آستارا تا اترک به لیانازوف داده شد.

در ۱۸۸۹ نیز پالاکوف، بانک استقراضی (تنزیل و قرضه) روس را در ایران تأسیس کرد.

در ۱۸۹۱ امتیاز تأسیس بیمه و امور حمل و نقل را از دولت ایران گرفت و شرکت خطوط کشتی‌رانی در دریای خزر به وجود آمد.

در ۱۸۹۸ سازمان امور گمرکی و کارهای پستی به بلژیکی‌ها سپرده شد.

در ۱۹۰۰ امتیاز حفر آثار باستانی را فرانسوی‌ها گرفتند.

در ۱۹۰۰ روسیه تزاری ۲۲/۵ میلیون روبل وام به ایران داد و عایدات گمرکات شمالی ایران را به گرو گرفت و ایران متعهد شد که از آن پس فقط از روسیه وام بگیرد.

در ۱۹۰۲ ایران قرضه جدیدی به مبلغ ده میلیون روبل از روسیه گرفت.

در ۱۹۰۸ مؤسسه «فرم» یونانی، امتیاز بهره‌برداری از جنگلها را

گرفت.

«گسترش نفوذ امپریالیستهای خارجی و تبدیل ایران به یک کشور وابسته نیمه مستعمراتی نیز در اقتصاد ایران و موقعیت طبقات مختلف اجتماع تأثیر بسیار نیرومندی نمود»^۱

با اسارت ایران در قیدهای سودجویانه امپریالیسم، شاهان و شاهزادگان قاجار نیز با بهره‌گیری از این آشفته بازار، زمین‌های روستاها را غصب کردند و به گسترش نفوذ خویش افزودند. مثلاً:

«یکی از شاهزادگان قاجار به نام ظل‌السلطان دارای ۲۰۰۰ ده با نیم میلیون جمعیت بود.»^۲
و «ثروت حاجی آقاسی ۱۴۳۸ قریه و مزرعه به شمار می‌آید»^۳

فشار مالیات‌های تازه، کمر مردم را شکست و روزگار دهقانان، زیر بارستم مضاعف، سیاه شد و همه ساله، گروه‌گروه از مردم جویای کار، به روسیه گریختند. فریاد نارضائی مردم رفته رفته بالا گرفت و خیزش‌های جسته و گریخته، آغاز شد. قیام بابی‌ها علیه قاجار به خون نشست و پس از آن برضد امتیاز فروش توتون به تالبوت خیزش شد که به پیروزی رسید و امتیاز تنباکو لغو گردید.

ناصرالدین شاه، با گلوله میرزارضا کشته شد و مظفرالدین شاه نیز چیززی را دگرگون نکرد. ناله‌ها و مویه‌گری‌های مردم دردمند به فریادهای رسای انقلاب بدل شد و توده‌های وسیع مردم به صحنه‌های مبارزات سیاسی پا نهادند.

باخلع محمدعلی شاه، حکومت ایران به ائتلافی از ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ رسید و برای محمدعلی شاه ۱۰۰/۰۰۰ تومان حقوق

۳. صدرالتواریخ اعتمادالسلطنه، ۱۸۱

۲۰۱. انقلاب مشروطیت، ایوانف

سالانه تعیین گردید!

انقلاب به فراز نرسیده و دگرگون نکرده، رفته رفته به فرود نشست و امپریالیستها با حيله گری در آن نفوذ کردند و فرزندان انقلاب به جان هم افتادند.

سرانجام انقلاب مشروطیت ایران شکست خورد. اما این انقلاب (بورژوا - دموکراتیک) رشد فکری و آگاهی سیاسی زحمتکشان را در مبارزه علیه امپریالیسم بالا برد و خشم دهقاهان را در براندازی سلطه فئودالیسم برانگیخت و راه مبارزه در راه استقلال ملی و واژگون سازی سلسله قاجار را به مردم یاد داد.

قرارداد ۱۹۰۷ که ایران را بین روس و انگلیس تقسیم می کرد با نفرت عمومی مواجه شد. پس از جنگ جهانی اول، انقلاب سوسیالیستی، رژیم تزار را دگرگون کرد و روسیه تزاری از میدان سیاست های استعماری ایران بیرون رفت و انگلیسی ها فرصت یافتند که با سیاست واحد یک طرفه، زمینه سقوط قاجاریه را فراهم سازند.

«زیان این پیمان به ایران آن می شد که از این پس روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان می داد یک زیان دیگرش این می شد که محمدعلی میرزا در نبرد با آزادیخواهان چیره تر گردد و پافشاری بیشتر نماید و روسیان آشکاره به او یاری نمایند. اگر جنگ بزرگ اروپا و در پایان آن شورش بلشویکی رخ ندادی خدا می داند که ایران از رهگذر این پیمان چه گزندها دیدی؟»^۱

قرارداد ۱۹۱۹ هم با خشم و پرخاش و نفرت مردم ایران روبرو گردید و دود این نفرت و انزجار در چشم احمدشاه نیز پیچید و گفت:

«هیچ فهمیده اید که وثوق الدوله بدبخت (فحش) چه دسته

گلی برای ما به آب داده است؟»^۲

۲. زندگانی احمدشاه، مکی، ۲۸

۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ۴۶۰

نویسندگان و شاعران، فریاد رسای اعتراض را رها کردند. نفرت، وجود بسیاری از میهن پرستان را فرا گرفت. ایران در پایان سلطنت قاجار، دستخوش قیام‌های دیگری شد که ریشه در مشروطیت داشت.

در ۱۹۲۰ قیام شیخ محمد خیابانی، مجاهد و خطیب مبارز آغاز شد و بسیاری از شهرهای آذربایجان را دربرگرفت؛ اما بر اثر اشتباهها و ناهماهنگی سران قیام، به پیروزی نرسید و شیخ محمد در یک مقاومت مسلحانه به دست نیروهای دولتی شهید شد.

به موازات قیام خیابانی، در خراسان نیز کلنل محمدتقی خان پسیان، پرچم قیام را برافراشت و با دستگیری قوام السلطنه والی خراسان و تحویل او به تهران و تشکیل دسته فدائیان «اردوی چریک کاوه» به مبارزه با اشرافیت برخاست. با آنکه پسیان در میان مردم عمیقاً نفوذ داشت؛ یارانش به او خیانت ورزیدند و نوکران امپریالیسم مجالش ندادند و سرانجام چون کوچک جنگلی، سرش را بریدند.

از گفتنی‌های غم‌انگیز دیگر ذکر شکست قیام لاهوتی و بیان قیام بدفرجام گیلان است که:

«اجاق‌های این جنبش‌ها از لحاظ زمانی و مکانی جدا جدا

سوخت و جدا جدا خاموش شد»^۱

قیام جنگل، با همگامی آنانکه به مشروطه نرسیدند! آغاز شد و در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و ضداستعماری، طولانی‌ترین قیام ناشناخته ایران گردید.

قیام جنگل، با بهره‌گیری از تجارب گرانبهای مشروطه گیلان و با استفاده از نظام نا به سامان پایان قاجار و برخورداری از نارضائی مردم گسترش یافت و تیرونی چشمگیر شد و چون دریای طوفانی و خروشان آن

دیار به حرکت درآمد.

در بخش نخست، هدف قیام جنگل، مخالفت با هرگونه استیلای استعمارگرانه و ایجاد زمینه‌های عدالت اجتماعی بود.

قیام جنگل، پی آمد انقلاب به خون نشسته مشروطیت و تحقق همان آرزوهای برآورده نشده ملت ایران بود.

در این زمان که انگلیسی‌ها با حضور در گیلان، قصد دستیابی به منابع قفقاز را داشتند با «میرزا» که در رأس نیروهای رزمنده جنگل قرار داشت، «قرارداد عبور» بستند؛ اما دگرگونی ناگهانی نظام اجتماعی روسیه تزاری، موجب عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی ژنرال دنسترویل و سبب درگیری جنگلی‌ها با آنان شد.

قیام جنگل در ایران مرحله مبارزات ضداستعماری و جنگ با اشغالگران بیگانه، امید مبارزات اجتماعی ملت ایران شد و خشم امپریالیستها را برانگیخت.

انگلیسی‌ها با همکاری قزاقان و به دستگیری عوامل مزدور فئودال‌ها، مأمور سرکوب جنگل شدند. هواپیماهای انگلیسی مواضع جنگلی‌ها را بمباران و با پخش اعلامیه‌ها جنگلی‌ها را تهدید کردند. و در تلخ و شیرین فرازونشیب جنگهای داخلی، سست عهدی و پیمان شکنی پدیدار شد.

با تسلیم «حاج احمد کسمائی» موازنه سیاسی جنگل به هم خورد و عقب‌نشینی جنگلی‌ها به شرق گیلان، موجب فروپاشی سازمانها و نابودی و اعدام نیروهای جنگل شد.

با بازگشت مجدد کوچک خان به جنگل غرب، نهضت جنگل، بار دیگر جان گرفت و به اوج رسید.

در بخش دوم، هدف قیام جنگل علاوه بر مبارزه با بیگانگان، براندازی نظام قاجار و تأسیس جمهوری بر مبنای سوسیالیسم بود.

امید می‌رفت که قیام جنگل در راه تحقق این آرزوهای بزرگ ملت ایران گام بردارد و پرچم پیروزی جمهوری مستقل را در سراسر ایران برافرازد و آتش در انبار پنبه آرامش ناز پروردگان و شاهان کشورهای همسایه بزند؛ اما (چپ روی) پاره‌ای از جنگلی‌ها و دغدغه فکری و این دست — آن دست کردن میرزا کوچک راه پیروزی را کور کرد!

احسان الله خان، عضو فراری کمیته مجازات و خالو قربان کرد انقلابی عامی و سرسری، که در بخش نخست با کوچک خان همگام بودند؛ ناسازگار شدند.

«پیوستن این عناصر هرج و مرج طلب به جنگلی‌ها، بعدها به نهضت انقلابی گیلان نیز زیان بزرگی وارد ساخت.»^۱

و میرزا که مردی مذهبی، میانه رو و میهن پرست و از احترام مردم برخوردار بود و در شناخت روابط اجتماعی و اقتصادی ورگ و ریشه‌های وابستگی‌های تاریخی مردم دیدگاه دیگری داشت، از احسان الله خان (چپ‌رو) و خالو قربان و دیگر خالوهای عامی و انتقام‌جو کناره گرفت و نیروهای خود را به جنگل کشید.

با ورود (چکیده انقلاب) حیدرخان عمو اوغلی، رشته‌های گسسته جناح‌های مختلف جنگل، دگر بار به هم نیوست. شکاف‌ها هولناک‌تر و دشمن فرصت طلب؛ بی باک‌تر شد و:

«همانطور که گلوله یاران منافق، ستار را از پای در آورد، قهرمان بزرگ دیگر مشروطیت (عمو اوغلی) نیز به دست چنین یارانی از پای درآمد.»^۲

رضاخان وزیر جنگ قوام السلطنه دم را غنیمت دانست و با دامن زدن به آتش نفاق و پراکندگی؛ به قلب جنگلی‌ها زد و نهضت از هم پاشید.

۱. تاریخ مشروطیت ایوانف، ۱۲۴

۲. جامعه ایران در زمان رضاشاه، طبری

احسان الله خان به شوروی گریخت. کوچک خان و گائوک در کوههای طالش یخ زدند و خالوقربان دستور داد مرده او را سربریدند و خود نیز با سرمیرزا تسلیم رضاخان شد و جان خود را نجات داد و در سنگر جنگ باسیمتقو، به دست همسنگرش کشته شد و رضاخان (میرپنج) از این خائنان جنگلی راضی و امپریالیسم از رضاخان (سردارسپه) رضا شد!!

سیلاب خروشان جنبش انقلابی گیلان، در گذار از راه‌های پرنشیب و فراز، خفتگان دیار درد و رنج را بیدار کرد؛ اما در بستر فرود، رهبران دروغین و ناهمراه، رهروان را به بیراه بردند و سیل خروشنده نهضت به مرداب شکست پیوست و پویندگان آرزومند به دریای تکامل نرسیدند.

میرزا و آغاز قیام جنگل

نخست، کوچک خان و دکتر حشمت،
به هم پیوستند و پیمان بستند.

آن زمان که علم طغیان مشروطه خواهان در تبریز و دیگر شهرهای
ایران بلند شد، مردم سرزمین گیلان نیز که از نظام ستمشاهی قاجار دلی
خونین داشتند، پرچم انقلاب برافراشتند و نماینده محمدعلی شاه را در
رشت کشتند.

سیدیحیی ندامانی (ناصرالاسلام)، همراه با محمدولیخان
سپهدار تنکابنی و دیگر آزادیخواهان گیلان و دیلمستان به سوی قزوین و
تهران حرکت کردند و شاه را از ایران راندند.

پیروزمندان انقلاب، هنوز روی از غبار راه نشسته؛ در کمین هم
نشستند و رزم آوران سنگرهای خونین نبرد؛ رو در روی هم ایستادند!
در فتح تهران؛ پا به پای شیفتگان و پیشتازان مشروطه گیلان؛
مجاهد ساده ای به نام میرزا کوچک خان در میان نام آوران بود.

*

یونس - میرزا کوچک - پسر میرزا بزرگ، در ۱۲۹۸ هـ. ق در
استادسرای رشت به دنیا آمد. مقدمات را در مدارس (حاج حسن* و جامع)
زادگاه خویش آموخت و برای ادامه تحصیل علوم دینی (مدرسه محمودیه)
تهران را برگزید.

• امروز بخشی از آن مسجد صالح آباد خوانده می شود.

میرزا و آغاز قیام جنگل ۲۵

«اما حوادث و انقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر داد و

عبا و عمامه را به تفنگ و فشنگ و نارنجک مبدل ساخت.»^۱

میرزا مردی نیرومند و سطر بازو بود. سیمای متبسم و چشمهای

آبی او، همراه با فروتنی و ادب و مهربانی؛ به اندام مردانه اش وقار خاص می بخشید. در انجام واجبات مذهبی کوتاهی نمی کرد.

«به استخاره اعتقاد عجیب داشت و نتیجه استخاره هر چه

بوده بی درنگ به کار می بست»^۲

در جنگهای تنکابن نیز، برای رفتن به نور و کجور یا به طالقان؛

به استخاره عمل کرد؛ گاهی نیز تکرار این کار موجب کدورت خاطر جنگلی ها می شد.

«احسان الله خان وقتی با دکتر حشمت تنها می شد

می گفت: بعد از ما... قهرمان اول این داستان تسبیح میرزا خواهد

بود.»^۳

سخنران و حرّاف نبود ولی

«سنجیده سخن می گفت و صحبت هایش اغلب با لطیفه و

مزاح توأم بود و خود نیز از مطایبات دیگران لذت می برد. در قیافه اش

جذبه ای بود که با هر کس روبرو می شد به ندرت اتفاق می افتاد که

مجدوب متانت و مسحور بیاناتش نگردد.»^۴

هر جا که گفتگوی جانبازی برای سرافرازی ایران بود؛ پای او نیز

در میان بود. ایران را دوست می داشت و بیشتر از دیگران در نبرد با

ستمگران اردل و جان مایه می گذاشت.

۲۰۱. سردار جنگل، ابراهیم فخرانی.

۳. مردی از جنگل، احمد احرار، ص ۳۲۳.

۴. سردار جنگل، ابراهیم فخرانی.

«پس از فتح تهران، مدتی در این شهر ماند و پیوسته از اعمال بی رویه و کارهای تجاوزکارانه مجاهدین همقطار خود متأثر بود»^۱

تا دوره دوم مجلس شورای ملی، در تهران با مجاهدان همکاری داشت. پس از آنکه ناصرالملک (نایب السلطنه) به بهانه تجدید انتخابات، مجلس را بست و آزادیخواهان را به دیار دور تبعید کرد. «میرزا کوچک خان به اتفاق سردار محیی و ناصرالاسلام» «سید یحیی ندامانی» به طریف یزد تبعید شدند.^۲ اما به علت ناامنی راه، پس از مدتی اقامت در قم؛ آنان را شبانه به تهران آوردند و در باغشاه زیر نظر گرفتند.

در بازگشت محمدعلی شاه به گرگان، کوچک خان نیز با دیگر مجاهدان در جنگ شرکت داشت. در استرآباد، هدف گلوله قرار گرفت. بهداری صلیب سرخ روسیه تزاری، تن نیمه جان او را به باد کوبه فرستاد و پس از درمان به ایران بازگشت. در این سفر اجباری تا حدی با مقتضیات دنیای نو آشنا شد.

«در شورش شاهسون‌ها، همراه پیرم و سردار اسعد، به کمک ستارخان شتافت.»^۳

و سرانجام در تهران، تشکیلات (اتحاد اسلام)* را با هدف خویش همراه دید.

۱. یادبودهای انقلاب، جودت

۲. تاریخ ۲۰ ساله. مکی.

۳. حیدرخان عموغلی، رضازاده ملک، ص ۲۲۱.

۴. حزب اتحاد اسلام در اسلامبول تشکیل شد و مؤسسين آن: سیدجمال الدین، سید عبدالرحمن کواکبی، شیخ محمد عبده، و در ایران: سید محمد کمره‌ای، سلیمان محسن اسکندری، سید محمدرضا مساوات، میرزا طاهر تنکابنی، سید یحیی ندامانی ناصرالاسلام، سید حسن مدرس، ادیب السلطنه سمیعی و... بودند.

میرزا و آغاز قیام جنگل ۲۷

در این زمان احزاب (دمکرات - اعتدال - اتحاد اسلام) متحد شدند که در جنگلهای شمال، کانون‌های پنهانی قیام فراهم کنند و مردم را علیه روسیه تزاری برانگیزند:

«۴۶۱ تن از سران اتحاد اسلام و دموکرات و اعتدال، چهار گروه شدند.

• گروه اول به سرپرستی: اسمعیل خان مجاهد. مأمور اشغال اردبیل، آستارا، مغان.

• گروه دوم به سرپرستی: میرزا کوچک خان مأمور اشغال رشت و طوالش

• گروه سوم به سرپرستی: جوادخان گلیجانی تنکابنی و دکتر حشمت طالقانی مأمور اشغال رانکوه - لاهیجان و دیلمان

• گروه چهارم به سرپرستی: سالار فاتح کجوری مأمور مازندران.

این چهار گروه با وسائل و تجهیزات به سوی مقصود رفتند. اسمعیل خان مجاهد موفق نشد که در اردبیل تشکیلاتی فراهم کند.

جوادخان گلیجانی* در لواسان بیمار شد و در تهران مرد.

دکتر حشمت به تنکابن و لاهیجان اعزام شد.

سالار فاتح (دیوسالار) و میرزا کوچک خان به سوی کجور

مازندران رفتند.»^۱

اما نظر تیزبین میرزا، مازندران را مناسب کارزار ندید و به خاطر:

• حضور اشکار نیروهای تجاوزگر روسیه تزاری و هجوم مزدوران

ارتش استعماری انگلستان.

• از هم پاشیدگی سازمان اقتصادی و اجتماعی.

• گلیجان Golejyan روستایی در اطراف شهسوار
۱. دکتر حشمت که بوده...، محمد تمیمی طالقانی.

- * وجود پیشینه های شورش دهقانی و وجود سازمان های پنهانی انقلابی.
 - * خیزش های توده های مردم در روزگاران گذشته دور و نزدیک.
 - * برقراری حاکمیت سیاسی ددمنشانه والیان قاجار.
 - * گسترش غارت و بیدادگری خانان این سامان.
- به ویژه تحمل صدمات ناشی از جنگ جهانی؛ گیلان را بر مازندران برتری داد و در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۵ خورشیدی) پنهانی وارد رشت شد.

«ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت به رشت مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد. در مدت یک هفته، میرزا با دوستان وفادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی به رشت یاری خواست؛ زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت در این شهر را به او نداد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه ای نداشت.»^۱

درباره نقش میرزا در پیروزی و شکست قیام جنگل؛ صاحب نظران گوناگون از دیدگاه های متفاوت قضاوت کرده اند که از مجال این مقال بیرون است. خلاصه اینکه:

«میرزا و اطرافیانش چون سیاستمدارانی ورزیده نبودند و مکتب انقلابی ندیده بودند نتوانستند پایه صحیح یک نهضت انقلابی را بگذارند. آنان نتوانستند اطرافیان خود را از نظر ایدئولوژیک نیز مسلح کنند.»^۲

۱. قیام جنگل. اسماعیل جنگلی، ص ۱۵.

۲. مقدمه قیام جنگل، ص ۸، اسماعیل راثین.

میرزا و آغاز قیام جنگل ۲۹

شادروان احمد کسروی می‌گوید:

«جنگلی‌ها، مردان کوتاه‌بین و ساده‌ای بیش نبوده و راه

روشن برای خود نمی‌دانسته‌اند.»^۱

محمد تقی بهار ملک الشعراء:

«میرزا... را متهم می‌کند به اینکه قصدشان تصرف ایران و

ایجاد یک حکومت مرکزی صالح نبوده و به همان ولایاتی که در

کف داشته‌اند؛ قانع بوده‌اند.»

سید علی آذری می‌نویسد:

«معتقد به قضا و قدر بود و غالب کارها را به استخاره مقول

می‌ساخت.»^۲

سید مهدی خان فرخ معتصم السلطنه:

«من جنگلی‌ها را متوجه کردم که در مقابل انگلیس ازپشه

درمقابل فیل کوچکتر و بی‌اهمیت‌ترند.»^۳

عارف قزوینی شاعر آزادیخواه می‌نویسد:

«یکی از تشکیلات به‌جا و به‌موقع که خدمات بسیار

گرانبها به آزادی و استقلال ایران نموده همانا تشکیلات مقدس و

سودمند و میهن‌پرستانه فدائیان جنگل در زیر سر پرستی میهن دوست

نامی شادروان میرزا کوچک خان جنگلی بوده است...»^۴

نیکیتین قونسول روس در ایران می‌گوید:

«کمال مطلوبش را می‌جست و مقید به جمع‌آوری ثروت

نبود.»

و اما ژنرال دنسترویل، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در ایران

۱. تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، احمد کسروی، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲. انقلاب بیرنگ، ص ۲۵.

۳. مجله اطلاعات، ش ۵۲۴، شهریور ۱۳۳۰.

۴. دیوان عارف.

می نویسد:

«میرزا کوچک خان سرکرده گیلانی ها اخطار کرده بود که خیال ندارد به انگلیس ها در منطقه عملیات خودش اجازه عبور بدهد. کمیته جنگلی ها با موافقت کمیته انقلابیه بالشویک ها کار می کرد و آنها تصمیم گرفته بودند که از عبور مانع شوند...»^۱

و در صفحه ۴۱ همان کتاب می نویسد:

«نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف که یک ایده آلیست با شرف و منصفی است تشکیل یافته پروگرام او حاوی همان افکار و اصول و مرام های مبتدل و غیرقابل تحمل می باشد منجمله: آزادی، مساوات و اخوت، ایران مال ایرانیان است؛ دورباد خارجی... دنیا از دست این مرام به ستوه آمده است.»^۲

ژنرال دنسترویل، با آنکه مفاهیم آزادی و مساوات و ایران دوستی را برای ایرانیان نمی پسندد؛ باور دارد که دنیا از دست این مرام ها به ستوه آمده است و در ادامه می نویسد:

«میرزا کوچک خان در عقب خود مساعدت های مادی و معنوی آلمان ها و ترک ها را همراه داشت... در سر راه او مطلقاً مانعی وجود نداشت ولی موقع عمل را از دست داد و ایران نجات یافت.»^۳

لاهورتی شاعر^۳ در پایان شعر مرگ انقلابی (سپاه شاه در سمت

۱. امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز، ص ۳۹.

۲. تاریخ ۲۰ ساله، حسین مکی، ج ۵، ص ۵۲۱.

۳. ابوالقاسم لاهوتی در شعر معروف مرگ انقلابی جنبش جنگل را متشکل از دو جناح اعیان و زحمتکشان می داند و میرزا را نماینده اعیان و حیدر عمواغلی را نماینده زحمتکشان معرفی می کند و می گوید:

سپاه شاه در سمت جنوب جاده تهران

قشون ملی اندر شهر رشت و جنگل گیلان

جنوب جاده تهران) می‌سراید:

«به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد

سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیرباران شد»

گناه قتل حیدرخان عمواغلی، انقلابی نامدار را به گردن او

می‌اندازد.

کاظم امیرزاده شاهرخی، جنگلی طرفدار انقلابیون می‌نویسد:

«طول مدت نهضت که از اولین برخورد او با دکتر حشمت

و مذاکره با حاج احمد کسمائی باشد تا روزی که در جنگل از

سرما کشته شد؛ چند سال طول کشید؛ او را خیلی خودخواه و

متفرعن بار آورده بود که به مشورت و اظهار نظر همکارانش ترتیب اثر

نمی‌داد. بر اثر همین خودرانی، عده زیادی از قوای ابواب جمعی

خود را که تا منجیل پیشرفته بودند بی اسلحه و پول گذاشت و

کمکی به آنها نرسانید.»^۱

و در پایان، این انقلابی نام‌آور، هرگز از صاحبان دیهیم دریم

نشد و در راه تحکیم آرزوهای انسانی خویش «تسلیم نمود جان و تسلیم

نشد.»^۲

«سربریده‌اش، مانع بریدن سر همسنگرش — خالوقربان — از

سوی رضاخان شد و سالها تن بی سر این سردار بزرگ جنگل، در خانقاه

→

یکی مأمور سلطان دیگری محکوم کوچک‌خان

یکی اردوی تاج و دیگری فرمانبر اعیان

فقط به نجات فعله و آزادی دهقان

بد اندر داخل اردوی دوم هیأتی پنهان

و سرانجام میرزا را مسئول شکست جنبش و قتل حیدر عمواغلی و یارانش می‌شمرد:

به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد

سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیرباران شد

۱. آزاده گمنام، ص ۸۷.

۲. فرخی یزدی.

طالبش؛ و سربسی تن او در گورستان حسن آباد تهران - مکان آتش نشانی - جدا از هم، زیر خروارها خاک ماند و درگیرودار جنگ جهانی دوم، کاس آقا خیاط جنگلی سر میرزا را از تهران به رشت برد و در سلیمان داراب به خاک سپرد و در سال ۱۳۲۱ شمسی یاران و رهروان راه آن شادروان؛ پیکرش را از خانقاه طالبش به آنجا آوردند.
سرانجام؛ سروپیکر دور از هم؛ به هم پیوست.

جمع بندی:

- میرزا روشنفکر منهبی بود و جهان بینی اسلامی داشت.
- خواستار اجرای عدالت اجتماعی بر پایه اصول مذهب بود.
- دشمن سرسخت استعمارگران روسیه تزاری و انگلستان بود.
- احساساتی و زودرنج بود و از رفتار (همرهان سست عناصر) دلش می گرفت.
- نسبت به دشمنان داخلی، حس گذشت و ترحم داشت.
- کبریت آغاز خیزش جنگل را به جا و به گاه کشید اما از باد حادثات در گسترش و همه گیری شعله های خشم مردم؛ بهره نگرفت.
- به کاری که می کرد و به چیزی که می گفت ایمان داشت و جان بر سر آن گذاشت.

آشنائی با دکتر حشمت

انقلابی نامدار و سر به دار جنگل

از روزگاران کودکی دکتر حشمت، در جایی سخنی نرفته است. تمیمی از بستگان حشمت می نویسد:

«میرزا ابراهیم حشمت (دکتر حشمت جنگلی) پسر میرزا عباسقلی طالقانی در شهر اسر طالقان متولد شد و در اواخر مشروطیت جزو پزشکان نظام، مشغول خدمت گردید.»^۱

و در فاصله این چند جمله، در شناخت حشمت، ۲۰-۳۰ سال زندگی او را از یاد برده است و به دنبال آن در جای دیگر می نویسد:

«در دوران تحصیل که به بیلاق می رفتند؛ پدرشان همیشه، روح وطن پرستی و میهن دوستی و آثار نیاکان خود و ملت ایران و ایرانیان را یک به یک برایشان توضیح می کرد.»^۲

طالقان، خود سرزمین بیلاقی است و «در دوران تحصیل به بیلاق می رفتند» گویای این است که میرزا ابراهیم، خارج از طالقان تحصیل می کرد و تابستانها به بیلاق طالقان می رفت و

«در تهران، دکتر حشمت، مشغول پزشکی و تحصیل علوم سیاسی، در مدرسه سیاسی می شود و در این زمان جنگ بین المللی ۱۹۱۴ شروع می شود.»^۳

۱ و ۲ و ۳. دکتر حشمت که بوده و نهضت جنگل چه بوده، تمیمی.

میرزا عباسقلی حشمت الاطباء، پدر ابراهیم (حشمت جنگلی) نیز از پزشکان و جراحان نامدار زمان خویش و درمازندران و گیلان (رانکوه و لشته نشا) و قزوین، منشأ خدمات پزشکی بود.

«از میرزا عباسقلی حکیم باشی ملقب به حشمت الاطباء پسرانی به وجود می‌آید که یکی از آنها میرزا ابراهیم و دیگری میرزا علی اصغرخان نامیده شدند.»^۱

کریم کشاورز در خاطرات خویش می‌نویسد:

«دکتر حشمت و برادرش با اینکه ۱۵ سال از من بزرگتر بودند، در مدرسه آلیانس فرانسه (تهران) با من و مرحوم احمد محمدآبادی، پسر عمه ام همکلاس بودند. گویا من دیگر او را ندیدم. در مدرسه او را ابراهیم خان صدا می‌کردند.

ابراهیم خان بعدها کلاس طب دارالفنون را دید و در جنبش جنگل یار و دستیار میرزا کوچک خان گشت.»^۲

ابراهیم فخرائی می‌نویسد:

«دکتر ابراهیم حشمت الاطباء... یکی از اطباء حاذق و در عین حال از مردان آزاده و خدمتگزار بود. مردی با ایمان و نیکنام که در جنبش مشروطیت از مجاهدین صدیق و طیب نظام ملی، و در قیام جنگل از سران با شخصیت و فداکار بود. یکبار به نمایندگی جنگل به تهران رفت و نظر نخست وزیر وقت، مستوفی الممالک را به مساعدت با جنگل جلب نموده. فعالیتش در جنگل و صمیمیتش در حسن انجام وظیفه محسوس همگان واقع گشته، میرزا و دیگران

برادران دیگر دکتر حشمت: ۱- علی اکبرخان حشمتی: پس از اعلام جمهوری. مسؤول اداره ارتباطات جنگل بود و پس از سرکوب جنگل با درجه (یاوری) طبیب بهداری لشکر خرم‌آباد شد و بعداً به درجه استواری تنزل مقام پیدا کرد. ۲. حسن خان حشمتی تا این اواخر رئیس اداره بیمه رشت بود.

۱. دکتر حشمت که بوده...

۲. مجله آینده، شماره ۶، سال ۱۳۶۱.

آشنایی با دکتر حشمت ۳۵

به وی احترام می‌گذاشته‌اند. در لاهیجان با تسطیح طرق و کوشش در توسعه فرهنگ و تأسیس نظام ملی و احداث نهر حشمت روده که اراضی وسیعی از مزارع برنج را از خطر سوخت مصون می‌داشت خدماتش را عیان ساخته بود.^۱

اسماعیل راین در مقدمه کتاب قیام جنگل نوشته شادروان اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«با آنکه میرزا اسماعیل جنگلی، از خانواده زمین داران گیلان بوده ولی از دوران جوانی به صف آزادیخواهان درآمده، او در رویداد مشروطیت به خصوص استبداد صغیر و جنگ‌های سپهسالار تنکابنی، تفنگ به دوش، همراه دکتر حشمت و نیروهای ضد استبداد گیلان مبارزه می‌کرد.»^۲

از یادداشتهای اسماعیل جنگلی، خواهرزاده (تفنگ بردوش) میرزا پیداست که دکتر حشمت (تفنگ بردوش) نیز، در بیرون راندن انگلیسی‌های مکار و روسهای تزار شانه به شانه دیگر آزادیخواهان (مشروطه گیلان) شرکت داشت.

«در این ایام وضعیت حکومت آذربایجان بر اثر تحریک روسهای تزاری رو به هرج و مرج گذاشت و ایل‌ها طغیان کردند و دولت مشروطه ناگزیر عده زیادی را به سرکردگی سردار محیی و

زنده‌یاد محمدعلی افراشته (رادباز قلعه‌ای) شاعر، در شعر گیلکی مفتخوالاعیان اشاره‌ای دارد که: «حشمت روده دکتر کته و اهله آئی وارث»
میراب بیه شعر و سنان، خولی و حارث»

— حشمت رود را دکتر حشمت می‌کند و می‌گذارد شعر و سنان و... میراب و وارث آن شود. حشمت رود از سد سنگر، خانم لات، بازقلعه، نصرالله آباد و چهارده کیسُم و آستانه به خزر می‌ریزد. اکنون کانال (زه کشی) شده است.

۱. سردار جنگل، ص ۱۵۵.

۲. راین، مقدمه قیام جنگل، ص ۳۳.

یفرم از تهران به رشت و آستارا واردبیل اعزام داشت...
دکتر ابراهیم خان (حشمت) که در آن زمان پزشک نظام
بود، با عده اعزامی دولت مشروطه، با سردار محیی و مجاهدین
اردبیل می‌رود... و پس از فتح مجدد اردبیل؛ به تهران باز
می‌گردد.»^۱

وقتی که آبها از آسیاب افتاد و تازه از راه رسیدگان، میوه‌های
انقلاب را چیدند و سوداگران کهنه کار بازار سیاست به مشروطه
رسیدند!!، دکتر حشمت نیز چون میرزا و دیگران؛ راه خود را جدا کرد و
در لاهیجان به درمان انسانهای بیمار و ناتوان پرداخت و:

«در نهایت صمیمیت با بیماران رفتار می‌کرد. دارای
معلومات سیاسی و عمومی نسبتاً کامل بوده و در چنان اوضاع و
احوالی، یک مرد تحصیلکرده طب، از لحاظ جنبه آزادیخواهی، در
محیط لاهیجان درخشندگی خاصی داشت. به مناسبت همین افکار
آزادیخواهانه، به نهضت جنگل که در غرب گیلان فعالیت داشت
ملحق شد و به مرحوم میرزا کوچک پیوست و عهده‌دار رهبری نهضت
در قسمت شرق گیلان شد و بدون اینکه اهل خرافات باشد معتقد به
دین اسلام بود و در خانه من با احسان الله خان و حسین خان لاله که
پس از ترور میرزا محسن از تهران به لاهیجان گریخته بودند آشنا
شد.»^۲

دکتر حشمت، در شرق گیلان: دست به کار گردآوری سلاح و
افراد و تهییج افکار مردم شد و ضمن درمان بیماران؛ حشمت رود را با
همیاری مردم روستاها احداث کرد. نظام ملی را سازمان داد و با استفاده
از امکانات همه نیروهای ملی:

«خدمات ارزنده‌ای برای مردم آن سامان انجام داد... مردم
او را بیش از حد دوست داشتند.»^۳

۱. دکتر حشمت که بوده و...، تلخیص. ۲. تقریرات صفاری لاهیجانی.
۳. گیلان زمین، بیشه بان.

مراسم عضویت و مراسمنامه جنگل

جنگل آماده کارزار شد و آوازه آن، چون نسیم آرام بهاران به گوش هشیاران رسید. تشنگان آزادی و بهروزی ایران به قیام پیوستند.

«داوطلبان عضویت در جنگل، علاوه بر نداشتن سوء شهرت، می‌بایست سوگند وفاداری یاد کنند و وجدان را به شهادت بطلبند. توهم اینکه پای افراد بی شخصیت به داخل جنگل باز شود و پیشروی هایشان را با کارشکنی‌ها متوقف سازد؛ زیاد بود.»^۱

به گواهی تاریخ خیزش‌های ایرانی، همیشه در سرآغاز هر قیام، انسانهای با ایمان از یک رده خاص طبقاتی، پرچم عصیان برافراشته‌اند؛ اما رفته رفته خرابکاران، خود را به صف یاران جا زده‌اند و در صفوف انقلاب شکاف انداخته‌اند و در گیلان؛ در قیام غریب شاه گیلانی در زمان صفویه و در نهضت جنگل نیز چنین شد. و:

«از آن زمان که در رعایت این سنت اهمال رفت عناصر پلید توانستند خود را به صف یاران موافق جا بزنند.»^۲

با ادای سوگند عضویت؛ سیمای ظاهری جنگلی‌ها نیز مشخص و متجلی گردید.

جنگلی‌ها پیمان بستند که تا پیروزی؛ موی سر و ریش را تراشند و سیمای ظاهر را نیارایند. هنوز هم مردم گیلان به کسی که موی سر و ریش آشفته و بلند و انبوه دارد، جنگلی می‌گویند.

سیمای ظاهری جنگلی‌ها، پیش از آنکه گویای یک تعهد اجتماعی — انقلابی باشد؛ شاید از یک رنگ مذهبی مایه می‌گرفت و با توجه به نوع اندیشه هسته مرکزی جنگلی‌ها، در بخش نخست قیام؛ این کار درونمایه‌ای (آن جهانی) داشت که به نوعی نذر کردن؛ چون ناستردن موی سر و ریش، پوشیدن رخت نو، جامه سیاه برتن کردن؛ در چارچوب یک پیمان اجتماعی شبیه بود. این سیمای خشن و ترسناک؛ در پایان، جنگلی‌ها را به صورت مردان پیروز افسانه‌ای جلوه گر کرد و پاره‌ای از مردم ساده گیلان نیز گمان می‌کردند که (امام زمان) ظهور کرده است.

«شایع بود که عده‌ای ناشناس با محاسن بلند و با اسب و حمایل، شبها در شهرها و دهات گیلان می‌گردند و قیافه‌شان کاملاً شبیه ائمه اطهار است. بعدها فهمیدند که اینها جنگلی‌ها هستند.»^{*}

و مشهور است که در آن روز گاران:

«هر کس که زمانی ریش می‌گذاشت و بعد ریش را می‌تراشید می‌گفتند: از دین برگشتی یا از جنگل؟!»^{**}

مرامنامه جنگل:

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت به واسطه منتخبین ملت.

• تقریرات یک بانوی گیلانی
• تقریرات شادروان علی دیلمی لنگرودی

مراسم عضویت و مراسمنامه ۳۹

پیشرفت این مقاصد را فرقه (اجتماعیون) به مواد ذیل تعقیب می نماید.

مادهٔ اول: ۱. حکومت عامه و قواء عالییه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.

۲. قواء مجریه در مقابل منتخبین مسؤل بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت میباشد.

۳. کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنییه به طور مساوی بهره مند خواهند بود.

۴. آزادی تامه افراد انسان در استفاده کامل از قواء طبیعی خود.

۵. الغاء کلیه شئون و امتیازات.

مادهٔ دوم: حقوق مدنییه

۶. مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت.

۷. آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل.

۸. هریک از افراد ملت که به سن ۶۰ سالگی برسد از طرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده دار خواهد بود.

۹. تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

مادهٔ سوم: انتخابات

۱۰. انتخابات باید عمومی و متناسب، مساوی و مستقیم باشد.

۱۱. هریک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند.

ماده چهارم: اقتصاد

۱۲. منابع ثروت از قبیل خالصه جات، رودخانه ها، مراتع، جنگل ها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است.

۱۳. مالکیت اراضی با ملاحظه تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولید کننده شود.
۱۴. ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه.
۱۵. تبدیل مالیات‌های غیرمستقیم به مستقیم تدریجاً.
- ماده پنجم: معارف، روحانیت، اوقاف
۱۶. تعلیمات ابتدائی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است.
۱۷. تحصیلات متوسطه به عالییه برای اطفالیکه استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.
- تبصره: محصلین در انتخاب هر فنی از فنون آزادند.
۱۸. انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.
۱۹. دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.
۲۰. ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها به مصارف عمومی و امور خیریه و صحیه و تأسیس کتابخانه‌های عمومی.
- ماده ششم: قضاوت
۲۱. قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.
۲۲. تبدیل تنبیهات به اصول تکدیبری.
۲۳. حبس مقصرین به اعمال شاقه باید به مدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود.
- ماده هفتم: دفاع
۲۴. ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدائی و متوسطه اجباری است.
۲۵. برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالییه تأسیس خواهد شد.
۲۶. در مقابل تهاجمات ضداصول اجتماعی و تجاوزات کشورستانی، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

ماده هشتم: کار

۲۷. ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده.
۲۸. برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری به وسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل مینماید.
۲۹. ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظالصحة کارگران.
۳۰. تجدید ساعات کار در شبانه روز منتها به ۸ ساعت استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.
- ماده نهم: حفظالصحة
۳۱. تأسیس دارالمعزّه و مریضخانه های عمومی و مجانی.
۳۲. رعایت نظافت و حفظالصحة در مجامع و منازل و مطبخ ها و حمام ها و کارخانجات و غیره.
۳۳. انتشار قوانین صحی در بین عامه.
۳۴. جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات — منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره.

مراسمنامه نهضت جنگل با وجود ترکیب ناهمگون نیروهای طبقاتی؛ با بهره گیری از دست آوردهای انقلاب مشروطیت، در ۹ بخش، ۳۴ اصل؛ نمایانگر هماهنگی خواستهای جنگلی ها در بخش نخست قیام و نشان دهنده آرزوهای بزرگ ملی و اجتماعی و نمودار گونه ای از اندیشه آزادیخواهی جنگلی هاست که اجرای بیشتر اصول آن، از آرزوهای دور و دراز مردم و بیان پاره ای دیگر از آن اصل ها، در روزگاران بعد، (نابخشودنی!) بود.

مراسمنامه جنگل، با درآمد بسیار دل انگیز، اینچنین آغاز می گردد.
«آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب...»

طرح تساوی زن و مرد در حقوق مدنی؛ آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، و ملی کردن منابع، رودها، جنگل‌ها، دریا و... هنوز از آرزو کردنی‌هاست.

اصل ۱۱ از ماده سوم، بیانگر خواست نابودی نظام مردسالاری و احترام به حقوق اجتماعی-نیمی از مردم، یعنی زنان ایران است و به زنان فرصت می‌دهد که دوش به دوش مردان، در سازندگی و سربلندی ایران و در تعیین خط روشن زندگی بهروز و شادمانه‌ای شرکت کنند.

اصول ۱۶ و ۱۷ در زمینه رشد فرهنگی مردم، تعلیمات علمی، ورزشی و نظامی را برای دوره ابتدائی، اجباری و رایگان و تحصیلات متوسطه و عالی را برای دارندگان استعداد بیشتر؛ حتمی و رایگان می‌خواهد.

اصول ۸ و ۲۷ در زمینه قانون کار، نشانه دیدگاه مترقی قیام و بیانگر حفظ حقوق کارگران است. هر چند که کارگر به مفهوم پرولتاریا و کارگاه‌های کارگری به وسعت کارخانه‌های غول‌آسای امروز کمتر وجود داشت!

دریغاً! که پس از نیم قرن گذشت زمان و رشد سرمایه‌داری و پیروزی و نبرد طبقاتی ستمکشان در پهنه جهان، هنوز هم، قانون کار کارگری، از ساده‌ترین حقوق عمومی زحمتکشان حمایت نمی‌کند!

دکتر حشمت و جنگل

به سبب کمبود مأخذ، این بخش کوتاه، بیشتر به استناد کتابهای: (دکتر حشمت که بوده، تمیمی) و (قیام جنگل - اسمعیل جنگلی) فراهم آمده است. برای دسترسی به اصل نامه‌ها به هر جا که گمان می‌رفت مراجعه کردم و متأسفانه دسترسی پیدا نکردم.

میرزا جواد گلیجانی تنکابنی، همسفر دکتر حشمت، در لواسان بیمار شد و در تهران مرد و دکتر حشمت؛ بار سنگین مسؤلیت‌ها را یک تنه به دوش کشید و تنها به لاهیجان بازگشت و با نخستین کبریت فراخوانی که در تاریکی شب استبداد کشید؛ هشیاران روزگار به هم پیوستند و پیمان بستند.

در یکی از این شبهای پرتکاپو: دکتر حشمت از مؤیدالدیوان لاهیجانی؛ نامه‌ای به این مضمون دریافت کرد:

«حضرت دکتر را قربان، آقا میرزا کوچک خان از رفقای تهران شما می‌باشند به زحمتی از کجور و تنکابن به رودسر آمده؛ اخوی وکیل التجار ایشان را به زحمت به لاهیجان رسانده و در بنده منزل است.»

در بخش پیشین، نقطه نظر میرزا کوچک خان در بررسی اوضاع کجور مازندران و (جدا شدن از سالار فاتح - دیوسالار) و بازگشت به گیلان؛ بیان شد و این ادامه همان سفر است.*

میرزا کوچک یکه و تنها به طرف گیلان حرکت کرد. در لاهیجان دکتر حشمت را ملاقات و او را با خود همراه نموده به اتفاق او به طرف رشت حرکت کردند.

رونامه داربا، شماره ۱۳۳.

دکتر حشمت در خانه مؤیدالدیوان لاهیجی با میرزا دیدار کرد و از چند و چون جدائی او از دیوسالار و بازگشت، از مازندران به گیلان آگاه شد.

کوچک خان گفت: «برای سابقه‌ای که داشتم روس‌ها مانع حرکت من از تهران به رشت بودند و راه قزوین - زنجان نیز خالی از اشکال نبود. دوستان صلاح دانستند که با آقای سالار فاتح به مازندران و از راه دریا به انزلی بروم. آنهم با عدم موافقت فرماندهان کشتی‌های روسی و ندادن جواز عبور نتوانستم به مقصود برسم تا رودسربا نام یوسف خان (کلایه‌بنی)^۱ آمدم و از آنجا نیز به همین نام تا اینجا...»

دکتر حشمت گفت: «حالا که جوادخان گلیجانی تنکابنی مرحوم شده، به بگمانم شما از رفتن به رشت و طوالش منصرف شوید و در لاهیجان و دیلمان با مقدماتی که فراهم شده، با هم کار کنیم.»

کوچک خان گفت: «لاهیجان و دیلمان میدان گریز ندارد ولی میدان جنگ و گریز فوئمنات گسترده‌تر است و بهتر است آنجا را مرکز عملیات قرار دهیم.»

میرزا، گیلان خاوری را به دلیل نداشتن جنگل انبوه و میدان ستیز و گریز و مهمتر از همه گستردگی نفوذ مالکین و همکاری پاره‌ای از آنها با سپهسالار تنکابنی، نپسندید. دکتر حشمت نیز که نیروهای رزمی خود را در برابر قوای روسیه تزاری ناچیز می‌دید با کوچک خان همسفر و همگام شد و با هم به رشت رفتند.

«ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت به رشت

— رجب ۱۳۳۳ ق مخفیانه صورت گرفت... شبانه وارد منزل

میرزا احمدخان (مدیر روزنامه پرورش) شدند.»^۲

۱. کلایه‌بنی: آبادنی در شرق گیلان.

۲. مقدمه یاداشتهای اسماعیل جنگلی.

دکتر حشمت و جنگل ۴۵

وپس از چند هفته اقامت چندین نفر شدند و در گروه های کوچک به جنگلهای تولم راه یافتند^۱ و در اولین فرصت با نامه نگاری از آشنایان استمداد کردند. کم کم آوازه گردهمایی جنگلی ها در گیلان پیچید و به گوش روس ها نیز رسید که وجود عده ای جنگلی بین خمام و انزلی، ممکن است موجب نابودی مرکز مهمات جنگی روس ها در این بخش از ایران شود.

شعله های مهر و کین جنگلی های نیک آئین، به تاریکخانه وجود دلسوختگان تابید. جنگل ستیزه گر، کانون جنگهای رهایی بخش از زیر ستم استعمار روس تزار و انگلیس مکار گردید.

«بسیج علیه جنگلی ها آغاز شد و قرعه فال به نام عبدالرزاق شفتی فئودال زدند. عبدالرزاق، سرمست از اعتبار و اقتدار با ۶۵ تفنگدار، نیروهای با ایمان جنگل را دست کم شمرد و در نزدیکیهای پسیخان با جنگلی ها — که بیش از ۱۷ تن نبودند، وارد جنگ شد.»

در این هنگامه، عزیزترین کسان عبدالرزاق کشته شدند و خود به زحمت از مهلکه در رفت.

جنگلی ها پیروز شدند و کین خواهان دیگر به جنگل پیوستند. یاری های پنهان جای خود را به همکاری های آشکارا داد و جنگلی ها در شهر و روستا در کمین بیگانگان نشستند.

۱. سران جنگل در بدو ورود:

۱. حاج احمد کسمائی، ۲. میرزا کوچک، ۳. دکتر حشمت، ۴. جواد گل افزائی (کلوزانی؟)، ۵. شیخ عبدالسلام عرب مقیم لاهیجان، ۶. سید آقائی عطار، ۷. محمدعلی پیربازاری، ۸. سید ابوالحسن وقار السلطنه، ۹. عزت الله خان هدایتی، ۱۰. مشهدی اسماعیل عطار کسمائی.

گوشدهایی از تاریخ گیلان، بهاءالدین املشی.

قنسول روسیه تزاری به وسیله قائم مقام پسر شریعتمدار گیلانی* از حکومت دست نشانده گیلان، خواستار سرکوب جنگلی ها شد. ۳۵۰ سوار نظمی و قزاق از رشت به سوی پسیخان و تولم حرکت کردند و این خبر پیش از رسیدن آنان به تولم، به جنگلی های آماده پیکار رسید و در شب تار پسیخان به آنان تاختند. گروهی را خلع سلاح ساختند و گروهی نیز به رشت گریختند و خبر شکست و فرار خود را به قنسول و دیگر مقامات دولتی دادند. در این جنگ شبانه، تمام سلاح دولتی به چنگ جنگلی ها افتاد.

با فشار قنسول روس به دربار، دولت ایران به ناچار از حکومت گیلان خواستار انهدام جنگلی ها شد و با اعزام گروه ۵۰۰ نفری قزاق از تهران به کمک سربازان محلی رشت و شفت و همکاری محمدخان شفقی به سرکردگی یاور ابوالفتح خان قزاق، جنگ با جنگلی ها آغاز شد.

سرکوبگران دولتی از پسیخان تا جمعه بازار مستقر شدند. این بار نیز جنگلی ها به نیروهای اعزامی شبیخون زدند. عده ای را کشتند و گروهی را خلع سلاح کردند و تنی چند نیز در ستیز و گریز؛ به رشت رسیدند و خبر شکست را به دولت و دربار و قنسول تزار رساندند.

روس ها از شنیدن خبر شکست در اضطراب شدند و با اعمال نفوذ؛ دولت را تغییر دادند و فرمانفرما، یکی از شاهزادگان قاجار را در رأس دولت نهادند. فرمانفرما، حاکم رشت را فراخواند و مفاخر الملک — میرزا محمد علیخان مفاخر — معاون حاکم معزول و رئیس نظمی

* رابینو در مشروطه گیلان، ضمن برشمردن نام انجمن ها می نویسد:

۸- انجمن خیریه: این انجمن صریحاً از مستبدین و اجزای حکومت به دستور میرزا محمد علیخان مفاخر و شریعتمدار تشکیل شد. ص ۱۱۲ و... لکن شریعتمدار و حاجی محمد رضا از روی تقلب به وکالت انتخاب شدند. ص ۵۵.

دکتر حشمت و جنگل ۴۷

رشت را جانشین او کرد و با اعزام عده‌ای سرباز و قزاق به رشت؛ از مفاخر خواست که دمار از روزگار جنگلی‌ها بکشد!! و برای حفظ دوستی دربار با امپراتوری تزار، به این کار پایان دهد. مفاخر، با دریافت سمت ریاست قشون گیلان و یک قبضه شمشیر جواهرنشان؛ از دل و جان به گردآوری تجهیزات جنگ پرداخت و با ورود سربازان و قزاقان اعزامی از تهران، تعداد افرادش به ۱۴۰۰ رسید.

در این زمان، ارتباط جنگلی‌ها، کارسازتر شد. کمیته شهری، وسایل مورد نیاز جنگلی‌ها را از کوره راه‌های جنگل تأمین می‌کرد و روس‌ها و قزاقها نیز شهر را زیر نظر داشتند که چیزی به جنگلی‌ها نرسد! و به این بهانه؛ به هر کس که گمان بد می‌بردند به زندان می‌افکندند و تبعیدش می‌کردند.

نیروهای مفاخرالملک از راه‌های پسیخان، جمعه‌بازار و فومن و صومعه سرا به کسما رسیدند و آنجا را بی هیچ مقاومتی تصرف کردند و شبا هنگام شام خوردند و خوابیدند.

«میرزا کوچک خان به اتفاق حاج احمد کسمائی و دکتر حشمت؛ نیروئی در سه ستون تشکیل دادند و مقارن اذان صبح از سه طرف به کسما حمله کردند و شجاعانه جنگیدند و پس از چند ساعت حلقه محاصره را تنگ‌تر کردند. قوای مفاخر که با شایعات گوناگون مردم کسما؛ روحیه خود را از دست داده بودند دست از مقاومت کشیدند.»^۱

جنگلی‌ها، بازار کسما را آتش زدند و بسیاری از دولتی‌ها را کشتند و گروه زیادی را خلع سلاح کردند و آنان را در بازگشت یا پیوستن به جنگلی‌ها مُخیر گردانیدند. «کت» مفاخر را بستند و تصمیم گرفتند که او را در حضور مردم کسما به دار آویزند. مفاخر نخست به

۱. یادداشتهای اسماعیل جنگلی

گریه افتاد و سپس به حيله درآمد و گفت: اگر شما احترام میرزا را داشتید خوسرانه عمل نمی‌کردید!
جنگلی‌ها، او را به حضور میرزا بردند و مفاخر خود را، روی پاهای میرزا انداخت و:

«چموش* او را بوسید. دل میرزا به رحم آمد و گفت: فعلاً از کشتن او صرف‌نظر کنید و قرار شد که یکی از جنگلی‌ها، در خانه‌اش از مفاخر نگهداری کند. خواهرزاده حاج احمد کسمانی، در راه مفاخر را با تیر کشت. چون این خبر به میرزا رسید بسیار گرفته و عصبانی شد. ضارب را خواست و گفت: مگر دستور نداده بودم که نکشیدش؟! چرا خودسرانه عمل کردید؟ ضارب گفت: حیف از لقمه نانی که به این وطن فروش بدم بخورد! میرزا گفت: کینه من نسبت به وطن‌فروشان از کینه تو کمتر نیست، اما. اسیر را نباید کشت. ما انقلابی هستیم نه جلاد!!
عقیده من این است و رسم جنگلی‌ها نیز باید چنین باشد و هر کس مخالف است می‌تواند تفنگش را بگذارد و برود.»^۱

با کشته شدن مفاخر، قنسول روسیه، دست به دامن امیر مقتدر ضریغام السلطنه و برادرش سالار شجاع شد. این دو متنفذ محلی، با گرفتن مقام نایب‌الحکومه فومنات، نیروئی فراهم آوردند و به ضیابرحمله کردند و آنجا را آتش زدند و غارت کردند و پیش از آنکه طرفی ببندند به طالش بازگشتند.

ناگفته نگذاریم که در (روزنامه جنگل) ارگان رسمی جنگلی‌ها، زیر عنوان حل معمای طالش و فدائیان هیئت اتحاد اسلام آمده است که:

*چموش: کفش ساده از چرم خام بز و... برای کوه‌نشینان.
۱. تقریرات شاهد عینی، حاج محسن فومنی، که مغازه پدرش نیز در آتش بازار کسما سوخت.

دکتر حشمت و جنگل ۴۹

«چند دفعه، هیمابین جنگهای سخت اتفاق افتاد و طرفین تلفات بزرگ دادند... تا بالأخره در عشر اول رمضان، فدائی معروف جنگل دکتر حشمت، از طرف هیئت اتحاد اسلام به سرکردگی یک دسته از فدائیان جنگل مأمور تصفیه امورتالش شد و چون... به اقتضای فصل، اهالی غالباً به بیلاق رفته بودند؛ دکتر حشمت که یکی از فدائیان درستکار و طرف توجه تام هیئت اتحاد اسلام است؛ با شدت حرارت هوا، در سنگرهای هولناک بیلاق چند روز بود کار جنگ بالا کشید... آقامیرزا کوچک خان به طرف جنگ روانه شدند؛ دامنه محاربه به شدت وخیم گشت و ما نمی‌خواهیم با قلم، صف‌آرایی کرده و شجاعت و رشادت برادر در مقابل برادر را به رشته تحریر درآوریم.»^۱

*

نمایندگان نظامی - سیاسی روسیه، از شکست مفاخر و امیر مقتدر، خشمگین شدند و تصمیم گرفتند که مستقیماً جنگلی‌ها را سرکوب کنند و آزادیخواهان ایرانی نیز نفرت مردم را نسبت به این اشغالگران برمی‌انگیختند و جنگلی‌ها را یاری می‌دادند و بعضی از بزرگان سیاست که به استقلال ایران پای‌بند بودند؛ جنگلی‌ها را از (تصمیم نظامیان و ارکان حرب دیپلماسی روسیه) آگاه می‌کردند تا جنگلی‌ها با بررسی نقشه‌های دشمن؛ امکانات خود را بسنجند و بسیج کنند.

مقارن این زمان حدود ۴۰۰۰ روسی در ایران؛ با ترکیه و آلمان در جنگ بودند و نیروهای جنگل را یارای مقابله با آنان نبود. دکتر حشمت که سلحشوری آینده‌نگر و آزموده بود طرحی تهیه دید که تنها با نیروی ایمن نمی‌توان یک ارتش نیرومند و مجهز را از پای درآورد؛ باید (رویه چریکی) را کنار گذاشت و تاکتیک‌های جنگ را همچون یک

۱. روزنامه جنگل. سال اول، شماره ۵، شوال ۱۳۲۵، تلخیص.

ارتش نیرومند آموخت و تابع انضباط نظامی شد. پیشنهاد دکتر حشمت با روش میرزا سازگار نشد. جنگلی ها دو گروه شدند. طرفداران نظریه دکتر حشمت؛ شروع به تمرین نظامی و آموزش تاکتیک های جنگلی کردند و یاران کوچک خان به همان وضع چریکی باقی ماندند؛ با این قرار که در پایان؛ با اشتراک نظریه یکدیگر؛ به تهیه جنگ ابزار و تجهیز نیروها و بررسی مکان های مناسب حمله؛ پردازند.

به جنگلی ها، همه روزه از کسان گوناگون، نامه هائی مبنی بر پایداری در برابر دشمنان ایران می رسید که یکی از آنان، مستوفی الممالک بود که (احرار جنگل) را به پیروزی های بزرگتری در آینده، دلگرم و به مقاومت و جنگ و گریز و به هرز کشاندن قوای روسیه ترغیب می کرد.

رهبران جنگل تصمیم می گیرند که با مستوفی الممالک دیدار کنند.

شورای جنگل، دکتر حشمت را به نمایندگی برگزید و به تهران اعزام داشت. دکتر حشمت، با لباس درویشی، از راه طارم - زنجان به تهران رسید و با مستوفی الممالک ملاقات کرد و هدف خیزش جنگل را با او در میان گذاشت.

مستوفی الممالک، در پایان گفت:

«بی میل نیستم از وضع شما اطلاع داشته باشم ولی خوب است مکاتبات فقط به نام شما باشد.»

دکتر حشمت، ضمن جلب همکاری مستوفی الممالک و دیدار با دیگر دوستان و همراهان در تهران؛ از قزوین و زنجان و خلخال به فومن بازگشت و در جلسه سران جنگل شرکت کرد و اوضاع غم انگیز و نا به سامان ایران و ابراز نفرت مردم نسبت به حضور اشغالگرانه روسیه تزاری و

دکتر حشمت و جنگل ۵۱

ادامه مبارزه با آنان را بیان داشت و تأکید کرد که نخستین وظیفه جنگلی‌ها، آموزش فنون و پذیرش انضباط نظامی است. ما باید از جنگلی‌ها، ارتش نیرومندی بسازیم که قوای دشمن نتوانند آن را محاصره و نابود کنند.

نظر دکتر حشمت به پیروزی نشست. طرح تقسیم بندی و وظایف دسته‌های گوناگون ریخته شد و مسئولین برای اجرای آن رفتند.

دکتر حشمت به میرزا گفت:

«با وجود اوضاع کنونی ایران و خیانت حکومت مرکزی و جهل عمومی و مطامع رجال و بعضی از علماء و نبودن وسایل جنگی، کار ما مشکل و خطرناک است؛ اما نباید در مقابل دشمنان ایران خود را زبون و عاجز نشان دهیم و خونبهای ما استقلال ایران و سربلندی ملت ایران است...»

دکتر حشمت تأخیر را جایز ندانست و سرپرستان گروه را به

دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۱. برای مباشرت ارزاق

گروه سید ابوالقاسم کسمائی - میرزا علی خان طالع

(لا سقالدیس)

۲. برای تهیه و مرمت اسلحه

گروه محمدجان و بابا غلامعلی

۳. برای اطلاعات

گروه آقا سید آقائی - جواد کلوزانی (گل افزائی) - مدنی.

۴. برای وجوهات

گروه حاج احمد کسمائی - میرزا اسمعیل کسمائی

۵. برای دیده‌بانی و پیشقراولی

گروه شیخ عبدالسلام و کربلائی ابراهیم (برادر حاج احمد)

۶. برای حمله

گروه خالوقربان و گروه کردها

۰۷. برای دفاع

گروه حسین افندی و دسته‌های بمب افکن

۰۸. برای مجروحین

گروه میرزا حسین خان کسمائی — حسن خان کیش دره‌ای و گفت: ما به این نتیجه رسیدیم که باید خود را در جنگل حفظ کنیم و برای اجرای این اصل؛ جمعیت ما باید دارای انتظام و انضباط باشد و وظایف هر فرد و هر گروه به هنگام جنگ مشخص گردد. کوچک خان گفت: همه، در مقابل خدا و وجدان تسلیم خواهیم بود.

سران جنگل؛ پیشنهاد دکتر حشمت و نظر کوچک خان را تصویب کردند و بر روی کاغذ آوردند و امضاء کردند و سوگند خوردند تا جان در بدن دارند از هیچگونه فشار جنگ روی برنگردانند.

* * *

اوایل زمستان ۱۲۹۴ (۱۳۳۴ هجری)، قوای روسیه به فرماندهی باراتوف فرمانده کل قوای قفقاز، برای سرکوب خیزش جنگل و مقابله با نیروهای جنگ در آذربایجان، کردستان و کرمانشاهان به ایران حرکت کرد.

شورای جنگل تشکیل شد. مسئولین قسمت، نتیجه اقدامات و عملیات و تجهیزات و تدارکات را گزارش دادند و تصمیم گرفته شد که:

۱. آبادی‌ها و روستاهائی چون پسیخان، جمعه‌بازار و صومعه سرا و کسما و... نباید منطقه جنگی باشد.

۲. میدان جنگ باید از جنگلهای کسما، گوراب زرمخ و چمن و ندامان و نرکستان و جنگلهای گسکر و ماسوله امتداد یابد.

۳. نیروهای جنگلی باید در راه‌های دشوار جنگلهای پشت کسما — چمن و گوراب زرمخ تمرین‌های بسیاری را آغاز کنند و با جنگلهای این دیار آشنا شوند تا بتوانند دشمن را به داخل جنگلهای انبوه

دکتر حشمت و جنگل ۵۳

دور از آبادی‌ها بکشانند و به آنان شبیخون بزنند و پیش از هر چیز باید آذوقه چند ماه را در جنگلها فراهم کنند.

•

باراتوف به ایران آمد و با صلاح‌الدین دولت و فرماندهان روسی در رشت و تهران؛ طرح سرکوبی جنگل را ریخت و به موازات بازگشت او کالجوک اف با ۳۸۰۰ سوار قزاق و سرباز با عبور از رشت - پسیخان - جمعه بازار و صومعه سرا، در عربان و صومعه سرا و کسما متمرکز شدند. پیش از ورود این ناخواندگان، مردم، روستاهای خود را ترک کردند و به دیاران دیگر، روی آوردند.

جنگلی‌ها به قزاقان یورش بردند و در این درگیری ناموفق حدود ۳۰ زخمی و ۱۱ کشته دادند.

•
اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«زمستان ۱۲۹۴ در کوهستان مستور از برف ماسوله، جنگ و محاصره شروع شد. پس از پیکارهای مختصر و متناوب، ۱۷ نفر از یاران کوچک خان چه کشته شدند و چه در زیر بوران و برف ایستادگی کرده، تا مانند عنایت خان ۲۲ ساله، همشیره زاده او سرما زده و زیر برف دفن شدند. بالاخره ادامه ایستادگی را مناسب نیافتند و چون حاضر به تسلیم هم نبودند؛ ناچار مرکز خود را از ماسوله تغییر داده و به جنگل دیگری در محال فومن، نقل مکان کردند.»^۱

شورای جنگل؛ (تا کتیک نظامی را از حالت دفاع به حمله تبدیل

کرد.)

در پایان اسفند ماه ۱۲۹۴ (۱۳۳۴ ه. ق.) جنگهای خونین در جنگل‌ها و دامنه‌های کوهها، مجال آرامش به جنگلی‌ها نداد؛ ناچار به

سوی بلندی‌های فومن و شفت و ماسوله و قله‌های شاندرمین و گسکر و خلخال عقب نشستند و قزاقان به دنبال آنان به سوی قله‌ها رفتند.

در آستانه سال نو، چرخ بازیگر، بازی تازه‌ای آغاز کرد و تا صبح در حدود ۳ متر برف بارید و راه‌ها زیر پوشش برف گم شدند.

عده‌ای از قزاقان روسی؛ خسته و بی‌پناه و سرگردان، از رنج گرسنگی و سرما و بوران؛ ناتوان و هلاک شدند و جنگلی‌ها نیز ناگزیر، از هم جدا گشتند و در گروه‌های جداگانه، عقب‌نشینی کردند.

دکتر حشمت و همراهان، با رنج فراوان به ماسوله رسیدند و ۷ روز در آنجا ماندند و ردپائی از میرزا، حاجی احمد، میرزا حسین کسمائی، حسن خان کیش‌دره‌ای، جواد کلوزانی و دیگر مجاهدان؛ نیافتند و کوهنوردانی را در پی آنان به کیش‌دره و ماسال و گسکرات فرستادند.

پس از حرکت آنان؛ باران و بوران برف تا ۷ روز ادامه یافت و از جویندگان کوهنورد خبری نرسید. دکتر حشمت نگران و دلتنگ شد. روزنهم فروردین؛ یکی از کوهنوردان از گسکر بازگشت که میرزا در آنجا نیست و می‌گویند که یک‌دسته جنگلی؛ در جنگلهای شاندرمین هستند.

۱۴ فروردین خبر رسید که یک‌عده قزاق ایرانی از راه زنجان به امداد روسهای محاصره شده می‌آیند؛ دکتر حشمت؛ بهتر آن دید که از ماسوله به جنگلهای شاندرمین برود. شب هنگام به قله‌های شاندرمین رسیدند. چون در تاریکی شب، راه را نمی‌دیدند؛ خوابیدند. نیمه شب هوا دگرگون شد و تا صبح یک متر برف بارید؛ صبح به هر قله سر کشیدند، راه گریز ندیدند و شامگاه خسته و بی‌پناه در همان قله‌ها خوابیدند و آن شب نیز در حدود یک متر برف بر روی برف پیشین انباشته شد و صبح روز بعد، برف به باران تبدیل شد و آنقدر بارید که کوهها ابلق و راه‌ها و رودها پیدا شدند.

دکتر حشمت و جنگل ۵۵

در شب چهارم سرگردانی، دکتر حشمت و یارانش گرسنه خوابیدند. صبح روز پنجم با خنده خورشید بهاری؛ برف‌های کوهساری کم‌کم آب شدند.

دکتر حشمت و دیگر جنگلی‌ها، بارها از کوهها، پائین و بالا رفتند و به آبادئی نرسیدند. سه تن از همراهانشان زندگی را بدرود گفتند و دیگر هم‌رهان، دل‌آزرده و اندوهگین، شب را به روز رساندند.

دکتر حشمت، با بیانی گیرا، برای هم‌رهان خسته و گرسنه؛ از روزهای دشوار و فداکاریهای دیگر رزمندگان دنیا و لزوم ایثار در چنین روز و روزگار دشوار سخن گفت و پیکر هم‌رهان از پای درآمده را به خاک سپردند و تا نیمروز، سرگشته و خسته راه رفتند و راه به جایی نبردند.

دکتر حشمت، ناگاه به یاد زمین، این مادر بارور و مهربان افتاد. با کلنگ به کندوکاو پرداخت و ریشه سیب زمینی شکل گیاهی را که ترشحات شیری رنگ داشت یافت و به همراهان توصیه کرد که آن را پوست بکنند و بخورند و ذخیره کنند و چنین کردند و به راه افتادند و از دره‌ها و پرتگاهها و آبشارها سر در آوردند و هر چه راه جستند؛ گمراه‌تر شدند.

صبح بعد، با آفتاب گرم از خواب برخاستند و به سوی شمال‌غرب، به راه افتادند. غروب روز ۲۴ فروردین ۱۲۹۵ ش (۱۳۵۵ هـ) با دیدن یک رمه گوسفند، شاد شدند. دکتر حشمت، نشان جنگلی‌های گمشده را؛ از چوپان پرسید و آن بی‌خبر از همه جا گفت که من چوپان شیردل خان کیش دره‌ای هستم.

شیردل خان را با دکتر حشمت آشنائی دیرین بود. حشمت، نامه‌ای به شیردل خان نوشت و او با پای شوق به دیدارش آمد و چند گوسفند کشت و برای جنگلی‌ها قند و چای و نان و سیگار آورد و آنان را در خانه‌های تابستانی خود خواباند و با پول جنگلی‌ها، برای هم‌رهان

دکتر حشمت - که لباسشان پاره و پوسیده شده بود- لباس خرید و روز بعد با دیگ های برنج و روغن و چند رأس گوسفند و چای و توتون بازگشت و شبانگاه، دکتر حشمت و علی خان طالع (لا سقالدیس) و مراد کرد و سید ابوالقاسم کسمائی و خالوقربان؛ با برادران شیردل خان به خانه شان آمدند. مادر شیردل خان، شام آماده کرد و مهمانان را به حمام فرستاد و به کمک عروس های خود، تا صبح برای جنگلی ها پیراهن و لباس زیر و جوراب دوختند.

شیردل خان، عقیل نامی را به گسکر فرستاد تا رد پای میرزا و دیگران را پیدا کنند، در این فاصله ۶۰ جفت کفش برای همراهان حشمت خریدند. عقیل برگشت و گفت که: میرزا در جنگلهای پلام و حاج احمد درآبادی کراویه است. دکتر حشمت نامه ای به میرزا نوشت و میرزا با شادی، از حرکت خود به کیش دره، حاج احمد را نیز آگاه کرد؛ و در فاصله کوتاهی، کیش دره شاهد باز پیوستن جنگلی ها شد.

•

با تشکیل شورای جنگل؛ رهبران گروه، از عدم توجه میرزا نسبت به نفرات و شیوه بی خبرانه گریز و ستیز انتقاد کردند و کار به مشاجره کشید و قرار گذاشتند که میرزا؛ مواظب پیشروی و عقب نشینی همزمان باشد تا بی جهت؛ رشته ارتباط جنگلی ها نگسلد.

پس از یک هفته اقامت در کیش دره؛ خبر شدند که قزاقان از ماسوله به شاندرمن و نیروهای اعزامی روس ها، از کسما به کیش دره حرکت کرده اند.

جنگلها و دره های ما کلوان میدان جنگ شد و ۲۰ جنگلی گمشده، بار دیگر به یاران پیوستند. دکتر حشمت و حسین افندی و همراهانشان مسؤولیت جنوب غرب و کوچک خان و حاج احمد مسؤولیت جبهه شرق و شمال شرق را به عهده گرفتند. جنگلی ها، دلیرانه آماده کارزار شدند و قزاقان روسی و ایرانی به هم رسیدند و به

طرف جنگل‌های کیش دره و گسکر حرکت کردند. آخر فروردین ۱۲۹۵ ش (۵۱۳۳۵)، نخست دستۀ دکتر حشمت مورد تعقیب قرار گرفت و جنگی‌ها و جنگلی‌ها به خون هم زدند و جنگلیها مردانه جنگیدند.

دسته‌های نارنجک افکن دست به کار شدند. حسین افندی نخستین بمب را منفجر و عرصه را به قزاقان تنگ کرد ولی با وجود اینهمه دلاوری، مجروح شد و گروهی نیز کشته و اسیر شدند.

«در این جنگ؛ علی هلوانی، سید عبدالله مجاهد، محمدآقاخان، عزت‌الله ترک و ده مجاهد دیگر کشته شد و همچنین عده‌ای از مجاهدین به اسارت روس‌ها درآمدند که سیدحسین یاسری و مهدی انزلیچی را که از مؤسین جنگل بودند باید نام برد. اسیران را در کنسولگری روس زندانی کردند و آنان را آزار و شکنجه کرده و حتی مهدی انزلیچی را آنقدر زدند تا زیر چکمه‌های قزاقان روسی شهید شد. اسیران را محاکمه کردند. برخی از آنان اعدام شدند و بقیه به زندان‌های طولانی محکوم گردیدند.»^۱

دکتر حشمت، با برررسی جبهه شرق و شمال شرق، موقعیت میرزا و حاج احمد را نگران کننده و موقعیت خویش را خطرناک دید. فرمان عقب‌نشینی به حالت دفاع را صادر کرد و به دشواری، خود و همراهانش را به قلۀ جنگل رساند.

قزاقان، دکتر حشمت را تعقیب کردند ولی موقعیت استثنائی قلۀ طوری بود که هر حرکت به ضرر قزاقان تمام شد. روس‌ها، پس از ۲ روز جنگ و دادن تلفات فراوان در این نقطه کوهستانی به طرف کسما عقب‌نشینی کردند.

۱. یادداشتهای اسماعیل جنگلی.

۷۳ جنگلی همراه دکتر حشمت به ۲۶ نفر تقلیل یافت. حسین افندی و گروه بمب افکن به دست روس‌ها اسیر شدند و غذا و سلاح جنگلی‌ها، ته کشید. دکتر حشمت، باز هم دست به سوی شیردل خان دراز کرد و این کوه‌نشین مهربان به دیدار دکتر رفت. علی طالع، با چند تن از نزدیکان شیردل خان به ندامان رفتند و جنگ ابزار مورد نیاز را آوردند.

*

به موازات این جنگ وحشتناک در جنگلهای گیلان، روس‌ها در بیشتر جبهه‌های جنگ جهانی شکست خوردند. فرمانده قوای قفقاز و ایران، فرمان عقب‌نشینی سریع به تمام جبهه‌های جنگ را داد و قزاقان با شتابزدگی از کسما به رشت عقب نشستند. در اردیبهشت ۱۳۳۵ جنگلی‌ها از شنیدن خبر عقب‌نشینی روس‌ها شادمان شدند. دکتر حشمت به میرزا و حاجی احمد نوشت که: ما به ندامان رفتیم. چون فومنات را از بیگانه خالی دیدند به کسما آمدند. میرزا و حاجی احمد نیز به آنان پیوستند. کسما در غرور و شادمانی غرق شد و مردم از جاهای دیگر به دیدار جنگلی‌ها آمدند و گروهی نیز به جنگلی‌ها پیوستند.

شورای سران جنگل؛ نتیجه جنگ را بررسی کردند و کار انتقاد و مشاجره بالا گرفت. جنگلی‌ها، از روش و خط حرکت میرزا و حاج احمد در جنگ اخیر عیبجوئی کردند و در پایان قرار گذاشتند که ریاست شورا یا میرزا و فرماندهی امور جنگ، انتظام جنگ و فرماندهی جنگلی‌ها با دکتر حشمت باشد. قطعنامه تصویب شد و کار شورا پایان گرفت.

*

مستوفی الممالک رئیس دولت شد و حکومت گیلان تغییر کرد و

دکتر حشمت و جنگل ۵۹

حشمت الدوله والی گیلان؛ در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۵، نامه مستوفی الممالک را از طریق آقا شیخ محمود؛ برادر حاج احمد؛ برای دکتر حشمت فرستاد:

«برادر عزیز... دکتر!»

پس از عزیمت شما از تهران، اوضاع مملکت ایران بر اثر نفع پرستان داخلی و خارجی به پرتگاه عظیمی رفته، دیپلماسی رومیه تزاری به دست قشون افسارگسیخته آنچه توانسته قتل و غارت نموده و می‌نماید.

اخیراً بر اثر رفتار مخفیانه مأمورین سیاسی و لشکری روس، تمام الوار غرب به خود آمده، علیه آنها مسلح شده‌اند و در ۲ ماه اخیر از فرونت ایران، بیش از ۲۰/۰۰۰ تلفات داده‌اند.

بر اثر این تلفات و شکایات سفارتخانه‌های ذی‌علاقه نسبتاً طرفدار بی‌طرفی ایران و اینجانب شده و سایل برانگیخته و حکومت فرمانفرما را از صدارت برکنار برده و اعلیحضرت احمدشاه را به جلب این خادم تحریک کرده، پس از مذاکرات زیاد اطمینان‌هایی که به اینجانب در حفظ بیطرفی ایران داده‌اند پروتکلی امضاء نموده‌اند که در حکومت داخلی ایران دخالت ننمایند و حکام طرفدار خودشان را ما بعد به دولت و ملت ایران تحمیل نکنند. بدینجهت اینجانب پس از تشکیل کابینه حکومت رشت را عوض نموده و آقای حشمت الدوله تبریزی که یکی از رجال مسلمان وطن‌پرستی بود به حکومت رشت انتخابش نموده اعزامش داشتم بدینوسیله به شما معرفی می‌نمایم و به او هم سفارشات لازمه شده به قدر قوه امکان به شما کمک نماید و از هیچگونه مساعدت خودداری نکند و از طرفی وضعیت ترک‌های همسایه بطور کلی خوب نیست که به امید آنها بدون جهت مردم این مملکت را به نام تصور قربانی آنان کنیم. لازم است به هر قیمتی شده و سایل حفظ بی‌طرفی را فراهم و ملت ایران را تقویت نمایم. در خاتمه از شما خواهش مندم نیت صادقانه مرا به برادران احرار جنگل و به آقای میرزا کوچک خان ابلاغ نمایند و از

وضعیت خودتان و رفتار حکومت رشت همه هفته مستحضرم
دارید.»

رئیس الوزراء - حسن مستوفی الممالک

دکتر حشمت نامه مستوفی الممالک را برای سران جنگل خواند
و میرزا آن را به فال نیک گرفت و به اتفاق آراء تصویب شد که دکتر
حشمت به نامه رئیس الوزراء پاسخ دهد:

«حضور مبارک ریاست وزراء عظام و رئیس احرار کشور
ایران دامت عظمته.

مرقومه مبارک که مملو از موقفیت ذات مقدس عالی بود به
زیارتش، بنده و کلیه رفقای احرار مسرور شدند. از این مساعدت
روزگار همه ما خوشوقت و شاد کامیم. امید است خداوند ایران از
هر جهت به ما و ملت ایران و به شخص شخیص حضرت اجل عالی
کمک نماید تا کشتی شکسته ایران را از گرداب هلاکت نجات
دهیم و از موقع و پیش آمد باید استفاده نمود یعنی تا وقت هست
وجود مبارک به احرار کشور ایران، غیر مستقیم کمک فرمایند که
احرار قوی شوند. اگر خدای نا کرده، من بعد وضعیت دیگری پیش
آید لا اقل احرار برای اجرای افکار عالیه، قوی و پشتیبان وجود
مبارک و کشور ایران باشند.

به لقمان درس آموختن خارج از ادب است ولی برای تذکر
مصدع میگردد که:

یگانه رویه ای که ممکن است حکومت مرکز را تقویت
نماید همانا تقویت قوای تأمینیه مملکت و ژاندارم است.

• دوم احرار و آزادیخواهان.

• سوم بسط معارف و تقویت و نگاهداری خانواده های

اصیل و رؤسای ایالات و وطن پرست.

• چهارم احترام به حکام با تقوی و به مردم ایالات و

ولایات.

دکتر حشمت و جنگل ۶۱

• پنجم دور نمودن علمای سوء از دایره حوزه دولت و دربار.
• ششم کوتاه کردن دست بازاری ها در سیاست مملکت.
• هفتم استقراض داخلی برای اصلاحات.
معروض که خود این اقدام، اسباب مهمی است تا دست اجانب به جهاتی کوتاه گردد و به علاوه فعلاً معلوم نیست که دامنه جنگ بین المللی به کجا کشیده شود. فاتحین این جنگ کدامیک از دستجات متخاصم خواهد شد. به هر حال ایران و ما ایرانیان باید خودمان را اصلاح و درست نمائیم تا دست اجانب کوتاه گردد و البته در هر ایالتی باید با نظارت رؤسای ایل و مردان جنگی آن تشکیلات امنیه را ادامه داد و ترویج دست عمال اجانب را در سیاست و تجارت ایران کوتاه نمود و به دست حکام و زارعین، راه را شسته کرد و وضعیت مملکت را اصلاح نمود.»

نامه برای سران جنگل خوانده و به اداره پست رشت فرستاده شد. چون نامه به نام رئیس دولت بود تفتیش و سانسور نشد.
مستوفی الممالک با دریافت نامه جنگلی ها، طرح مقدماتی اصلاحات کشور را با احمدشاه در میان گذاشت و او را به تحییب زعمای احرار جنگل تشویق کرد - احمدشاه لیست نام رجال پاکدامن را خواست. نام میرزا کوچک خان و دکتر ابراهیم حشمت را نیز در آن قید کردند.
شاه به میرزا لقب (سالار معظم) و به دکتر حشمت، لقب (امیر حشمت) داد. فرمان از طریق رئیس الوزراء و حکومت گیلان - همراه با نامه - ابلاغ شد و میرزا و دکتر حشمت؛ آن را نپذیرفتند.
چند ماه گذشت و روس ها به بهانه اینکه مستوفی الممالک قصد دارد سران ایلات را علیه روسیه مسلح کند؛ با نادیده انگاشتن معاهده بیطرفی ایران و بدرفتاری های سیاسی؛ او را وادار به استعفا کردند و زیر پروبال محمد ولیخان سپهسالار را گرفتند تا با استفاده از خوی سازش پذیری او، میدان سلطه گشاده تری داشته باشند.

با دگرگونی اوضاع سیاسی مرکز، دگرگونی تازه‌ای نیز در جنگل ایجاد شد. حشمت الدوله به قول خود وفادار ماند و در رساندن سلاح، جنگلی‌ها را یاری داد و جنگل، بار دیگر نیرومندتر و کارسازتر؛ مبارزه را آغاز کرد.

محمد ولیخان، برای خوشایند روس‌ها، قزاقان ایران را مجهز و سواران اشجع الدوله اسالمی و جهانشاه خان کرفسی و اسعدالدوله زنجانی و امیر مقتدر طالش را با اعطای فرمان و نشان، و نشان دادن (باغ سبز)، علیه خیزش جنگل مسلح کرد؛ و از حشمت الدوله، سرکوبی قیام جنگل و نابودی جنگلی‌ها را خواستار شد و یادآور گردید که: (سواران خوانین به اتفاق قزاقان در اختیار شما هستند).

حشمت الدوله هواخواه جنگلی‌ها، متن تلگراف محمد ولیخان سپهسالار را برای دکتر حشمت و میرزا فرستاد و آنان را در جریان لشکرکشی‌ها گذاشت و به مرکز نیز آمدگی اجرای فرمان را اعلام داشت.

به موازات مبادله پیام‌ها، قزاقان از تهران، و سواران خان‌های مشهور از زنجان، خلخال و طولش برای جنگ با جنگلی‌ها حرکت کردند.

حشمت الدوله برای پیشگیری از گزند به جنگلی‌ها؛ از تجار و مالکین و علمای گیلان خواست که از احمدشاه بخواهند که:

«وضعیت ما دیگر اجازه جنگ داخلی در مبارزه قوای اعزامی با جنگلی‌ها را نمی‌دهد استدعا دارد به آقای حشمت الدوله حکومت رشت اجازه فرموده داخل در صلح با جنگلی‌ها شود که بدون جهت، رعایای اعلیحضرت در این گیرودار خونین از بین نروند.»

احمدشاه به محمد ولیخان سپهسالار دستور داد:

«همانطور که رعایای ما از رشت استدعا نموده‌اند به

دکتر حشمت و جنگل ۶۳

حشمت الدوله حکومت رشت اختیار و دستور دهید که جنگلی ها برای حفظ دوستی ما با روسیه، مناقشه را کنار بگذارند. رئیس الوزراء برای (آرامش خاطر عالییه شاهانه) امر و مقرر می‌دارند که حشمت الدوله قضیه جنگل و جنگلی ها را کدخدامنشی نمایند تا به صلح و سلامت تمام شود و هر طور تأمین هم که سران جنگلی بخواهند از طرف دولت بدهید. البته این اقدام را به فوریت انجام دهید که حل قضیه را بتوان به روس ها تذکر داد.»

حشمت الدوله نظر مساعد خویش و فرمان احمدشاه و دستور سپهسالار را به سران جنگل آگاهی داد و نوشت که:

«در این موقع لازم است از تظاهرات خودداری کنید و به گروه های کوچکتر در جنگل پنهان شوید تا روس ها را قانع کنم و مانع کار قزاقان ایران و سواران خانان گردم! شورای جنگل تشکیل شد و فرمان سپهسالار و نامه حشمت الدوله را خواندند. بین اعضای شورا شکاف افتاد. گروهی، تمام اقدامات حشمت الدوله را نیرنگ و فریب و گروهی نیز او را وطن پرست و یار جنگلی ها دانستند و چنین ارزیابی کردند که: ما را توان جنگیدن با ارتش روسیه تزاری و سواران خوانین و قزاقان ایرانی نیست. جنگلی ها از ورود سواران اسعدالدوله زنجانی و جهانشاه خان به ماسوله آگاه شدند و به حکومت رشت نوشتند: «از یکسو ما را دعوت به صلح می‌کنید و از دیگر سو برای محاصره ما، نیرو تجهیز می‌کنید؟»

حکومت رشت با دریافت اعتراض نامه جنگلی ها، تلگرافی از سپهسالار خواست که به سران قوای اعزامی دستور دهند که بدون اجازه او اقدامی نکنند تا قضیه جنگل با مسالمت به پایان برسد. سپهسالار، تلگرافی پاسخ داد که: «به شما اختیار داده شد قضیه جنگ را صلح نمایند. به

تمام سرکردگان سواران جهان‌شاه خان و اسمعالدوله و اشجع الدوله و قزاق‌های اعزامی تهران دستور داده شده در تحت نظر و به دستور شما باشند و بدون نظر شما جنگ و صلح نمایند.

محمدولی رئیس الوزراء»

حشمت الدوله متن تلگراف رئیس الوزراء را به فرمانده قزاقان نشان داد و به سران سواران نیز تلگرافی مخابره کرد که در ماسوله بمانید و اگر مشکل است به شفت بروید و من نیز به شفت می‌آیم و از سران جنگل خواست که: مایلم نمایندگان شما را در فومن ملاقات کنم. شورای جنگل، با بررسی جوانب کار، به میرزا کوچک و دکتر حشمت اختیار داد و در پایان، کوچک خان، حضور هر دو را دور از عقل دید.

دکتر حشمت به همراه علی طالع (لاسقالدیس) و آقا میرزا محمد رضا چکوسری مجتهد رشتی و آقا شیخ محمود برادر حاج احمد کسمائی؛ در فومن با حشمت الدوله دیدار کردند و همراهان حاکم رشت: آقا سید عبدالوهاب و حاج سید محمود مجتهد رشتی و چند نفر از مأمورین دیگر بودند.

با ورود دکتر حشمت؛ حشمت الدوله مهربانیها کرد و از میرزا پرسید و دکتر حشمت نامه میرزا را تقدیم داشت.

حشمت الدوله برای اثبات راستگویی خویش سوگند یاد کرد که (مایلم احرار جنگل باقی بمانند و امیدوارم مقدمات را طوری فراهم نمائید که من بتوانم قوای اعزامی دولت را با وضع مسالمت آمیز و صلح جویانه عودت دهم.)

دکتر حشمت گفت: لطفاً نظرتان را روی کاغذ بیاورید که دیگر هم‌رهان ما نیز بخوانند و بدانند. آنچه را که دکتر حشمت خواست حشمت الدوله نوشت.

دکتر حشمت به جنگل بازگشت و در شورای جنگل مفاد نوشته‌های

دکتر حشمت و جنگل ۶۵

حشمت الدوله را مطرح و نظرخواهی کرد و در این آینده‌نگری‌ها بودند که سید عبدالوهاب و سید محمود مجتهد مذکور از شورا اجازه ورود خواستند و صدق گفتار حاکم رشت را متذکر شدند و خواستند که جنگلی‌های بومی به خانه‌ها بازگردند و غیر بومی‌ها را نیز به خانه خود دعوت کنند.

دکتر حشمت به این شرط می‌پذیرد که حکمران رشت نیز، نیروهای قزاق و فتودال‌ها را به دیار خویش بازگرداند. نمایندگان حکومت رشت پذیرفتند و حشمت الدوله (قضیه جنگلی‌ها) را به تهران تلگراف و درخواست تأمین نامه برای میرزا کوچک و دکتر حشمت حاج احمد کسمائی نمود. سپهسالار ضمن تشکر از حشمت الدوله، یادآور شد که تأمین نامه‌ها با پست فرستاده خواهد شد.

*

فومنات از سواران گوناگون خان‌ها خالی شد و جنگلی‌ها نیز آرام گرفتند. اما عمال روسیه تزاری، آرام نگرفتند، شب نامه‌ها پخش کردند، ضمن تلگراف تحریک آمیز به سپهسالار، به روس‌ها، راه نشان دادند.

حشمت الدوله برکنار و آصف الدوله به حکومت رشت منصوب شد و به موازات آن حمله ترک‌ها و آلمانی‌ها در جبهه‌های کردستان و آذربایجان آغاز گردید و بار دیگر روس‌ها در غرب و شمال غرب ایران به قتل و غارت پرداختند.

با شنیدن این خبرها؛ جنگلی‌ها از راه‌های توله، بر سر راه خمام، به روس‌ها شبیخون زدند و عده زیادی از آنان را کشتند و یاران پراکنده را به جنگل بازخواندند.

با بالا گرفتن کار جنگ با روس‌ها، دکتر حشمت از راه‌های جنگلی به لاهیجان رفت تا شرق گیلان را نیز مسلح کند و پایگاه دیگری برای جنگلی‌ها ایجاد نماید.

دکتر حشمت در شرق گیلان؛ فعالانه با دیگر آزادیخواهان دیدار

کرد و آنان را در بیرون راندن روس‌های تزاری از خاک ایران، به جنگل فراخواند.

محمدولیخان سپهسالار، بار دیگر احکامی برای امیر عشایر خلخال و امیر مقتدر طولشی و اشجع الدوله اسالمی صادر کرد و از فرمانده نیروهای روسیه نیز کمک خواست که به کار جنگل پایان دهند. باراتوف ۳۰۰۰ نفر در اختیار آصف الدوله حاکم رشت گذاشت.

امجدالسلطان (آگنت* روس در لاهیجان) به قنسول روس در رشت نوشت که از دو ماه پیش، گروهی در شرق گیلان نیز، همچون جنگلی‌ها تجهیز شده‌اند تا لاهیجان و عمارلو و منجیل را اشغال نمایند و به نیروهای نظامی امپراتوری روسیه حمله کنند.

قنسول روس با مشورت حاکم رشت، عده‌ای نظامی روسی و قزاق برای سرکوبی آنان به لاهیجان-سیاهکل و دیلمان فرستاد. از سوی مردم شرق گیلان، به این کار روس‌ها اعتراض شد که گزارش امجدالسلطان لاهیجانی کین‌توزانه و بی‌پایه است.

قنسول روس جانب احتیاط را از دست نداد و به بازگشت قشون راضی نشد ولی دستور داد که به شرق گیلان حمله نکنند تا قضیه روشن شود.

فرمان حمله همه جانبه به جنگل صادر شد. سواران خانسالاران خلخال و طولش به فوئانات حمله کردند.

شورای جنگ جنگلی‌ها؛ فرماندهی این بخش جنگ را به عهده دکتر حشمت گذاشت.

شعله‌های آتش جنگ بالا گرفت و چند روز ادامه یافت. جنگلی‌ها، دلیرانه جنگیدند و مهاجمین تلفات سنگین دادند.

دکتر حشمت و جنگل ۶۷

عظمت خانم، خواهر امیرعشایر خلخالی، فرزندان خود را به همراه نماینده‌ای به حضور دکتر حشمت فرستاد که (ما مسلمان و ایرانی هستیم. برادر من و بستگان ما ناگزیر به فرمان دولت گردن نهاده و به شما حمله کرده‌اند. تمنای عفو داریم و حاضریم با شما متعهد و همقدم شویم).

دکتر حشمت، پیشنهاد عظمت خانم را پذیرفت و نوشت که: (ما آن زمان درستی سوگند و گفتار شما را باور می‌داریم که: اشجع الدوله و برادر شما، امیرعشایر حاضر شوند به جنگل بیایند و عده‌ای از قوای محلی شما برای خدمت به وطن، علیه قوای روسیه، دوش به دوش ما بجنگند. عظمت خانم با دریافت نامه دکتر حشمت؛ پسران و برادرزاده‌های خود و اشجع الدوله و عده‌ای از سواران خود را همراه با سوگندنامه وفاداری و مقداری سلاح جنگی به جنگل فرستاد.

پا به پای این همکاری آشتی جویانه در گستره گیلان، علیه روس‌های اشغالگر، حمله ترکیه به روس‌ها در کردستان و بیجار و آذربایجان؛ بار دیگر اوج گرفت و روس‌ها ناگزیر به گریز شدند و این اغتشاش فکری و نظامی سبب شد که روس‌ها، قدرت حمله‌های پیاپی به جنگل را از دست بدهند و حتی قوای اعزامی خود را از شرق گیلان فراخوانند. این جنگ چند ماهه ترک‌ها و روس‌ها از یکسو و حمله‌های پی‌درپی آلمان به روس‌ها، در جبهه‌های جنگ؛ نفرت مردم از اشغال روس‌ها و ضربه‌های دور از انتظار جنگلی‌ها؛ همه و همه سبب تضعیف قوای امپراتوری روسیه شد. با اینهمه، روسیه برای حفظ ظاهر و بالا بردن روحیه نظامی‌های خود، بار دیگر نیروهای زیادی به تبریز و رشت و قزوین فرستاد و از محمدولیخان خواست که با تجهیز نیروهای محلی و ایلات قزوین و شاهسون‌ها به موجودیت جنگل خاتمه دهند. اما دود نفرت از روسیه تزاری؛ چنان در چشم‌های همه پیچپیده بود که دیگر، کسی در زمینه همکاری با روس‌ها؛ علیه جنبش‌های محلی و ملی؛ برای

۶۸ دکتر حشمت جنگلی

سپهسالار، تره خرد نکرد!! به ناچار، با گرفتن وام بزرگ از بانک روس، پسر خود (مرتضی قلیخان - سردار اقتدا) را مأمور گردآوری سوار و مزدور جنگی از تنکابن و کجور و کلارستاق علیه جنگلی ها کرد.

نقش دیگر فتودال ها در سرکوب جنگل

لشته نشاء، یک قطعه از وطن ماست که به ریاست امین الدوله اداره می شود. روزنامه جنگل، ش ۱۵، سال اول، ۱۳۳۵ هجری.

گسترش فزاینده دامنۀ قیام و بالا گرفتن آتش خشم مردم به جان آمده، خان های گیلان را در سرکوب جنگل برانگیخت.

لشته نشاء، که مردمش از روزگار صفویان تا قاجار، چند بار قتل عام شدند، این بار از سوی ناصرالدین شاه به حاج محسن خان امین الدوله — پدر دکتر علی امینی، عامل قرارداد نفت امینی پیچ — هبه شد!

حاج محسن خان با نظر سپهدار تنکابنی، در سرکوب جنگل و خفه کردن فریاد آزادیخواهان گیلان کوشش کرد که قسمتی از مال و منال را، نثار تحکیم موقعیت طبقه روبه زوال فتودال کند.

«امین الدوله سرگرم اجرای نقشه و مسلح کردن دهقانان لشته نشاء بود که جنگلی ها، مانند اجل معلق به سروقش آمدند و او را دستگیر نموده به کسما بردند و از این تاریخ جنگلی ها به شرق گیلان نیز دست یافتند. دکتر حشمت برای اداره این امور به لاهیجان رفت و شهر مزبور را مرکز عملیات قرارداد.»^۱

با ایجاد اردوی نظام ملی و بسیج مردم شرق گیلان؛ لاهیجان پایگاه دیگر قیام جنگل شد.

باری! امین الدوله پریشان و پشیمان!! با پرداخت ۷۰/۰۰۰ تومان جان خود را خرید.

همتای حاج محسن امین الدوله، نصرت الله خان صوفی املشی، خان خانان گیلان خاوری، نه تنها در سرکوب قیام جنگل؛ با فتوادل‌های تنکابن و مازندران همگام بود؛ بلکه در همه سرکوبی‌ها، همیشه به نام بود؛ در قیام جنگل نیز، حيله‌ها راند. در دوران حکومت رضاخان، علاوه بر ایجاد (پادشاهی بومی)؛ در شرق گیلان، سمت ریاست املاک پهلوی را داشت.

در روزگار محمد رضا شاه، پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان، همه ساله، در ۲۱ آذرماه، «گالش»‌های پشمینه‌پوش سرزمین دیلمستان را بسیج می‌کرد و پس از طی بیش از ۷۵ کیلومتر، پای پیاده، همگام با چماق‌داران دیگر خوانین منطقه گیلان؛ در رشت رژه می‌داد.

در کودتای ۲۸ مرداد سپهبد زاهدی یعنی (بصیردیوان، سرکوبگر نهضت جنگل)!! نیز شرکت داشت و چماق‌دارانش را به شهرهای شرق گیلان کشاند.

سرفرازان روزگار، هرگز از نیرنگ‌هایش در امان نبودند.
نصرت الله خان، چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در گیلان مرد.

*

جای آن است که از زنده‌یاد، شیخ بهاء‌الدین املشی (میزان) نیز نام ببریم. این جنگلی آزادیخواه؛ از املش، کانون خانسالاران گیلان خاوری، خاستگاه صوفی‌ها برخاست و به قیام جنگل پیوست و تشکیلات قضائی جنگل به او سپرده شد.

اکنون در رشت و در املش، چند مدرسه به نام شیخ بهاء‌الدین املشی مشهور است.

* *

باری! خان‌های گیلان خاوری و تنکابن نیز در دفاع از طبقه

نقش دیگر فنودالها در سرکوب جنگل ۷۱

خویش، هماهنگ شدند و از کلاردشت تا املش به تهیه قوا پرداختند و با دریافت جنگ ابزار از (قنسول انگلیس)؛ از راه کوهساران الموت و طالقان؛ کلاردشت تا املش را تجهیز کردند و از هر گوشه و کنار که جنگلی ها را دستگیر می کردند؛ در شاهرود طالقان؛ به انگلیسی ها تحویل می دادند و با همه حيله گری ها به این اندیشه افتادند که:

«به لاهیجان هجوم نموده؛ دکتر حشمت را دستگیر و مجاهدین جنگل را خلع سلاح نمایند. جنگلی ها به مکتوبات قلبی این عده پی برده و در موقع عقب نشینی به طرف لاهیجان؛ باران شدیدی باریده بود... جنگلی ها از طوفان و کولاک استفاده نموده؛ نصرت الله املشی را در املش دستگیر کردند. پس از مذاکره با دکتر حشمت و پرداخت ۴۰۰۰ تومان نقد؛ برای اینکه موضوع استخلاص نصرت الله املشی علنی نشود او را به لباس زنان ملتس کرده و از محبس خلاص کردند.»^۱

اکرم الملک نیز از کلاردشت به کوههای قلعه گردن تنکابن گریخت.

از هجوم سردار اقتدار و برادرش (سردار اسعد)، پسران محمد ولیخان سپهدار، خانسالار منطقه تنکابن و شکست آنان از نیروهای دکتر حشمت، جداگانه سخن می رود.

جمع بندی:

۱. وقتی که منافع طبقاتی فتودال ها، از سوی مهاجمین بیگانه، مورد تهدید قرار گیرد؛ با دهقانان و خرده زمینداران همراه و همگام می شوند و همینکه توفان هجوم بگذرد بر فشار بهره کشی می افزایند.
 ۲. امپریالیسم، بدون داشتن دستیاران پنهان و آشکار؛ در هیچ کشور، کاری از پیش نمی برد.
 ۳. با آنکه هدف قیام جنگل، در بخش نخست، راندن استعمارگران روس و انگلیس از ایران بود؛ ناگزیر با عوامل داخلی آنان، فتودالهای بزرگ روبرو شدند.
 ۴. می گویند: دشمن چون مار است اگر آن را نکشی، کشته می شوی.
- جنگلی ها، انقلابیهای عاطفی بودند و بر دشمن خونریز به دام افتاده، رحم می کردند و به ازای مبلغی پول: که حاصل غارت از دهقانان بود؛ آزادشان می کردند و این کار، دهقانان را در همکاری بی دریغ با جنگلیها، دچار تردید می کرد!

نیرنگ ساعدالدوله و خودسری احسان الله خان

بزرگترین نمایشنامه فئودال‌ها در سرکوب قیام جنگل؛ از سوی استعمارگران طراحی و با نظارت وثوق‌الدوله کارگردانی شد و با شرکت ساعدالدوله، پسر محمدولیخان سپهدار به روی صحنه آمد. بازیگران این نمایشنامه، قزاقان و تفنگداران خان‌ها از یکسو، و احسان‌الله‌خان و جنگلیهای افراطی از دگرسو بودند.

با ورود حیدرخان عمواغلی به صحنه مبارزات جنگل و تشکیل کمیته انقلاب ایران، دست احسان‌الله‌خان از کارها کوتاه شد و تقریباً از کادر رهبری جدا ماند و با عمیقتر شدن شکاف فکری جناح‌های گوناگون و این دست-آن دست کردن‌های میرزا در فتح تهران؛ به دشمنان امکان داد که با نفوذ در داخل نهضت؛ جنگلی‌ها را از هم برانند و به شکست بکشانند. برای انجام این مقصود، ساعدالدوله را که در دشمنی با وثوق‌الدوله مشهور بود به صورت (فراری از زندان انگلیسی‌ها)

«احسان‌الله‌خان عضو کمیته مجازات بود و در توطئه قتل وثوق‌الدوله فرار کرد و به گیلان آمد. «کمیته مجازات فقط چند ماه وجود داشت. آن دسته از اعضای کمیته که موفق به فرار شدند به مازندران و گیلان رفتند و در آنجا به جنگلی‌ها پیوستند. پیوستن این عناصر هرج و مرج طلب به جنگلیها، بعدها به نهضت انقلابی گیلان نیز زیان بزرگی وارد ساخت.»

ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۴.

به گیلان اعزام داشتند. او با تظاهر به مخالفت با امپریالیسم و حکومت دست نشانده اش؛ به همدستی سردار محیی، در احسان الله خان و خالوقربان نفوذ کرد و با وعده (مسلح کردن تنکابنی ها) احسان را شیفته فتح تهران کرد.

«این افسون که به دستور استادان بیگانه تهیه شده بود؛ در روح احسان الله خان مؤثر افتاد و بیقرارانه در صدد تجهیز قوا به قصد تهران افتاد و با کمک رفقای همفکر خود؛ خصوصاً ساعدالدوله ۳۰۰۰ نفر همراهان ایرانی و روسی را برداشته از راه تنکابن و مازندران عازم تهران گشت.»^۱

نیروهای احسان الله خان، از میان جنگ و گریزهای ساختگی نیروهای دولتی، از تنکابن به پل زغال - (راه چالوس، تهران) - رسیدند؛ ناگهان نیروهای دولتی و تفنگداران ساعدالدوله از دو سوبه همراهان احسان الله خان یورش بردند که تنها احسان و چند تن دیگر جان به در بردند و در حدود - ۳۰۰۰ جنگنده جنگلی، در آن کارزار مردند. پس از این شکست و به هدر دادن نیروهای انقلابی جنگل؛

«احسان متوجه می شود از ساعدالدوله انتقام بگیرد؛ اما کمی دیر شده بود. نیروهای قزاق به فرماندهی بصیردیوان به تنکابن نزدیک شده بود.»^۲

جبهه شرق گیلان، با از دست رفتن نیروهای احسان الله خان خالی شد و نیروهای دولتی؛ خود را به لنگرود و لاهیجان رسانیدند و رشت را تهدید کردند.

۱. راثین، حیدرخان عموغلی، ص ۲۳۴.

۲. فخرائی، سردار جنگل، ص ۳۰۵.

ه سبهدفضل الله زاهدی کودتاگر سال ۱۳۳۲ = بصیردیوان دوره جنگل

«در این کشاکش حیدرخان عمواغلی موفق شد، کمیساریای مشترکی از سران جنگل... تشکیل دهد که طرح جدیدی برای توسعه قیام آماده نمایند.

نیرنگ های ساعدالدوله که خود را از معرکه کنار گرفته بود و شکست شدید احسان الله خان و از دست رفتن ۳۰۰۰ تفنگچی، اگر چه موجب دلتنگی شده بود ولی هیئت کمیساریای مشترک را دلسرد نکرد و جداً در صدد جبران مافات بودند.

بدو با قوای خالوقربان دستور دادند که برای مقابله با قزاقان ایرانی به لاهیجان عزیمت نمایند. خالوقربان و سردسته هایش به تحریک همان عمال انقلابی نمای مرکزی، از اجرای دستور شانه خالی کردند.

مرحوم جنگلی قسمتی از نفرات خود را به لاهیجان اعزام داشت و مرحوم عمواغلی نیز با تفنگداران ابوابجمعی خود، از راه دریا به سمت لنگرود حرکت نمود.

در لاهیجان و لنگرود؛ با اردوی دولتی مواجه و پس از زدوخورد شدیدی، قوای دولت منهزم و بر اوضاع مسلط شدند.^۱»

شرق گیلان، در این روزگار، با قحطی و گرسنگی روبرو گردید. قزاقان و ابن الوقت ها به خانه ها هجوم بردند و مردم را غارت و آزار کردند و این سال ها مبدأ تاریخ های بومی شد و هنوز هم، پیران شرق گیلان (۶۰ تومانی سال و بالشویکی سال) را به یاد دارند. شادروان (صادق شعله = مهرنوش) در ادامه درگیری های این زمان در شرق گیلان، می نویسد:

«موقعی که قزاق ها در صدد بودند رودسرا را از دست بالشویک ها خلاص نمایند؛ میرزا محمود مخبر به لباس گدایان به حسن کیاده فرار کرد... مشهدی یحیی انزلیچی^۵ مراتب پیشرفت

۱. اسماعیل جنگلی، قیام جنگل.

۵. مشهدی یحیی انزلیچی ساکن لنگرود شد و در آنجا مرد.

قزاق‌ها را به خالوقربان اطلاع داد.

میرزا عبدالرحمن معروف هم لنگرود را قبضه کرد و چندین لوله تفنگ را از سماور عبور داده و شلیک می‌کرد، بالشویک‌ها به خیال اینکه قزاق‌ها در کوه‌ها مسلسل نصب کرده‌اند باز هم عقب‌نشینی کردند... رئیس العلماء و سلطان الواعظین... عیسی لایقی را به املش اعزام داشتند. عیسی لایقی ژاندارم‌ها را برای تصرف لنگرود تشجیع کرد. خالوعلی به چمخاله فرار نمود. و ژاندارم‌ها با صلوات و سلام وارد لنگرود شدند.

سلطان حسین خان رئیس ژاندارم وارد حکومتی لنگرود شد. بالشویک‌ها جهت استرداد لنگرود اقدام نموده و خالومراد بزرگ را به سمت ریاست قشون تعیین کرد... سلطان حسین خان، عیسی لایقی را به حکومتی احضار و به او دستور عقب‌نشینی به شهنسوار داد. افراد ژاندارم؛ نصف شب به طرف اومام و هزارچم عقب‌نشینی کردند. خانه احسان‌الله خان در آن منطقه بود. خالومراد بزرگ و حاج محمد جعفر کنگاوری... به معیت سربازان گرجستان؛ لنگرود و رودسر را قبضه نموده و به طرف شهنسوار پیشرفت کردند. هنوز طلوعه بالشویک‌ها به اطراف شهنسوار نرسیده بود قزاق‌ها دوباره شهنسوار را تخلیه کردند. عمووعلی ناه دو گلوله توپ شلیک نمود. ساختمان به هوا بلند شد...»^۱

از هجوم دیگر فتودالهای با اقتدار منطقه در سرکوبی قیام جنگل:

(اشجع الدوله اسالمی - آصف الدوله - امجدالسلطان - نصرت‌الله خان امیر مقتدر - ضرغام السلطنه طوالشی - امیر عشایر و دیگر دست پروردگان آنان) می‌توان به گسترش روزافزون قیام دهقانان و شهریان میانه حال گیلان و به دشمنی بی‌امان خان‌ها و ترس از آینده تاریک و تلخ آنان پی برد و سرانجام نیز؛ پراکندگی اندیشه و ناپیوستگی نیروهای جنگل؛ به این بیم و امید پایان داد.

جنگ دکتر حشمت با سردار افتدار امیر اسعد و سپهسالار تنکابنی

«سپهدار خیلی متغیر است. حکومت تنکابن را که ۲۰۰ سال است با خانواده آنهاست؛ از آنها گرفته و می‌خواهند به دیگری برگزار کنند»

رابینو، مشروطه گیلان، ص ۱۳.

«سپهدار مشروطه طلب شد و سوارها از تنکابن به لنگرود و در جاهای دیگر از برای تشکیل انجمن فرستادند.»

رابینو، مشروطه گیلان، ص ۴۷.

«امیر اسعد پسر دوم سپهدار که در آذربایجان بود ناگاه با ۳۵۰ سوار عازم تنکابن شد که برادر خود مرتضی قلیخان اقتدارالسلطنه را بیرون کند. راه‌های تنکابن را بند آورد و از برای این عمل ترتیبی قرار می‌داد. مادر این دو نفر، فوراً به سپهدار تلگراف کرد که اگر به زودی به تنکابن نیائی شاید هر دو پسر تو کشته شوند. سپهدار یک روز در رشت مانده عازم انزلی شد و کشتی اجاره کرده به خرم‌آباد (قلعه گردن تنکابن) حرکت کرد...»

رابینو، مشروطه گیلان، ص ۷۶.

کار سازماندهی جنگل، در شرق گیلان؛ به همت دکتر حشمت بالا گرفت. «مدرسه نظام ملی» تشکیل شد و مبارزان، داوطلب یادگیری فتون نظامی شدند.

در این هنگام که سپهسالار تنکابنی؛ از سمت (ریاست الوزرائی) معزول و به کار املاک خود در قزوین مشغول بود؛ به تحریک انگلیس و دربار احمدشاه به «امیر اسعد» دستور داد که سواران الموت، اشکور، کلاردشت و کجور را تجهیز و به دکتر حشمت حمله کند.

مردم نور و کجور، از اقدام سپهسالار، سر به مخالفت برداشتند و به اتفاق جنگلی ها به امیراسعد تاختند. عده ای را کشتند و امیراسعد و سپاهیانش به رودسرو رانکوه گریختند.

امیراسعد، برای شفاعت و صلح؛ عده ای روحانی و تاجر را به اردوی دکتر حشمت فرستاد و جنگلی های شرق گیلان؛ پیشنهاد صلح را به شرطی پذیرفتند که امیراسعد، شخصاً به فومن بیاید و با ادای سوگند؛ با جنگلی ها اتحاد و اتفاق کند.

امیراسعد، که در موضع ضعف قرار داشت؛ پذیرفت و با بزرگان نور و کجور... به فومن آمد. دکتر حشمت دستور داد که آنان را با احترام پذیرا شوند. آنان در جنگل سوگند یاد کردند که با جنگلی ها همگام باشند



روسیه تزاری، با تحمل شکست سخت از ترک ها و عقب نشینی از جبهه کرمانشاهان، و تأثیر آن در آذربایجان و کردستان؛ به جنگلی ها فرصت تجدید سازماندهی نیروها را داد.

سیاستمداران روس در ایران؛ نیروهای زیادی به تبریز ورشت و قزوین وارد کردند و از محمد ولیخان سپهسالار، خواستند که کار جنگلی ها را یکسره کند؛ اما مردم ایران از دست نشانندگان روسیه تزاری به ستوه آمده بودند و خوانین با نفوذ و مسلح ایلات نیز، ضمن ابراز تنفر از عملکردهای روسیه تزاری، خط حکومت مرکزی را نمی خواندند.

محمد ولیخان چون از تجهیز مردم و (خوانین ایلات) در ماند؛ پسرش مرتضی قلیخان سردار اقتدار را برای این مهم فراخواند. او پس از سه ماه، با گردآوری ۱۵۰۰ مزدور از نور و کجور و تنکابن، سفر از گیلان خاوری به آن سوی سپیدرود را آغاز کرد.

سردار اقتدار که به اعتبار پشتوانه مالی پدرش — که از روس ها وام گرفته بود — صاحب اختیار شده و لقب سردار را نیز یدک می کشید؛

با لشکر ناآزموده و بی انضباط، از رودسر گذشت و به لنگرود رسید. پیادگان نیروی سردار اقتدار که از برگزیدگان کثیف‌ترین قشربانی جامعه بودند؛ در روستاهای سر راه، رسوائی به بار آوردند و در شهرهای سر راه، اموال مردم را به یغما بردند و در فاصله کوتاه روستاهای رانکوه به لنگرود در حدود ۱۰۰۰ رأس یابوی بارکش دهقانان تهیدست آن سامان را دزدیدند؛ دهقانان دادخواه، در دیوشل، پیرامون باغ زیبای منجم‌باشی لنگرودی را گرفتند و تقاضای استرداد اسب‌ها و اموال خود را کردند و تا لاهیجان به دنبال سردار رفتند و نالیدند و بد گفتند. نزدیک لاهیجان، (بزرگان فرصت طلب) و نیز گروهی دردمند به اکراه و اجبار، به استقبال سردار آمدند تا این بلای ناخواسته را از سر بیگذرانند. لشکریان رابه‌خانه حاج امین دیوان‌جاء دادند. به هنگام خوردن شام، طاق طبقه دوم بر سر مهمانان ناخوانده فرود آمد. گروهی لت و پار، جان بدر بردند و گروهی مردند.

سردار و لشکریانش، در میان ناله و نفرین روستائیان و خشم و کین شهریان، از زیر طاق نصرت‌های (دلخوشکنک) به رشت رسیدند و از سوی قزاقان و دولتمردان استقبال شدند. شب، لشکریانش در طولیله‌ها خوابیدند و با روس‌های ساکن رشت، بر سر خوابگاه جنگیدند و (به زن و دختر و عرض و ناموس مردم تجاوز کردند).

سردار اقتدار نه تنها در سر کوب جنگلی‌ها افتخار نیافرید بلکه آبروی پدر را ریخت! و پول استقراضی از بانک روس را نثار نازسیمین بدنان و «أم‌الخبائث»! کرد و دست از پا درازتر، از راه کوهساران، رهسپار دیار گردید!

*

شورای جنگل در ۱۶ شوال ۱۳۳۶ هـ برای آزمایش سرعت رزم جنگلی‌ها در برخورد با دشمنان داخل و گوشمالی دادن نیروهای انگلیسی و روسی؛ دستور حمله داد:

«در سپیده دم، قوای جنگل کلیه خطوط و جاده های اطراف شهر را از دشمن پاک کرده و به شهر داخل شد. انگلیسیان نیز پس از مقاومت سخت و جنگهای کوچه به کوچه، قسمتی از قوای خود را به قنسولگری انگلیس و قسمت دیگر را به قنسولگری روس در خارج شهر کشیده و شروع به دفاع نمودند. قنسولگری انگلیس پس از ۸ ساعت مصادمه به دست قوای جنگل افتاد و از آنان عده ای کشته و مجروح شدند. مردم از فقدان برنج و گرانی آن در رنج بودند. قیمت برنج هر من شاه به ۵۰ ریال رسیده بود. با همه این احوال مردم بر سر راه جنگلیان ایستاده و هریک به فراخور وضع مالی خود، هدایائی تقدیم می کرد.

محتکرین، انبارهای خود را بر روی مردم گشودند.»^۱

هواپیماهای انگلیسی، شهر بی دفاع رشت را بمباران کردند. جنگ در کوچه و بازار شهر جریان داشت. جنگلی ها، نیروهای خود را کم کم از شهر بیرون کشیدند تا دشمن باعث ویرانی شهر و کشتار مردم نگردد و در هنگامه بالا گرفتن نبرد؛ میرزا متوجه جبهه شرق گیلان شد و قسمتی از نیروها را به لاهیجان فرستاد تا در روز مبادا، مانع حمله سردار اسعد، پسر محمدولیخان سپهدار گردند و این آینده نگرانی به موقع انجام گرفت:

«نوبت به امیر اسعد رسید که در مقام جبران مافات برآید و آبروی ریخته پدر و برادر را به جوی باز آرد؛ لذا با استفاده از سرگرمی جنگلی ها در زد و خورد با قوای انگلیس، موقع را مناسب تشخیص داد و فرزندش (اکرم الملک) را همراه (ضرغام لشکر) و با ساز و برگ فراوان به تسخیر لاهیجان فرستاد.

ه تاریخ بومی (۶۰ تومانی سال = برنج خرواری = ۱۵۰ کیلو ۶۰ تومانی) همین ایام است.

دکتر حشمت که این زمان هنوز در لاهیجان اقامت داشت از حوادثی که در رشت وقوع می‌یافت؛ کمی نگران بود. تصمیم امیراسعد، در این موقع باریک، کمی به نگرانی و ناراحتی اش افزود و بدون اینکه خود را ببازد با صلاح اندیشی مشاور عاقلش، علی طالع (لاسقالدیس) تصمیم گرفت ابتدا نمایندگانی نزد امیراسعد بفرستد و او را با یک سلسله مذاکرات دوستانه، از این خیال منصرف کند؛ ضمناً سوگند وفاداریش را که در فومن یاد کرده بود؛ به خاطرش بیاورد؛ ولیکن امیراسعد، پیش از سنجیدن نیروی طرفین؛ نمایندگان اعزامی دکتر حشمت را بازداشت کرد و عملیات خصمانه را آغاز نمود. دکتر لا علاج در مقام مقابله برآمد و در جنگی که بین دو طرف در اطراف رودسر روی داد؛ ضرغام لشکر به قتل رسید و تفنگچی های مهاجمش متواری شدند و بدین طریق نقشه تسخیر لاهیجان خنثی شد.

اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«در دومین روز ورود قوای جنگل به رشت / ۱۵ شوال ۱۳۳۶ امیراسعد فرزند سپهسالار تنکابنی از سرگرمی کوچک خان و حرکت قسمتی از قوای لاهیجان به رشت استفاده کرده، عده زیادی از افراد مسلح خود را به سرکردگی اکرم الملک فرزند خود و حاجی ضرغام لشکر، به قصد حمله به لاهیجان؛ به مساعدت ضمنی با قوای انگلیسی به رودسر روانه نمود.

مرحوم دکتر حشمت، فرمانده اردوی ملی گیلان شرقی، فوراً دو نفر از علمای لنگرود را نزد آن‌ها روانه نمود و یادآوری کرد که در این موقع دست از خصومت کشیده، به نفع بیگانه اقدامی ننمایند و به نمایندگان نیز دستور داد به امیراسعد تذکر دهند که عملیات وی، با سوگندی که به کلام الله مجید در فومن یاد کرده و با مکاتیبی که در زمینه کوچک خان به اتحاد و اتفاق از طرف سپهسالار نوشته شده، وفق نمی‌دهد و راضی به بردارگشی نشوند. متأسفانه این تذکر در مزاج رؤسای دسته امیراسعد تأثیری

نموده و رسولان مزبور را نیز توقیف نمودند. ناچار اردوی ملی مقیم لاهیجان و لنگرود با قلت نفرات، بلافاصله برای سرکوبی به سمت تنکابن حرکت و در حدود رودسر تلافی دست داد بعد از سه ساعت جنگ، از اردوی امیراسعد ۲۵ نفر مقتول، ۳۰ نفر دستگیر و عده کثیری مجروح و ۸۰ اسب و مقدار کلی تفنگ و فشنگ و موزر و اثاثیه دیگر به دست مجاهدین افتاد و حاجی ضرغام لشکر، طی مصادمه مقتول و بقیه افراد، فراری و به خرم آباد (۳ کیلومتری تنکابن) رفتند و قوای ملی نیر تا حدود تنکابن تاخته و توقف کردند. از طرف مجاهدین، یک نفر شهید و یک نفر زخم‌دار گردید.^۱

اردوی ملی گیلان شرقی، به پیشگامی دکتر حشمت به پیروزی‌های چشمگیری رسیدند و در غرب گیلان نیز، جنگلی‌ها در اطراف رشت دلیرانه جنگیدند و راه پیشرفت انگلیس‌ها را بریدند.

۱. اسماعیل جنگلی، قیام جنگل، ص ۱۰۷ و ۱۰۶.

جنگ دکتر حشمت با محمد ولیخان

با شکست و گریز امیر اسعد، این بار محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی، خود دست به کار شد تا به کار جنگل پایان دهد. در حدود ۲۰۰۰ سرباز و سپاه محلی گرد آورد و ۵۰۰ قزاق که از احمد شاه گرفت از راه الموت - اشکور به رانکوه و رودسر حمله نمود. بین قوای دکتر حشمت و سپهسالار؛ در رانکوه و رودسر جنگ در گرفت پس از چند شبانه روز جنگیدن، سپهسالار شکست خورد و به رودبار و الموت گریخت.

یادها و یادگارهای دکتر حشمت

با تشکر از شاعر و محقق و دوست عزیز از
دست رفته ما: محمد ولی مظفری سیاهکلی.

بیمارستان دکتر حشمت

رودسر

اعضای کمیسیون شورای پزشکی بیمارستان پهلوی رودسر در اسفندماه ۱۳۵۷، طی صورتجلسه‌ای که برای بهداری کل فرستادند؛ بیمارستان را به نام (بیمارستان دکتر حشمت) پیشنهاد کردند و بهداری کل در فروردین ماه ۱۳۵۸ موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام داشت و از آن پس، رسماً تابلو (بیمارستان دکتر حشمت - رودسر) بر سردر آن نصب گردید.

بیمارستان دکتر حشمت

رشت

کارکنان بیمارستان کوروش رشت (اهدائی شیروخورشید سرخ ایران) در اردیبهشت ۱۳۵۸ با تنظیم صورتجلسه‌ای به بهداری کل پیشنهاد کردند که نام بیمارستان از کوروش به دکتر حشمت تغییر یابد. بهداری کل نیز موافقت خود را با پیشنهاد کارکنان این بیمارستان اعلام می‌دارد و اینک این بیمارستان به یاد آن طیب مردم دوست و انقلابی به (بیمارستان دکتر حشمت - رشت) نامگذاری شد.

سرگذشت حشمت رود

حشمت رود، از ده کیلومتری غرب سیاهکل تا ساحل خزر، به طول تقریبی ۴۰ کیلومتر در سالهای ۱۲۹۰-۱۲۸۰ شمسی به همت دکتر حشمت و همیاری مردم سرزمین‌های شرق سفید رود احداث گردید.

انگیزه ساخت حشمت رود این بود که: قسمتی از آب سفید رود، هرزه دریا می‌ریخت و آب شیمروود نیز که از کوههای سیاهکل به دریا سرازیر می‌شد؛ تابستانها با آبیاری کردن بخشی از مزارع اطراف می‌خشکید و کشتزارهای برنج بین این دو- رود؛ بی‌آب و کم‌آب می‌ماند.

به موازات این دو رودخانه، رود کوچک دیگری به نام «خرارود» جریان داشت که از جنگلهای کوهستانی غرب سیاهکل آغاز می‌شد و در پچاپیچ دشت از «خرارود» به دیسام رود تغییر نام می‌یافت و در حدود ۵ کیلومتر، کشتزاران برنج بین سفید رود و شیمروود را آبیاری می‌کرد و در زمستان‌ها به همراه سفید رود، با خزر دیدار می‌کرد.

مردم آن سامان، بیشتر به کارهای تولید ابریشم - کف - باقلا - گندم و انواع سبزیجات می‌پرداختند و برنجزارهایشان به سبب کم آبی به بار نمی‌نشست و صیفی کاری آنان نیز به سبب عدم وجود راه‌های شهر و روستا، گرمی بازار نداشت.

و در این زمان که دکتر حشمت، در لاهیجان طبیب جان دردمند روستانشینان شرق گیلان بود؛ از غم نان آنان نیز آگاه شد و طرح اتصال (خرارود=دیسام رود) به شیمروود را ریخت و مردم را برای اجرای این طرح برانگیخت و با کوشش پیگیر، آب دیسام رود را تا روستای (گُلده= کتول ده) رساند اما در دو تابستان بعد، ناله مردم به آسمان رسید

ولی آب به برنجزاران نرسید!

این بار، دکتر حشمت، طرحی نو در انداخت و در حدود یک کیلومتر بالای خراود (اینک مکان سد سنگر است) جایی که کیاجوب از کهنه سفید رود جدا می‌شد؛ از ضلع شرقی سفیدرود را احداث و آن را از سوی غرب روستای تازه‌آباد مرزیان - پناوندان - کردمحل - شیخ علی بست - لات - باز قلعه - نصرالله آباد - کتشت آبادان - خانم لات - خلشاه، تا آنجا که بعدها به سد «قوم السلطنه» مشهور شد؛ ادامه داد و به رود قدیمی که خود حفر کرده بود؛ وصل کرد و از آنجا دو شاخه گردید. شاخه غربی از سوی «گاوچراسر» به سفیدرود ریخت و شاخه شرقی - با کندن زمین بکر - از شرق کیسم به (بیجاربنه - کلد و...) را احداث کرد که از مهمترین کار حقاری رود بود و پس از آن شاخه‌ای جدا شده از کیاجوب تا سد قوم، نهری قدیمی بود که دکتر حشمت آن را بازسازی کرد.

سراسر این رود؛ به خاطر نقشه برداری درست و فداکاری‌های دکتر حشمت به نام او مشهور شد و در روزگاران بعد؛ احمد قوم السلطنه، سد چند شاخه‌ای نزدیک کیسم را مرمت کرد و نام خود را بر آن گذاشت. شاخه دیگر از این رود - پائین تر از سد قوم - به سوی (آستانه اشرفیه - پيله آستانه) یعنی از چوشاهستان - چورکوچان و در جایی به سالستان (سد اصلاحیه سید علی اکبری) روان کرد که بعد دو شاخه شده، یک شاخه از آن (سالار جوب) از روستاهای: درگاه، دهشال - فوشازده - ششگل - دهکا - انبارسر؛ پس از سیراب کردن برنجزاران به دریا می‌ریزد.

شاخه دیگر از زیر روستای نیاکوبه شیمرود وصل می‌شود. دکتر حشمت در بستر شیمرود: دستکاری‌هایی کرد که آب این

رود از روستاهای: کماچال، کنف گوراب، رودبنه - یوسف ده - گاویه - (سادات محله = سیدر محله) چاف گاویه - شیرجو پشت - فشوپشته - نوشر - (ایوان اصطخ = ایوان سل) / در آنجا دکتر حشمت ده دریچه احداث کرده بود / - ناصر کیاده = ناصر کنده - (تیته پرزاد = تی تی پری زاد، زن خان احمد لاهیجانی شاعر و نویسنده و پادشاه شرق گیلان ۱۰۰۱ هجری و تی تی کاروانسرا - ۱۲ کیلومتری راه سیاهکل - دیلمان هنوز پابرجاست) حسنعلی ده = حسن لنده، دهنه می گذرد و به دریا می ریزد.

آقای تقی عسگری، پیرمردی که هنوز هم ۱۳۶۰ در اداره آبیاری آستانه اشرفیه خدمت می کند می گوید: (در سال ۱۲۹۶ شمسی، من شاهد لایروبی و مرمت نهر کلد، توسط دکتر حشمت بودم.)

در پایان اینکه، دکتر حشمت با احداث این رود، در کنار کار پزشکی و سیاسی، خدمت شایسته ای برای رواج اقتصاد و بهبود روزگار کشاورزان شرق گیلان انجام داده است.

شادروان بهاء الدین املشی مؤلف (گوشه هایی از تاریخ گیلان» زیر عنوان (آبیاری و تقسیم آب) حشمت رود می نویسد.

«نگارنده به اتفاق دکتر حشمت و چند نفر افراد مسلح برجسته دیگر از مجاهدین از قبیل خالوقربان - خالو کریم و سیدحسن تهرانی و علی بابا بازقلعه ای و شاه مراد مأمور بازرسی و مجازات متجاوزین شدیم... آنچه از مأمورین و افراد دهاتی و بی سابقه در امور دولتی، خوب و پاک بودند و آنهایی که شهری و یا سابقه خدمت در دستگاه دولتی داشتند ناپاک درآمدند.

بدکاران، خلع اسلحه و گیس و ریش آنها تراشیده شد. چون گیس و ریش از شعار جنگل بود و کسی که گیس و ریش در جنگل تراشیده می شد دیگر در حساب افراد جنگل نبود...

دکتر حشمت با چند نفر مجاهد مسلح، برای امور لاهیجان در لاهیجان توقف کرد و در این زمان، جنگل مدارج ترقی را روزانه طی می نمود.^۱

راه‌ها و جنگلی‌ها

دکتر حشمت، در احداث راه‌های روستائی نیز نقش شایسته‌ای در «جنگل» داشت.

راه‌های روستائی زیر را که جنگلی‌ها احداث کردند و اکنون نیز از آن استفاده می‌کنند:

«راه جمعه بازار به فومن - فومن به صیقل کومه شفت - فومن به لولمان - لولمان به سقه بن، یک فرسخی ماسوله - فومن به گشت - گوراب زرمخ به کسما - لولمان به صومعه سرا - گوراب زرمخ به صومعه سرا - صومعه سرا به ترکستان - کسما به ضیا بر - ضیا بر به اسالم طالش - تعمیر راه رشت به کسما - تعمیر جاده براق (لولمان به گوراب زرمخ) همچنین احداث حشمت رود به لاهیجان و جاده سیاهکل به لاهیجان که به مأموریت دکتر حشمت انجام گرفت.»^۲

و «قسمت سوم وظایف معلمین مدرسه و غیره بود. بعداً شروع به تسطیح راه‌های بین لاهیجان و رانکوه - بین لاهیجان و آستانه، بین راه لاهیجان و سیاهکل و راه دیلمان و برقراری حکومت در تنکابن و کلاردشت و کجور و ایجاد رود طویل عظیم برای شرب قراء لاهیجان کرد...»^۳

۱. گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، بهاء‌الدین املشی.

۲. قیام جنگل، اسماعیل جنگلی، ص ۷۲.

۳. دکتر حشمت که بود و...، ص ۸۱.

تسلیم شدن حاج احمد کسمائی

حاج احمد کسمائی، پا به پای میرزا و دکتر حشمت؛ در سازماندهی جنگل گام برداشت و از جان و مال، مایه گذاشت و نیز از نخستین کسانی بود که بیشترین ضربت را از داخل به نهضت جنگل وارد کرد.

حاج احمد از اعتبار ویژه‌ای نزد میرزا، برخوردار بود و در (اتحاد اسلام) نیز مقام خاصی داشت تا آنجا که میرزا می‌گفت:

«ای کاش تمام زمامداران ما مثل یک حاج احمد عوام

می‌شدند»^۱

اما در نیمه راه، حاج احمد، راه خود را کج کرد و با تسلیم کردن خویش و نیروهای اتحاد اسلام، سازمان نهضت جنگل را فلج کرد و دشمن به دشمن آن نپسندید که حاج احمد به هم‌زمان پسندید.

*

وثوق الدوله به یاری انگلیسی‌ها زمامدار ایران شد. او برای اثبات وفاداری و حسن انجام کار، نخست، سودای سرکوبی جنگل را در سر پروراند و حاجی آقا شیرازی، روحانی را به جنگل فرستاد که: اگر

۹۰ دکتر حشمت جنگلی

جنگلی ها، سلاح بر زمین بگذارند و خود را به نیروهای دولتی بسپارند؛ فرمانروائی گیلان؛ کوچک خان را باشد.
اما دور دست اندیشه میرزا وسیعتر از آن بود که در قالب محدود و شکننده تنگ نظری های وثوق الدوله بگنجد.

*

نتیجه مذاکرات ناموفق حاجی آقا شیرازی، خشم وثوق الدوله را برانگیخت و به دنبال آن، سید محمد تدین نیز با همه زیرکی، در کار جنگل، کاری از پیش نبرد و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) به حکومت گیلان رسید و (رضا افشار، پیشکار مالیه گیلان) به دستکاری این سردار، همه شیوه های نیرنگ را به کار گرفت تا میان میرزا و حاج احمد طرح جدائی افکند.

حاج احمد با میرزا به جدال و جدل پرداخت و در این میان برای وثوق الدوله، امکان اعزام نیروهای سرکوبگر جنگل را فراهم ساخت و انگلیسی ها نیز به پراکندگی آنان دامن زدند و نامه ای نیز به نشانه (اتمام حجت) به جنگل فرستادند و تأکید کردند که میرزا و دیگر جنگلی ها دستگیر شوند.

*

با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، آتش خشم و لعنت آزادیخواهان؛ علیه وثوق الدوله بالا گرفت. انگلیسی ها برای پنهان داشتن این قرارداد، مفاد معاهده با جنگلی ها را دگرگون جلوه دادند.
در فروردین ۱۲۹۷ پیش از (زمان اتمام حجت)، اختاریه ای با هواپیما در شهر ریختند که:

«به خاطر داشته باشید که اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود به اعلیحضرت همایونی و دولت علیه ایران امتناع ورزند؛ به همین ترتیب که این کلمات اختاریه بر سر

تسلیم شدن حاج احمد کسمانی ۹۱

شما فرود می‌آیند؛ ممکن است که بمب و گلوله نیز بر شما ریخته شود.»

تاریخ نهضت‌های ایرانی نشان می‌دهد که پیشگامان مبارزات اجتماعی؛ همیشه در سر بزنگاه پیروزی؛ به جان هم افتاده‌اند و راه نفوذ دشمنان را گشاده‌اند!

کوهیار مازندرانی، کوره راه سرزمین طبرستان را به دشمنان برادرش، مازیار ایرانی نشان می‌دهد و تازیان به طبرستان تسخیرناپذیر، راه می‌برند و مردم را رگ و پوست می‌درند!

افشین فرزند برومند خاوران ایران؛ بابک آذربایجان را دست بر می‌بندد و به سرزمین تازیان می‌برد و به خلیفه می‌سپرد و خود نیز از حیلۀ خلیفه، جان سالم به در نمی‌برد و بزرگان نهضت «سربه داران» سبزوار، به جان هم می‌افتند و بار دیگر به مغولان مهاجم، میدان می‌دهند.

و در دزکوه اصفهان، یار دیرین احمد عطاش اسمعیلی، راز راه ورود و تهی بودن قلعه از رزمندگان اسماعیلی و نمایش قلبی تفنگداران را به نزد دشمن باز می‌کند و قلعه را به سقوط می‌کشاند.

و در انقلاب مشروطه، همسنگران با کلوله همسنگران دیرآشنا؛ به خون غوطه‌ور می‌شوند و میدان را به نامردان تاریخ وا می‌گذارند و نعرۀ امواج خشم مردم انقلابی را بر سنگستان ساحل ناامیدی؛ به خفقان سکوت می‌نشانند و مردم جویای راه بهروزی را به کوره راههای سرخوردگی و سیهروزی می‌کشانند... و در روزگاران بعد نیز، معرفت آموختگان بزرگترین کاروان‌های سیاسی ایران؛ در پرشورترین لحظات تاریخی، بلائی بر سر مردم سیهروزگار ما آوردند که تا سالهای سال، گل مراد، بر لبان ایمان انسان پژوهنده‌ای نشکفت و سنگ‌های درو دیوار شکنجه‌گاهها، به مرگ دلاوران دردآگاه راه آزادی گریست و کاروانسالاران از میدان بلا گریختند و شرنگ یأس و بیهودگی در جام

جان هزاران هزار آرزومند روزبهی و شادکامی ریختند.
دریغا! که آموزگاران نهضت‌های ایرانی، هیچگاه از گذشت
روزگار پند نگرفتند و در اوج شکوه پیروزی، به بیراه رفتند...
و حاج احمد نیز چنان کرد که پاره‌ای از همگامان ناهمراه
تاریخ، در روزگاران کردند.

«وضع داخلی جنگل در زمان وصول اتمام حجت ۴۸
ساعته انگلیس‌ها، چندان رضایتبخش نبود، زیرا روابط میرزا و
حاجی احمد به تیرگی گرائیده و شکاف اختلافات، همه روز عمیقتر
می‌شد؛ مجاهدین چریک کسما - طرفدار حاج احمد - از میرزا بد
می‌گفتند که چرا مثلاً در گوراب زرمخ، اقدام به تأسیسات نظامی نموده
و به کسما توجهی ندارد و چرا افراد غیر محلی را به کارها مسلط
ساخته و خودی‌ها را فراموش کرده است. دسته‌جات نظامی نیز
ایراد می‌گرفتند که چرا حاج احمد و اعوانش تابع نظم نمی‌شوند.»^۱

آتش کینه رهبران جنگل، در گذار باد و سوسه‌های حادثه‌انگیز
نوکران استعمار، تیزتر شد. حاج احمد پرچم تسلیم برکشید و برادرش شیخ
محمود کسمائی، به اغوای حاج بحر العلوم رفیع، تسلیم نامه بی
چون و چرای حاج احمد و نیروهای او را برای دریافت (امان نامه) به
اطلاع دولت رساند. گل از گل و ثوق الدوله شکفت و قضا، هم به
خوشبیاوری حاج احمد خنده زد و هم به «خوش بیاری» و ثوق الدوله
آفرین گفت!

دولت به حاج احمد، با شروط زیر تأمین جانی داد که:

«خلاف صلاح و مصالح دولت و اهالی گیلان اقدامی

نکند.

همه قسم مساعدت (!!) را در قلع و قمع اشرار و مخالفین

تسلیم شدن حاج احمد کسمائی ۹۳

بروز بدهد و اسلحه‌شان را تحویل دهد و مطیع کلیه اوامر دولتی
برای همه نوع خدمتگزاری باشد.»

به موازات فریب حاج احمد و نفوذ در روحیه سازشکارانه اش،
عوامل استعمار نیز؛ «در باغ سبز»! به او نشان دادند و پل‌های پشت
سرش را ویران کردند.

«ژنرال استراسلسکی، نامه‌ای به وسیله رئیس قشون، جهت
حاج احمد کسمائی ارسال داشت و به او وعده داد که از جنگ
کناره بگیرد و به رشت بیاید. برای او درجه سرهنگی در نظر گرفته‌اند
لیله ۱۶ رجب ۱۳۳۷ حاج احمد کسمائی، تسلیم قزاق شد و به امید
خام، بر ضد میرزا کوچک قیام نمود.»^۲

فاجعه هولناک آغاز و این زخم دردناک را خونابه باز شد.

«از تسلیم شدن حاجی احمد کسمائی به دولت، انتظامات
جنگل به هم ریخت. افرادی که نمی‌دانستند با اوضاع جدید چگونه
باید مقابله کرد؛ راه شهر را در پیش گرفته به انتظار حوادث نشستند.
میرزا و نیروهای نظامی متمرکز در گوراب زرمخ، همچنین مجاهدین
غیر کسمائی در موقعیت بدی دچار شدند و تقریباً خود را به حال
محاصره دیدند؛ چه، قزاقان ایرانی به فرماندهی ایوب خان میر پنج،
از راه رشت و ماسوله و شفت به حرکت درآمده و هواپیماهای
انگلیسی، حملاتش را آغاز کرده بودند.

جنگلی‌ها تصمیم گرفتند فومنات را تخلیه و به لاهیجان
هجرت نموده؛ به قوای دکتر حشمت پیوندند.»^۳

۱. خلاصه تأمین نامه وثوق الدوله به حاج احمد.

۲. مهرنوش، جنگل، ج ۳، ص ۱۹.

۳. سردار جنگل، ص ۱۵۲.

پیوستن نیروهای کوچک خان به دکتر حشمت، در پایگاه شرق گیلان، نشانه گسترش نفوذ معنوی و قدرت سازماندهی حشمت در شرق گیلان است؛ پیداست که میرزا نیز روی عملکردهای سیاسی حشمت حساب می‌کند و بی‌گدار به آب نمی‌زند.

در رجب ۱۳۳۷ قوای جنگل؛ چهاربخش شد.

بخش اول، نیروی حاج احمد در کسما تسلیم قزاق شد.

بخش دوم؛ نیروی تحت فرماندهی دکتر حشمت؛ در کناره‌های شرقی سفیدرود مقاومت کردند.

بخش سوم؛ نیروی هسته مرکزی؛ تحت فرماندهی کوچک خان؛ ازراه زیدق، کیش دره، شفت، سیاهرود، سنگر، پاشاکی ورشت آباد، تغییر مکان دادند.

بخش چهارم، گروهی از هم پاشیدند یا پنهان شدند و به خانه‌های خویش بازگشتند و گروهی دیگر شامل نیروهای بالام پاتاوانی، میرآقا شارمی و سید جلال چمنی در جنگل ماندند و با تغییر مکان مخالف بودند.

گروه‌های باقیمانده در جنگل غرب، خصوصاً نیروهای جسور و رشید بالام پاتاوانی هرروز به نیروهای قزاق شبیخون می‌زدند.

حاج احمد، از مجاهدین خواست که سلاح شخصی رانگهدارند و سلاح جنگل را به قزاقان بسپارند. (۵۰۰ قبضه) تنفک از مجاهدین گرفت.

قزاقان با ورود به صومعه سرا، دو جنگلی را دار زدند و به قول

مهرنوش

«این دو نفر، اولین میوه رسیدهٔ دوثبت بودند که بالای دار

به چشم می‌خوردند.»

• انام پاتاوانی، شعری از گل‌سرخ برای کبلانام پاتاوانی.

خواب‌های خوش حاج احمد، پس از تسلیم به دولت وثوق‌الدوله؛ تعبیر نشده‌او که با داشتن نیروهای مسلح محلی و آشنا به تمام نقاط نظامی فومنات، و از هم پاشیدن نیروهای به هم پیوسته جنگل و گریزانیدن آنان به شرق گیلان؛ حکومت آن منطقه را از آن خود می‌دانست؛ نه تنها به حکومت منطقه نرسید بلکه کار رسوائی او به کوچه و بازار کشید و شعر گیلکی (ادیب تولمی):

«بوشوتی مآره بگو، پارساله درویش بامویا
عوض ریش شما، قزاق بی ریش بامویا»
(بروبه مادرت بگو، درویش سال پیش آمده
به جای ریش شما (جنگلی)، قزاق بی ریش آمده است

تتمه آبروی حاج احمد را بر زمین بدنامی ریخت و میرزا حسین کسمائی شاعر انقلابی و آزادیخواه گیلان، شعر معروف:
«پول بوشو، کوتر بوشو، آی وای می کوتر زاکان»
پول رفت، کبوتر رفت، ای وای به جوجه کبوترهای من.
را در هجای حاج احمد سرود.

ضرغام السلطنه طالش، به اشاره انگلیسی‌ها؛ جای حاج احمد را گرفت و همینکه نیروهای میرزا به کرانه‌های خاوری سپیدرود عقب نشست؛ حاجی را دستگیر و... در زندان با وی غیرانسانی رفتار کردند و هر وقت برای رفع تشنگی آب می‌طلبید:

«اژدم ماهی شور (آب نمک و روناس) یا چیزهای
نفرت‌انگیز به او می‌دادند و خاطرات فرمانروائیش را به رخش
می‌کشیدند!»^۱

و
«آب را فنجان حساب، به بهای گران به او

می‌فروختند.»^۲

با روی شوکت و عظمت حاج احمد، بر خاک ذلت ریخت. منزلش زندان، و منزلتش بازیچه دست این و آن شد و با پا درمیانی شیخ احمد سیگاری که با احمد قوام السلطنه؛ — برادر وثوق الدوله — و دیگر درباریان قاجار سروکار داشت؛ حاج احمد آزاد و به تهران تبعید شد. در تهران؛ نیز نه تنها سر شرم بر دامن انزوا نگذاشت بلکه خود را به دم گرم وثوق الدوله وا گذاشت و بار دیگر به عزم سرکوب مجاهدان به گیلان آمد؛ اما این بار انقلابیون گیلان او را دستگیر و به باد کوبه فرستادند.

حاج احمد ضد انقلاب؛ از خلق مانده و از شاه رانده، بار دیگر به تهران برگردانده شد و داروندارش را از دست داد و در تنگنای نکبت افتاد و نابینا شد!

دکتر حشمت از زبان این و آن

علی دیلمی لنگرودی، از مجاهدان و مبارزان با ایمان نهضت جنگل، از یاران و ارادتمندان میرزا کوچک خان و از شیفتگان دکتر حشمت، در (نظام ملی لاهیجان) همکار مستقیم دکتر حشمت بود و سمت فرماندهی داشت و در اغلب جنگ‌های شرق گیلان در جبهه مقدم می‌جنگید. از احسان‌الله خان، حکایتها، روایت می‌کرد و با حیدرخان عمواغلی از نزدیک آشنا بود و به نیکی از او یاد می‌کرد و به او (انقلابی بزرگ) می‌گفت.

در جنگ بین انقلابیون جنگل و قزاقان؛ مأمور پیشروی از راه دیلمان و عمارلو به لوشان بود.

علی دیلمی، سالهای دراز و پربرکت عمر را به نیکنامی در لنگرود زیست و در زمستان ۱۳۶۱ در چمخاله بدرود حیات گفت و در (وادی لنگرود) رخ در نقاب خاک کشید.

در آخرین روزهای زندگی او نیز، در چمخاله به دیدارش رفتم. از سلامت جسم و تمرکز فکر برخوردار نبود و به زحمت توانست بگوید که:

«در جنگل، مردی عاقلتر از دکتر حشمت نداشتم. خط فکری حشمت، مثل میرزا نبود و چون دکتر حشمت تحصیلکرده بود روشنفکرتر و قاطع‌تر بود.»

حسینقلی حشمتی، افسر آزادیخواه، از خانواده دکتر حشمت، که پس از تحمل سالها زندان از ارتش شاهنشاهی اخراج گردید، گفت:

«برادر دکتر حشمت، علی اکبر خان حشمتی، مسؤول اداره ارتباطات جنگل پس از اعلام جمهوری بود. بعد از شکست نهضت، علی اکبر خان با درجه یاوری (سرگردی) رئیس بهداری لشکر خرم آباد شد و وقتی که آنها از آسیاب افتاد؛ علی اکبرخان به درجه استواری تنزل مقام پیدا کرد.»

ابراهیم فخرائی، نویسنده سردار جنگل و... از یاران میرزا کوچک خان:

«دکتر حشمت شایستگی آن را دارد که کتابی درباره زندگی او پرداخته شود...
نصرت الله خان صوفی املشی، عامل فریب دکتر حشمت بود.»

جهانگیر سرتیب پور، شاعر و محقق گیلانی که در (یادگارنامه ابراهیم فخرائی) در سوک حشمت، اختصاصاً قلم زده است؛ گفت:

«حشمت پراتیک تر از دیگران بود. هر چه بود یک پزشک بود و در تصمیم گیری قاطع تر و در اجرای تصمیم سریع العمل بود.»

به روایت خانم ماه جبین مهاجر از خانواده دکتر حشمت:

«مادر دکتر حشمت، (مش سکینه خانم) از دکتر تقاضای پول می کند و دکتر حشمت از دادن پول امتناع می ورزد و می گوید: مادر جان! پول زیاد صرف لباس زیاد خواهد شد؛ دعا کن که همه مردم داشته باشند و اگر حکومت به نفع مردم تغییر کند تونیز به

زندگی شادمانه‌ای دست خواهی یافت.

نیروهای دولتی، ۳ روز در شهراسر طالقان برای دستیابی به دکتر حشمت ماندند؛ مادر دکتر حشمت را لگن داغ* کردند تا از او اقرار بگیرند!

•

روایت آقای هوشنگ حشمتی، حقوقدان؛ برادرزاده دکتر حشمت و پسر شادروان علی اکبرخان حشمتی مسؤول ارتباطات جنگل:

«عصمت خانم تمیمی را برای دکتر حشمت - عمومی من - در خانه آقای تمیمی (میرزا محمد تمیمی نویسنده کتاب دکتر حشمت که بوده و نهضت جنگل چه بوده؟) نامزد کردند و در این میان دکتر حشمت به لاهیجان رفت و با حوادث بعدی روبرو و اعدام شد و عصمت خانم - مادر من - پس از اعدام دکتر حشمت؛ تمایل همسری با کسی پیدا نکرد و بعدها با پسر در میانی خانواده، همسر علی اکبرخان حشمتی - پدر من - شد.

•

محمدعلی صفاری* بزرگ‌خاندان صفاری لاهیجان؛ اکنون ۸۶ سال دارد (سال ۱۳۶۱). تقریرات ایشان را همولایتی محقق مان آقای عبدالعظیم یمینی بازگو کرده‌اند.

• لگن داغ: لگن فلزی را داغ می‌کردند و متهم یا مجرم را بر روی لگن داغ می‌نشاندند تا جای دفتنه‌ها یا... را بروز دهد.

در شرق گیلان، دزدان، سه پایه آهنی را داغ می‌کردند و به گردن طرف مورد نظر می‌آویختند.

• محمد علی صفاری (تیمسار، سناتور و... در رژیم پهلوی) در سال ۶۶ در تهران فوت شد.

«دکتر حشمت در ۱۲۹۶ شمسی، در حدود ۴۰ سال داشت اصلاً طالقانی بود. پس از پایان تحصیلات طب در دارالفنون تهران، برای اشتغال به کار طبابت وارد لاهیجان شد. مردی متین و صبور و بردبار بود. در نهایت صمیمیت با بیماران رفتار می‌کرد. مردی روشنفکر و عاشق آزادی و دارای معلومات سیاسی و عمومی نسبتاً کامل بود.

با وجودیکه چند سال پس از استقرار مشروطه بود؛ هنوز در نقاط دوردست و دور از تهران، مشروطه ریشه نداشت و مردم به طور سنتی زندگی داشتند و مسائل سیاسی، خیلی مطرح نبود و در چنین اوضاع و احوالی، یک مرد تحصیلکرده طب، از لحاظ جنبه آزادیخواهی در محیط لاهیجان درخشندگی خاصی داشت و بسیاری از شخصیت‌های محلی را جذب می‌کرد و خود من که بسیار از او کم سال‌تر بودم با ایشان محشور بودم و آن مرحوم اکثر اوقات فراغت خود را در منزل ما می‌گذراند. بمناسبت همین افکار آزادیخواهانه به نهضت جنگل که در غرب گیلان فعالیت داشت؛ ملحق شد و به مرحوم میرزا کوچک پیوست و عهده‌دار رهبری نهضت در قسمت شرق گیلان شد.

او با وجود ادامه طبابت و اشتغال به فعالیتهای سیاسی، سرشار از سلامت نفس بود و بدون اینکه اهل خرافات باشد معتقد به دین اسلام.

یاد دارم که خود دچار مالاریا شدم و ایشان «کنین» را با مخلوط آبلیمو تجویز کرد و معالجه شدم.

احسان‌الله خان و حسین خان‌لله، که از فعالین سیاسی تهران بودند و حسین خان‌لله، که میرزا محسن معروف را در تهران ترور کرده، چون تحت تعقیب دولت وثوق‌الدوله بود؛ در لاهیجان به منزل من آمد و مدتی پنهانی زندگی کرد.

حسین خان‌لله به بیماری جَرَب مبتلا شد و دکتر حشمت او را معالجه کرد.

حسین خان از اینکه میرزامحسن را ترور کرده، احساس سربلندی و افتخار می‌کرد و پشیمان نبود و او را جاسوس انگلیسی‌ها می‌دانست. برادرم سالار مؤید برای گرفتن امان نامه با وثوق الدوله ملاقات کرد که او را اعدام نکنند؛ با این قول، حسین خان‌لله را پیش وثوق الدوله برد ولی وثوق الدوله به قول خود وفا نکرد و او را ناجوانمردانه اعدام کرد و برادرم به سبب این قول شکنی، تا آخر عمر از وثوق الدوله نفرت داشت. مرحوم دکتر حشمت، اهل دخانیات و مشروبات الکلی نبود. ولی به موسیقی دلبستگی داشت و موقعی که بعضی از اساتید موسیقی به منزل ما در لاهیجان وارد می‌شدند به مرحوم دکتر بلافاصله اطلاع می‌دادم و ایشان هم در منزل، برای استفاده از موسیقی می‌آمدند.

اثر مهمی که از دکتر حشمت باقی مانده، احداث کانال آبی است که اکنون به نام آن مرحوم (حشمت رود) نامیده می‌شود. در روز اعدام دکتر حشمت من در رشت بودم. در میدان (قرق کارگزار) سرتیپ قریب معروف (متین الملک) حکم اعدام را خواند و جمعیت گریه و شیون می‌کردند.

مرحوم دکتر چند لحظه وقت خواست که صحبت کند ولی من صدایش را نشنیدم؛ زیرا من در بالکن حاج قوام زاده، مقابل محل اعدام بودم که کمی دور بود.

به علت علاقه شدیدی که به مرحوم حشمت داشتم با ناراحتی فوق العاده و بدون آنکه بدانم چه می‌کنم؛ قصد خروج از منزل را داشتم و دیوانه وار می‌آمدم که جلومتین الملک را بگیرم ولی مرحوم قوام زاده و اطرافیان، مانع خروج من از منزل شدند. بعد از اعدام دکتر حشمت، طاقت ماندن در گیلان را نداشتم و برای همیشه به تهران آمدم.

•

روایت آقای کوچک خوش سیما ۷۳ ساله. (سال ۱۳۶۱) در خانه شادروان علی دیلمی لنگرودی - در چمخاله - با خوش سیما آشنا

شدم. او گفت:

«برادرم، خسرو معروف به (انتا- انتا) تحصیلکرده شوروی و مترجم جنگل بود و پدرم رحمت، برادر میرزا کوچک خان (!؟) به هنگام رساندن غذا به جنگلی ها در شرق گیلان؛ به ضرب گلوله قزاقان کشته شد... صف جنگلی ها، زیر نظر دکتر حشمت و علی دیلمی، صبح از کرفستانه ایشکره میدان از توابع رودسر، به سوی تنکابن در حرکت بود. به هنگام گذشتن از گذرگاههای آبادی، یکی از همراهان جنگلی ها - که گیلک نبود- به بهانه آب خوردن، گردن بند زنی روستائی را کند و خود را به صف در حال عبور رساند. خانواده زن روستائی، علی دیلمی را از جریان آگاه کردند. بلادرنگ (فرمان عقب گرد) صادر شد و صف مجاهدین از گذرگاههای باریک (لات)* را دور زد و جنگلی ها، از جلو آن زن رژه رفتند و دزد شناخته و گردن بند از لای (چموش = کفش ساده از پوست خام) او پیدا شد. او را بلافاصله خلع سلاح و از جنگل اخراج کردند...

دیگر اینکه: جنگلی ها که در املش بودند؛ به هنگام بمباران هواپیماهای انگلیسی، خود را زیر درختان پنهان کردند و با همکاری گالش ها، نمدهای لوله شده را بر روی زمین کاشتند و کلاه نمدی بر سر نمدهای لوله شده گذاشتند و خلبانان پنداشتند که جنگلی ها هستند و نمدها را بمباران کردند.

* کَرَف Karaf گیاهی از خانواده سرخس. کرفستان؛ کرف سان = کرف زار نام آبادی.

* لات: دشت آبرفتی کنار رودخانه های کوهستانی، علفچردام. نظیر توسعه لات، درازلات

بخش دوم

رفتن میرزا از غرب به شرق گیلان

حاج احمد، از نهانگاههای جنگ ابزار و شیوه‌های جنگ و گریز دیگر جنگلی‌ها، آگاه بود و با تسلیم خود به قزاقان؛ موازنه تمام نیروهای جنگل را به هم ریخت و میرزا به ناچار؛ تصمیم گرفت که از راه سیاهرود و سنگر و رشت آباد به دکتر حشمت، در لاهیجان، بپیوندد. گذار از سپیدرود، آسان نمی‌نمود و نمی‌توانستند اسبان و جنگ ابزار را پنهان از دیدگاههای دشمنان از آنجا عبور دهند؛ لذا در آسمان باز کرانه‌های سپیدرود، زیر رگبار هواپیماهای انگلیسی قرار گرفتند و تعدادی از جنگلی‌ها از ادامه راه بازماندند و قسمتی از اسبان و مهماتشان نابود شد.

«عده‌ای برای حفاظت اردو در کیسَم ماندند و بقیه به لاهیجان رسیده به دکتر حشمت که در آنجا بود ملحق شدیم. چهار روز آنجا بودیم. روزها احسان‌الله خان برای مردم نطق می‌کرد...»^۱

با ورود جنگلی‌ها به لاهیجان و تعقیب نیروهای قزاق؛ که میرزا جنگیدن با آنان را — به نشانه اینکه ریختن خون برادران ایرانی گناه است — صلاح نمی‌دانست؛ چندان در لاهیجان درنگ نکردند. ناگزیر با

۱. یادداشتهای خطی صادق کوچک پور، ص ۱۶.

۱۰۶ دکتر حشمت جنگلی

همراهان دکتر حشمت به کوهستانهای (کاکوه و سیاهکل) و (رودسر، رانکوه و تنکابن) روی آوردند.

میرزا از تسلیم حاج احمد دلتنگ بود و در خانه حاج امین دیوان به هنگام عقب نشینی به حشمت گفت:

«حاج احمد کسمانی، زحمات چندین ساله ام را هدر داد. خودش را احمدشاه می خواند. قشون و تفنگ موجود در کسما و صومعه سرا را تسلیم قزاق نمود.»

•

به هنگام حرکت جنگلی ها از لاهیجان، بیشتر مردم گریه می کردند. گروهی از جنگلی ها از راه دیوشل، ليله کوه، لنگرود به سوی سیارستاق و گروهی به سوی کاکوه- سیاهکل رفتند.

نزدیک کاکوه، قزاقان پیدا شدند.

احسان الله خان؛ نیروهای خود را به سوی جنگل کشید و گفت: برای من مرگ، گواراتر از فرار است و با ۷۰۰ مجاهد همراه، جلو قزاقان مقاومت کرد.

«صبح ۱۰ ثور ۱۲۹۸ در موقع سان عده در املش، هواپیماهای شکاری انگلیس، مجاهدین را تعقیب کردند و با اختفای جنگلی ها، خلبان آنان را نیافت.»

جنگلی ها که اغلب پشمینه پوش بودند و کلاه نمدی بر سر داشتند؛ خلبانان انگلیسی را فریب دادند:

«نمدها را لوله کردند و کلاه پشمی خود را روی لوله های نمد گذاشتند و نمد لوله شده را بر روی زمین کاشتند. خلبانان به گمان اینکه جنگلی ها هستند؛ نمدها را بمباران کردند.»^۱

۱. مهرنوش، جنگل ج ۳، ص ۳۵.

۲. تقریرات کوچک خوش سیما در خانه علی دیلمی.

رفتن میرزا از غرب به... ۱۰۷

«اردو به طرف رحیم آباد به حرکت درآمد. از آنجا به طرف کوههای جواهردشت حرکت کردیم. عده‌ای قزاق ما را دنبال کرد. جنگ شروع شد. استحکامات ما قوی بود و قزاقان قادر به هیچ‌گونه پیشروی نبودند. میرزا دستور عقب‌نشینی داد و این عقب‌نشینی چنان به سرعت انجام گرفت که مجال پیدا نکردند، نفراتیکه با قزاقان در حال دفاع بودند خبر کنند.

به (جواهرده) رسیدیم. نزدیک غروب قزاقان به ما رسیدند ما آماده دفاع شدیم باز میرزا از مقاومت جلوگیری کرد. دستور فرار باید گفت داد. این دفعه کسی جا نماند فقط چند نفر کشته شدند.»^۱

میرزا از جنگلی‌ها خواهش کرد که تفنگ ناموس مجاهدین جنگل است سعی کنید آن را به دست قزاقان ندهید. صدای غرش تفنگ و مسلسل در دل جنگل؛ ولوله غریبی به راه انداخت. جنگلی‌ها چندین بار قزاقان را از کوه به دره و از دره به کوه راندند.

در جبهه دیگر، جنگ به کاکوه و از آنجا به دلفک* کشید.

«۱۵ ثور ۱۲۹۸ قزاق‌ها عقب‌نشینی کردند. از شدت جنگ کاسته شد ۲۰۰ نفر کشته و زخمی شدند. میرزا از ناله مجروحین متأثر شد. معتمدین محلی را احضار کرد و گفت: اینها برادران ما هستند و به صاحب منصب قزاق خبر دهید که برای تدفین اجساد حاضر شوند.»^۲

۱. یادداشت‌های خطی صادق کوچک پور، ص ۱۶.

۲. مهنوش، جنگل، ج ۳، ص ۳۹

* دلفک؛ دال = فک = دال = لاشخوار پرند = فک = آشیانه پرند و... کوه سر بنند مقابل رودبار.

۳۰۰۰ جنگلی، برای اینکه اسیر قزاقان نشوند دسته جمعی حرکت می‌کردند. پیشاپیش این عده خالوقربان، احسان‌الله خان، دکتر حشمت، پای پیاده، و میرزا در هسته مرکزی به طرف هدف نامعلوم پیش می‌رفتند میرزا پس از عقب‌نشینی قزاقان، فرمان تعقیب نداد و اینموضوع موجب شکایت و به هم خوردن اتحاد جنگلیها و شکایت افراد از فرماندهان شد.

شادروان صادق کوچک‌پور، در یادداشت‌های خطی خود

می‌گوید:

«از دامنه کوهها به طرف (دو هزار) حرکت کردیم. من و خالوقربان و حسن خان معین‌الرعا با عده‌ای نظامی و چریک از بالای تپه‌ای که مشرف به جلگه بود در حرکت بودیم. نزدیک دره دو هزار از طرف جلگه، عده زیادی سوارنمایان شد... قزاق‌ها بودند... سنگر بندی کردیم. حسن خان که رفت مراتب را به میرزا و دکتر حشمت گزارش دهد.

ما فکر کردیم که اگر قزاق‌ها نزدیک شوند؛ تماماً مورد هدف قرار می‌گیرند و این بر خلاف منویات میرزا است.

صلاح دیدم شرحی به قزاق‌ها بنویسم که ما قصد جنگ نداریم اگر جلو بیائید کشته خواهید شد. یک سوار داوطلب شد و رفت و او را گرفتند. یک درجه دار مجدداً فرستادیم او را هم دستگیر کردند و به ما نزدیک شدند. فرمان آتش صادر شد... عده زیادی از قزاقان و اسب‌های آنها هدف گلوله قرار گرفتند و بقیه متواری شدند. یک افسر را روانه کردیم که قضیه را به میرزا گزارش دهد... از یک (چوبدار = چوپان) جو یا می‌شود می‌گوید میرزا با کلیه نفرات ۵ ساعت قبل به بالای کوه دو هزار رفته‌اند. موضوع را با خالوقربان در میان گذاشتم او تعجب کرد و گفت با میرزا ملاقات می‌کنم... او رفت و پیغام فرستاد: سنگرها را رها کنید.

دو هزار ارتفاعات کوههای تنکابن، در مسیر جاده میرزا کوچک خان.

یک زخمی کرد جان سپرد. مجاهدین جسد را کول گرفتند. به کلبه محقری رسیدیم. جسد را در آن کلبه جا دادیم و روی یک تکه کاغذ نوشتیم: شهید راه وطن خالو محمد. / ۲۵ قران هم برای غسل و کفن روی نعش گذاشتیم و در کلبه را محکم بستیم... من به ملاقات میرزا رفتم. جریان را گزارش دادم. گفت: من دستور داده بودم تیراندازی نکنید... از اینکه عده‌ای قزاق و خالو محمد کشته شد اظهار تأسف کرد. افراد همه گرسنه بودند. عده‌ای از افسران و سردستگان به میرزا اعتراض کردند چرا دستور دفاع و یا حمله به قزاقان را نمی‌دهد. میرزا با دکتر حشمت و خالو قربان و میرزا اسماعیل خان و حسن خان به مشورت پرداخت. تصمیم گرفتند که به طرف گیلان برگردند... تمام افراد از نظامی و چریک(؟) صف کشیدند. میرزا نطق مفصلی ایراد کرد و گفت ما حاضر به برادرکشی نیستیم... کسانی که تاب مقاومت ندارند مت بر ما گذاشته اسلحه را تحویل دهند... نسبت به زخمی‌ها میرزا اضافه کرد: زمین، جسد شهدای راه آزادی را قبول نمی‌کند؛ قبر آزادیخواهان، شکم حیوانات درنده است... عده‌ای از افسران به جلو آمدند و اسلحه خود را زمین گذاشتند...»^۱

با آنکه قزاقان، داغ اشتیاق یک مژه خواب و یک زمان آرام را بر دل مجاهدان جنگل می‌گذاشتند؛ میرزا کوشش می‌کرد که با آنان درگیر نشود و قزاقان را ایرانی و ریختن خون ایرانی(!!) را گناه می‌دانست! و در آن زمان که فرصت تشییع و تدفین جنازه عزیزترین هم‌زمان خود را نداشت؛ معتمدین محلی را به تدفین اجساد قزاقان وا می‌داشت!!
میرزا به همسفران «خرج سفر» داد و خلع سلاح شدگان به همراه افسران خود به سوی کوههای طالقان حرکت کردند.

«خالوقربان با ۲۰۰ نفر به طرف کوههای (سه هزار) * و از آنجا به طرف گیلان به راه افتاد و آنچه سواره نظام - ۳۰۰ نفر، همراه خالوقربان رفتند. قسمت پیاده همراه میرزا و دکتر حشمت از دره دوهزار به طرف کوههای سه هزار حرکت کردیم. راه بسیار صعب العبور و دشواری بود. چند نفر نتوانستند خود را به قله کوه برسانند و سقوط کردند. شب روی قله استراحت کردیم. از غذا خبری نبود. صبح... به یک آبادی کوچک به نام گاو بر رسیدیم. اهالی ما را که دیدند پا به فرار گذاشتند... عده خالوقربان را قزاقان تعقیب می کردند... افراد از گرسنگی بی طاقت شده بودند. با این عده - ۷۰۰ نفر... امکان فرار از این مهلکه نبود. میرزا گفت به اقوال اینها نباید اعتماد کرد (!!).»

استخاره کرد بد آمد... دکتر حشمت خواهش کرد دوباره و سه باره استخاره باز کرد بد آمد... دکتر حشمت گفت: راست گفته اند کاری که میل ندارید انجام شود؛ استخاره باز می کنید... میرزا گفت با افراد کاری ندارند. اگر من و تورا دستگیر کنند جز اعدام کاری نمی کنند. او قبول نکرد و گفت به امید خدا من تسلیم می شوم...»^۱

* دوهزار و سه هزار از ارتفاعات ییلاقی تنکابن.

۱. یادداشت‌های خطی کوچک پور، ص ۱۹ و ۲۰.

تسلیم دکتر حشمت در تنکابن

دکتر حشمت در (قلعه گردن)، چند کیلومتری خرم آباد از توابع تنکابن (شهبوار)، تسلیم نیروهای قزاق شد.

«جنگ از چند جبهه آغاز گردید و عده زیادی تلفات به طرفین وارد شد. دکتر حشمت که از فرماندهان قوای نظامی جنگل بود در قلعه گردن تنکابن محصور شد و در مقابل قوای قزاق همچنان پایداری می نمود.

رئیس تریکاچنکوف به فکر خدعه برآمد و به دکتر حشمت پیشنهاد متارکه و تسلیم نمود. با اینکه تأمین جانی و اطمینان به دکتر حشمت و افراد او داده شده بود؛ معذاً وی را تحت نظر گرفته به رشت آوردند.»^۱

ابراهیم فخرائی می نویسد:

«دکتر حشمت از این سفر دور و دراز که پایانی نداشت، خسته شد و بر اثر تأمینی که پشت کلام الله نوشته و برایش فرستادند به سرنوشتش نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از همراهانش تسلیم گردید. میرزا همینکه خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی اختیار گفت: انا لله وانا اليه راجعون. و با اداء این آیه او را از دست رفته به حساب آورد.»^۲

۱. تاریخ ۲۰ ساله، مکی، ج ۱، ص ۵۳۰.

۲. سردار جنگل، ص ۱۵۴.

دکتر حشمت در عقب نشینی بی سرانجام و ناخواسته؛ با میرزا همگام شده بود اما در تنگنای در بدری های تنکابن:

«میرزا ناچار بود که به چنین کاری دست بزند زیرا نمیخواست خون ناحق ریخته شود. دکتر حشمت در خاموش کردن افراد خیلی کوشش می کرد.»^۱

میرزا می کوشید که با کم کردن نفرات، خود را از بُن بست برهاند و در پایان نیز همین کار را کرد و از حلقه محاصره گریخت و به غرب گیلان بازگشت ولی دکتر حشمت که تلاش را بی فایده و به کشتن دادن جنگلی ها را نوعی خیانت می دید؛ خود را به حوادث سپرد.

«مقامات نظامی دولت به دکتر پیام فرستاده و به استناد اینکه مسلمانند و فرد مسلمان به ریختن خون برادران هم کیشش راضی نیست؛ پشت قرآنی را به علامت تأمین مهر کرده؛ سوگند یاد نمودند که در صورت تسلیم، جاناً و مالاً مصون از هر نوع تعرض خواهد بود... دکتر حشمت که به مبانی دینی ایمان داشت سوگند مقامات نظامی را جمل به صحت نموده و یک روشنائی مبهمی از اعتماد و اطمینان... در قلبش تابید و فکر نمود که سخنانی بدین صمیمیت و غلظت هرگز بیهوده نخواهد بود لذا... تسلیم شدن را به عقب نشینی بی هدف که نتیجه ای نامعلوم داشت رجحان داد و با ۲۷۰ نفر... تسلیم شد.

بدرفتاری فرماندهان قزاق، در همان لحظات اولیه تسلیم، وی را به اشتباهی که نموده متوجه ساخت...»^۲

وشوق الدوله، چند هزار قزاق و ژاندارم را به مازندران و گیلان

۱. یادداشتهای خطی کوچک پور، ص ۲۰.

۲. سردار جنگل، ص ۱۵۶.

فرستاد و استراسلسکی روس را، رئیس دیویزیون قزاقخانه ایران، و سردار معظم خراسانی - تیمورتاش - را حاکم گیلان کرد و دستور داد که کار جنگل را یکسره کنند و هیأتی نیز برای صلح با جنگلی ها اعزام داشت.

«نمایندگان وثوق الدوله با کوچک خان و دکتر حشمت مذاکره و توافق کردند که دکتر حشمت با ۱۲ نفر از همراهانش برای ادامه تحصیل به اروپا بروند و سرحداری و فرماندهی قوای محلی نیز کوچک خان را باشد و نیروهای اعزامی بازگردند؛ ولی سردار معظم، استراسلسکی، سرتیپ قریب و نادر میرزا جاسوس انگلیس ها... بر خلاف نمایندگان وثوق الدوله رفتار نمودند... قرار شد دکتر حشمت مقاومت و میرزا کوچک خان با چند نفر فرار نمایند... چنین نمودند. دکتر با اینکه روحیه قوای خود را ضعیف می دید؛ به محاصره چندان اهمیت نمی داد.

«فردا رئیس قزاق ها تلگرافی از وثوق الدوله تسلیم دکتر حشمت کرد: همانطور که به وسیله نمایندگان با شما قرار گذاشته شد؛ به وسیله این تلگراف نیز به شما اطمینان داده می شود؛ دولت به عهد خود وفا خواهد نمود این تأمین نامه تلگرافی است که به شما مخابره می شود. دکتر حشمت تلگراف را برای رفقای خود خواند. سران دسته ها چون خسته شده بودند؛ تسلیم را بر مقاومت اصرار ورزیدند. دکتر حشمت با شرط تقبل دولت از مخارج ۱۲ نفر به اروپا و بقیه نفرات هم جزء ژاندارمری درآیند با همراهانش تسلیم شدند.»^۱

خستگی و دلشکستگی، ناپیدائی دورنمای آرزوهای دور و دراز و ناهماهنگی دورخیزها و تاکتیک های به موقع نظامی؛ گرسنگی و ناآشنائی با جنگلهای غریب؛ جنگلی ها را از پا درآورد. آتش اندیشه اینکه: - به کجا می رویم؟ و با که می جنگیم؟... در وجودشان روشن

۱. دکتر حشمت که بوده... تمیمی، تلخیص.

شد و خاکسترسرد سرزنش و ناامیدی بر اجاق دل‌های گرم آنان نشست و در این شورو شکست؛ بنیان ایمان و اندیشه بزرگمردان جنگل فرو ریخت.

«به پشت یک کوه پناه بردیم. ضمناً نامه‌ای از قاصدهای قزاقان که به خط روسی نوشته شده بود گرفتیم. کاغذ را مظهرزاده ترجمه کرد. نوشته بودند که ما چهار ساعت است با میرزا می‌جنگیم؛ شما فوراً عده‌ای را به طرف انبار وزیر بفرستید که جلو آنها را بگیرند و نتوانند خود را به کوه‌های گیلان برسانند... شب ما به راه افتادیم... از کوه سرازیر شدیم... رودخانه عظیمی در دره جریان داشت... با چموش‌های* خیس از سنگ‌های بزرگ عبور بسیار دشوار بود.

میرزا از روی سنگ در غلطید؛ پایش به شدت درد گرفت و افراد به نوبت او را کول می‌گرفتند. تا صبح در راه بودیم. عده (به ستون یک) می‌رفتند. برای اینکه عقب نمانند دست روی شانه نفر جلو می‌گذاشتند. صبح نفرات را بازدید کردیم؛ پنج نفر غایب بودند. ما از بالای (راه مالرو) می‌رفتیم. مقصد گیلان است و بلد ما امیرخان!... در جنگل شمشاد... به استراحت پرداختیم... نزدیکی‌های ظهر صدای نعل اسب آمد. یک نفر بالای درخت رفت. عده‌ای قزاق را دید که به طرف همانجائیکه دکتر حشمت بود می‌رفتند... قریب یکساعت عبور قزاقان که در ۵۰ قدمی ما بود گذشت... غروب همانروز مشاهده کردیم که دکتر حشمت و تمام افراد به معیت قزاقان — که عده قزاق سواره جلو؛ دکتر حشمت و نفرات او پیاده در وسط، و پشت سر آنها هم عده‌ای قزاق سواره به طرف خرم‌آباد و شهباز در حرکت هستند...»^۱

میرزا افراد را جمع کرد و گفت:

* چموش: کفش کوه‌نشینان از پوست خام.

۱. یادداشتهای خطی صادق کوچک پور، ص ۲۱.

تسلیم دکتر حشمت در تنکابن ۱۱۵

«اگر به این نهضت علاقه دارید و اگر مرا دوست دارید از همین جا متفرق شوید - ۱۹ نفر را همراه امیرخان کرد که نزد ساعدالدوله برود و بگوید که میرزا خواب بود و من این عده را حاضر کردم که فرار کنیم. به این ترتیب ۱۹ نفر همراه امیرخان به خرم آباد رفتند. مظفرزاده با سعدالله خان درویش و میرعباس مقیمی و غلامعلی فومنی از میرزا خداحافظی نمودند و رفتند. میرزا به من هم تکلیف کرد که با آنها بروم. من گفتم که مرگ را به تسلیم ترجیح می‌دهم... من با لباس مبدل خود را به گیلان می‌رسانم.»^۱

°

دکتر حشمت در نخستین برخورد با قزاقان و فرماندهان لافزن و ریاکارشان، که ایمان را بر سر پیمان شکنی گذاشتند و گذشتند؛ به زندگی کوتاه آینده خویش اندیشه کرد و لرزش و لغزش و زیبونی را در خود کشت.

مهرنوش می‌نویسد:

«دکتر حشمت از مبرزین هیئت جنگل محسوب ولی جوانی بود کم تجربه... دکتر حشمت را با ۲۸۰ نفر جنگلی تا لاهیجان مسلح حرکت دادند.»^۲

پیدا است که دکتر حشمت در میان مردم رنج‌دیده شهرها و روستاهای شرق گیلان که از ستم حکام و قداره‌بندان قاجار چشمی اشکبار داشتند از موقعیت خاص اجتماعی برخوردار بوده است و گویای این واقعیت نیز هست که قزاقان، نه تنها به سوگند و ریا؛ دکتر حشمت را فریب دادند؛ بلکه به هنگام عبور از گیلان خاوری؛ در فریب مردم نیز کوشیدند و با نمایش تفنگ و سلاح آویخته بر شانه جنگلی‌ها؛ عبور

۱. یادداشت‌های خطی کوچک پور، ص ۲۳.

۲. جنگل، مهرنوش ج ۳، ص ۴۷.

خویش را صلح آمیز و مهرانگیز جلوه دادند تا از گزند شورش مردم در امان باشند.

شادروان کوچک پور در ادامه جدائی از میرزا کوچک خان

می نویسد:

«از شهسوار... به طرف گیلان حرکت کردم. در کلاچای عده ای از اهالی ده وحشت زده از مظالم و تعدیات قزاقان تعریف می کردند که مردم را اذیت می کنند که شما جنگلی ها را پنهان کرده اید. حتی به نوامیس مردم تجاوز می نمایند... وارد لنگرود شدم. گفتند عبور از سفیدرود خیلی دشوار است. اشخاصیکه مظنون باشند دستگیر می کنند تصمیم گرفتم به چمخاله رفته از راه دریا به انزلی پیاده شوم... صبح از رفتن به انزلی منصرف شدم. چون شنیدم که دکتر حشمت وارد لاهیجان شد... از لنگرود به طرف لاهیجان حرکت کردم. در نزدیکی دیوشل، میرزا علی آقا حبیبی را که جزو دستگیرشدگان بود دیدم پرسیدم. گفت وقتی که ما تسلیم شدیم ما را به خرم آباد آوردند. دوروز از ما پذیرائی کردند... دکتر حشمت را با درشکه به لاهیجان بردند بقیه نفرات پیاده از خرم آباد به راه افتادیم. گفتم شما محافظ ندارید؟ گفت: مثل اینکه با ما کاری ندارند. مقصودشان دکتر بود که او را برده اند...»

من از بیراهه به لاهیجان رسیدم. شب در یک مسافرخانه ماندم. صبح آن روز دیدم لاهیجان شلوغ شد و مردم به طرف میدان می دونند. گفتم چه خبر است؟ گفتند که دکتر حشمت و تمام افراد او را در میدان طناب پیچ می کنند. من هم در میان جمعیت تماشاچی بودم. دیدم که دکتر حشمت در جلو و مجاهدین پشت سر او به طناب بسته شده و به طرف رشت می برند. میرزا علی آقای حبیبی را هم دیدم که دستهای او بسته شده است خیلی منظره رقت آوری بود...»^۱

تسلیم دکتر حشمت در تنکابن ۱۱۷

مهرنوش می‌نویسد: «موقع ورود به لاهیجان — اسلحه بدون گلن‌گیدن را از نفرات پس گرفته... بازوان آنها را در لب زرجوب، رشت با طناب بسته و محکم نمودند. دکتر حشمت را از اسب به زیر انداخته... علی آب زرشکی، حسن آقا مهری، میرزا علی حبیبی، قاسم لواسانی، جبارخان و میرزا محمود گارنی در صف اول بودند. مجاهدین را از خط (خواهرامام) به طرف محبس نظمیه برده و ۱۴ نفر سردسته را به باغ شیخعلی رجعت دادند فوراً مراتب به وثوق الدوله به تهران راپورت شد...»^۱

«... قوای میرزا کوچک هم املش را تخلیه کرده به طرف شرق تنکابن فرار نمود. مأمور تعقیب میرزا، ایوب خان (میر پنج؟) بود. در حدود تنکابن با دسته (ای) از همراهان میرزا وارد مذاکره صلح شدند.

دکتر حشمت را که یکی از افراد فهمیده و صمیمی جنگل بود با دسته همراهان، تأمین دادند و آنها را محرمانه به رشت بردند. بعد از ورود به تحریک دسته (ای) از مردمان جاهل انتقام طلب عصبانی که ضررهای مادی از جنگل دیده بودند دکتر حشمت را دار زدند و در شمال بقعه چله خانه رشت به خاک سپردند.»^۲

پاکی می‌نویسد:

«دکتر حشمت را پس از اینکه تسلیم قوای نظامی دولت گردید با یک وضع شرم‌آوری با / ۲۰۰ نفر از اتباع او دست بسته به رشت آوردند. پس از دو روز در قرق کارگذاری؛ محل فعلی اداره ثبت اسناد او را به دار آویختند.»^۳

و شادروان کوچک‌پور، در دیدارهای بعدی با میرزا علی حبیبی؛ از قول او می‌نویسد که:

۱. مهرنوش، ج ۳، ص ۴۷.

۲. گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، بهاء‌الدین املشی.

۳. شعله شمع جنگل.

۱۱۸ دکتر حشمت جنگلی

«موقعی که ما را کت بسته وارد رشت کردند، در باغ محتشم زندانی نمودند و بعد از دو روز دکتر حشمت را بدون محاکمه رسمی به دار آویختند و تمام نظامی های او را به قزوین و سمنان و رضائیه و بعضی شهرهای دیگر زندانی نمودند.»

جمع بندی:

- دکتر حشمت، ناخواسته، به دنبال دیگر رهبران جنگل به سوی جنگلهای تنکابن کشیده شد.
- فرماندهی واحدی، برای گریز یا ستیز وجود نداشت.
- میرزا کشتن قزاقان را گناه می دانست و دکتر حشمت، هدر دادن خون همراهان را خیانت!
- دکتر حشمت دورنمای (این سفر بی پایان) را تاریک می دید.
- میرزا نیز می دانست که در تنکابن، به بن بست رسیده اند و باید از مهلکه بگریزند.
- دکتر حشمت باید می دانست که نتیجه (تسلیم شدن و دستگیر شدن) یکی است!
- در جنگلهای دوردست و ناشناس مازندران، مردن از گرسنگی و کشته شدن از سوی دشمن برای جنگلی ها بیشتر مفهوم داشت تا کشتن قزاقان!

یادداشتهای همسنگر کوچک خان

کتاب: (نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل)، یادداشتهای شادروان محمد حسن صبوری دیلمی، همسنگر کوچک خان از شرق گیلان، در ۱۳۵۸ خورشیدی در تهران منتشر شد اما متأسفانه در ۱۳۶۷ هنگامی به دستم رسید که حروف چینی این کتاب به پایان آمده بود. فشرده پاره‌ای از پاراگراف‌های این کتاب - از صفحه ۵۲ تا ۱۰۸ - را برای آن برگزیدم که با یادداشتهای چاپ نشده شادروان صادق کوچک‌پور جنگلی، - در جنگ و گریز از لاهیجان تا قلعه گردن خرم‌آباد تنکابن، که در این کتاب آمده است هماهنگ و هم‌زمان دیدم.

«در این زمان همه در رشت خود را جزو اتباع و کارکنان جنگلیان می‌دانستند و جنگلی‌ها هم نهایت ترقی کرده بودند و رشت در تصرف جنگلی‌ها بود. منزل سپهدار اعظم را کمیته امنیتی رشت قرار داده بودند و یک عده از مجاهدین جنگل به ریاست مهدی علیشاه، در آنجا منزل داشتند که امنیت رشت در دست ایشان بود و در آفرا، خانه حاجی احمد را اداره وجوهات قرار داده بودند... ولی مرکز جنگل در کسما قرار داشت.

دکتر حشمت مرکز خود را در لاهیجان قرار داده و لاهیجان که یکی از شهرهای شرقی گیلان است الی تنکابن به دکتر حشمت سپرده شده و نواحی سیاهکل و دیلمان و عمارلو و پیرکوه، تا

سرحد قزوین نیز تحت نظر دکتر حشمت است که به هریک از این ولایات حکام فرستاده و اداره‌ای دایر نموده است و همه امور با اجازه ایشان انجام می‌شود.

از رشت تا آستارای ایرن الی اردبیل مربوط به مرکز کل کسما است... میرزا کوچک خن در قریه گوراب زرمخ است... اداره نظام تشکیل داده... و کسما مرکز حاجی احمد کسمائی است.» ص ۵۳ و ۵۲

حمله جنگلیان به رشت و جنگ با انگلیسی‌ها

«میرزا کوچک خان، هزار و سیصد و هفتاد و دو نفر انتخاب کرد که شبانه به رشت حمله کنند... به دکتر حشمت که مرکزش در لاهیجان بود دستور داده شد که با عده خود از لاهیجان به رشت حرکت کنند و خود میرزا کوچک خان با سایر همراهان قرار شد از راه سلیمان داراب (بعدها آرامگاه ابدی میرزا شد) داخل رشت بشوند... اهالی رشت... از ترس در منزلهای خود پنهان شده... شدت جنگ و صدای گلوله به قدری بود که به قلم نمی‌آید همینقدر می‌دانم که در این جنگ شجاعان جنگلی با سربازان انگلیسی مجبور به جنگ تن به تن و روبه رو شدند و در بعضی نقاط کار جنگ گلوله‌ها به سر نیزه کشیده شد...» ص ۷۱—تلخیص.

«از طرف دکتر حشمت که مرکزش در لاهیجان بود؛ خبر رسید: اکرم‌الملک پسر امیر اسعد با ضرغام‌السلطنه وعده زیادی از تنکابن برای لاهیجان حرکت کرده‌اند. میرزا کوچک اجازه داد که اگر عازم جنگ هستند به ایشان حمله شود و نگذارند به خاک گیلان و لاهیجان داخل شوند چون اکرم‌الملک با ضرغام‌السلطنه وارد رودسر شدند دکتر حشمت عده‌ای را به سرکردگی سید حسن خان

مأمور اینکار نمود که شبانه به رودسر بروند... دور تا دور شهر را احاطه کردند و تا صبح شد بنای جنگ و حمله را گذاشتند که چهار ساعت ادامه داشت.

عاقبت ضرغام السلطنه با دوازده نفر مقتول و اکرم الملک پیاده با سایر عده خود به طرف تنکابن فرار کردند...

در این ایام کابینه تهران را صمصام السلطنه بختیاری اداره می‌کرد و جنگلیان نیز همه روزه به قوای خود می‌افزودند تا اینکه لاجرم دکتر حشمت راپرت رسید که سپهسالار اعظم با عده زیادی به طرف خاک رودسر و لنگرود حرکت کرده‌اند و به خونخواهی ضرغام السلطنه می‌آیند میرزا کوچک خان، تلفنی به دکتر حشمت اطلاع داد که شما عده لازم را اعزام دارید تا در رودسر سنگربندی نمایند.

دکتر حشمت دو بیست و پنجاه نفر از عده لاهیجان را مأمور کرد که به رودسر بروند. میرزا کوچک خان نیز یک گروهان پیاده نظام، از مدرسه نظام ملی، مأمور لاهیجان کرد که به کمک دکتر حشمت بروند.

یکصد و پنجاه نفر مجاهد غیر نظامی نیز از کمیسیون جنگ به سرکردگی کربلانی ابراهیم مأمور شدند که به اتفاق نظامیان به لاهیجان حرکت نمایند سپهسالار اعظم با هزار و پانصد نفر... خبردار شد که هر روز عده‌ای از گوراب زرمخ برای جلوگیری نفرات او به سوی رودسر می‌آیند... حاضر به صلح شد.

از طرف دکتر حشمت چند نفر نماینده از علما و تجار لاهیجان به رودسر رفتند و مذاکره صلح شروع و قرار بر این شد که سپهسالار اعظم عایدات خاک تنکابن را به کمیته جنگلیان در

لاهیجان پردازد ولی از طرف جنگل کسی به ریاست منطقه تنکابن تعیین نشود.» ۸۳ تا ۸۶

*

«... می‌دیدیم که انگلیسی‌ها دور رشت را محاصره کرده‌اند و حاجی احمد کسمائی نیز به عوض مبارزه، تسلیم مأمورین ایران و انگلیس شده و اسلحه‌ها را تحویل داده است میرزا دستور داد که تمام عده و نفرات پستها و رؤسای ادارات حاضر شوند. همه را سان دیده و نطق بسیار پرشوری ایراد نمود... که «امروز دولت ایران در صده برآمده است که ما را خلع سلاح نموده و زحمت چندین ساله ما را به باد فنا دهد و بعضی از برادرها که با ما دست اتحاد داده بودند، اسلحه خود را تحویل داده‌اند...»

ناگهان تمام عده با چشمهای اشکبار فریاد کشیدند... هر جا که شما بروید ما هم خواهیم آمد... در مجموع عده نهصد و چهل و سه نفر از سواره نظام و پیاده نظام و غیرنظامی داوطلب شدند که با میرزا کوچک خان باشند.

تخلیه اداره نظام ملی گوراب زرمخ

فردای همانروز، جمعه ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۳۷ هجری قمری با عده‌ای از گوراب زرمخ حرکت نموده و ناهار را در فومن بودیم... و به شفت حرکت کردیم... از بازار شاقاجی گذشته و از بیراهه برای لب آب سفیدرود حرکت کردیم از آب رشت آباد گذشته... نصف عده نیز از آب عبور کرده بودند ناگهان سه دستگاه آیروپلان (هواپیما) انگلیسی در هوا نمودار شده و مثل باران بر نفرات ما بمب و گلوله می‌ریختند. عاقبت ناچار شدیم سنگر بگیریم، از هوا

بمباران و شصت تیر از زمین، شلیک نهصد نفر قیامتی بر پا داشته بود و مدت دو ساعت زد و خورد ادامه داشت... سه مجروح و یک شهید داشتیم... غروب وارد لاهیجان شدیم...

دکتر حشمت که مرکزش در لاهیجان بود، نفرات خود را تا آب کیسم اعزام داشته بود.

فردا تمام رؤسا با میرزا کوچک خان در منزل دکتر حشمت جلسه‌ای تشکیل داد... میرزا گفت من رضایتی به جنگ ندارم... و اگر بخواهیم جنگ کنیم فقط خون مسلمانها ریخته می‌شود و برای ما ننگ آور است. عجالتاً لاهیجان را تخلیه می‌نمائیم و عده را در اغلب کوهها تقسیم کرده چند وقتی را به انتظار می‌گذرانیم... تمام صاحب منصبان و رؤسا قبول کردند و عده سان دیده شد. یکهزار و سیصد و چهل و دو نفر بودند البته به انضمام عده دکتر حشمت.

قرار شد سواره نظام و توپخانه با عده احسان الله خان و صاحب منصبان مربوطه بروند در کاکوه واقع در محدوده سیاهکل سنگربندی کرده و توقف نمایند و پیاده نظام با عده کردها و تمام رؤسای مربوطه به اتفاق میرزا و دکتر حشمت بروند برای رانکوه. احسان الله خان و عده ارسطوخان و توپخانه و علی حسین بیک... با سواره نظام به کاکوه حرکت کردند و کلیه اختیارات به فرماندهی احسان الله خان بود.

... ما، لیله ۴ رجب ۱۳۳۸ هـ ق از لاهیجان حرکت کرده و ظهر فردا وارد املش شدیم. و... دو فرسخ بالادست پولان (دیورود) سنگربندی کردند... روز چهارم قزاق‌ها به ما نزدیک شدند اجازه جنگ می‌خواهیم. از طرف میرزا اجازه داده شد که از پیشرفت قزاقها جلوگیری شود... جنگ در گرفت و مدت شش ساعت به شدت ادامه

داشت. عاقبت مهدی قلی خان با حمله نیرومندی که به طرف قزاقها نمود چندین نفر از آنها مقتول شدند و قزاقها تا سه فرسخ عقب نشینی کردند.

... میرزا به واسطه کشته شدن قزاقها متأثر شد... آن روز در پولان بودیم فردا دستور دادند، سنگرها را خالی کرده از پولان برای جواهر دشت حرکت کنیم. غروب وارد جواهر دشت شدیم که بالای کوه واقع است.

سه روز در جواهر دشت بودیم، روز چهارم، یکدفعه صدای شلیک گلوله از پائین کوه شنیده شد. از طرف خالوقربان راپرت رسید که قزاقها با ما روبرو شده‌اند و ما از ایشان جلوگیری کردیم ولی عده ایشان خیلی زیاد است. پس از صلاح و مصلحت، سید حسن خان سلطان با هفتاد نفر به کمک خالوقربان حرکت کرد و بعد از یک ساعت جنگ خبر رسید که دویست نفر قزاق دیگر به کمک قزاقها آمده است.

مجدداً از طرف مجاهدین، میرزا اسماعیل خان با بیست نفر عده به کمک مجاهدین حرکت کردند و رضاخان نیز با عده‌ای دیگر به کمک شتافته و راه جنوب جواهر دشت را سنگربندی و محدود کردند... عاقبت معلوم شد که عده قزاقها بیشتر از سیصد و پنجاه نفر نمی‌باشد و جنگ با شدت ده ساعت دوام داشت تا هوا تاریک شد و قزاق‌ها عقب نشستند. در این جنگ هیجده نفر تابین و یک نفر نایب از طرف قزاقها مقتول و هفت نفر از مجاهدین شهید شدند.

راپرت وقایع که از طرف مجاهدین به میرزا کوچک خان رسید ناراحت شد.

یک ساعت از شب گذشته دستور داده شد که تمام عده

سنگرها را خالی کنند و آمدند خدمت میرزا کوچک خان و گفتند جنگ ما با قزاقها فایده‌ای ندارد... خوب است از این ناحیه برای بالاتر حرکت نمائیم...

عده‌ای نیز گفتند چند روزی است که ما ادارات مرکزی را تخلیه کرده‌ایم و دست از خانه و زندگی نیز کشیده و در کوهها و جنگلها سرگردانیم و هر جا می‌رویم باز با قزاقها روبرو می‌شویم ولی شما اجازه جنگ نمی‌دهید و قزاقها از تعقیب ما دست بردار نیستند اگر به ما اجازه بدهید که در اینجا توقف نموده و جنگ نمائیم یا خودمان نابود می‌شویم یا دشمن را از بین می‌بریم.

میرزا کوچک خان گفتند: عزیزان من، شما و قزاقها با هم فرقی ندارید و هر دو دسته ایرانی هستید (!) خون ایرانی هر قدر ریخته شود اجنبی خشنود می‌شود... عجالتاً از اینجا حرکت می‌کنیم...

سه ساعت از شب گذشته از جواهر دشت حرکت کردیم و تمام شب را راه رفتیم و صبح وارد جواهرده شدیم که جزو خاک تنکابن می‌باشد...

فردا صبح حرکت کرده و در نیم فرسخی خرم‌آباد راه را کج نموده به جاده دوهزار رسیدیم و پای یک کوه بزرگی که معروف به قلعه گردن است و رودخانه بزرگی نیز در دره آن جاری بود به استراحت پرداختیم. تمام عده در فکر ناهار بودند که خبر رسید از طرف سعدالدوله پسر سپهسالار تنکابنی عده‌ای به طرف ما می‌آیند... ناگهان صدای شلیک تفنگ از طرف عده سعدالدوله بلند شد... در تمام کوهها جنگ شدیدی در گرفت در حالیکه عده سعدالدوله تمام راهها را بسته بودند و از هر طرف ما را در محاصره

داشتند. جنگ چهار ساعت به شدت ادامه یافت و جنگلیان شجاع حملات نیرومندی به طرف عده سعدالدوله نمودند و قله گدوک را تصرف نمودند و عده سعدالدوله به طرف خرم آباد فراری شدند چون آنها به آبادیهای نزدیک پناه برده بودند آن آبادی ها را گلوله باران کردیم و چون نزدیک شدیم آه و زاری زنان و اطفال شنیده شد که تمامشان صدای یا حسین می کشیدند این زاری ها که شنیده شد میرزا کوچک خان دستور داد کسی به سوی آبادی ها تیراندازی نکنند...

دوباره تمام نفرات به دور میرزا کوچک خان جمع شدند که علت تمام این کارها از شماست که تا حال چند نفر از ما تلف شده و مهدی قلی خان نیز با حيله دستگیر شده ولی باز می گوئید که باید به آنها چون ایرانی هستند رحم کنید یا اجازه بدهید که ما به طرف خرم آباد حمله نمود و کار را یکسره نمائیم...

...به واسطه کمی آذوقه عده ای از نفرات متواری شدند... میرزا دستور داد که تمام نفرات در مکان معینی جمع شوند و نطقی برای افراد ایراد نمود... عاقبت رؤسا و کارکنان صلاح دانستند از راهی که آمدم برگردیم و خود را به احسان الله خان برسانیم.

نامه ای از سعدالدوله رسید که: فعلاً چهار هزار قزاق وارد خاک تنکابن شده و اعلانی از طرف وثوق الدوله آمده است که: اسلحه خود را تحویل مأمورین دولت داده و از جان و مال آزاد باشید وقتی به کاکرود رسیدیم خبر دادند که در نیم فرسخی قزاقها سنگربندی کرده اند.

عده ای معتقد بودند، قزاقها با خالوقربان در جنگ می باشند. اگر ما هم برویم قزاقها محاصره خواهند شد فکر می کنم میرزا کوچک خان صلاح ندانسته و دستور دادند تمام نفرات به محلی که

در آنجا نهار صرف شده بود مراجعت کنند میرزا در اینجا نیز بیاناتی ایراد کرد: «... در خاک ایران تسلیم شدن ما مناسب نیست و عاقبت حداقل یک نفر مرا نابود خواهند کرد ولی چاره‌ای نیست امروز تسلیم شدن بهتر است تا نام ننگ برادرکشی بر سر ما باقی بماند. به تمام رؤسا و کارکنان و فدائیان تذکر می‌دهم بروید تسلیم شوید من یک نفر تنها به راه ادامه خواهیم داد شاید خود را به احسان‌الله خان برسانم...»

این حرف که از ایشان شنیده شد یک دفعه صدای گریه از نفرات بلند شد و همه فریاد کردند هنوز خون در عروق ما باقی است چرا اجازه جنگ نمی‌دهید تا کار به اینجا برسد؟

«... میرزا کوچک خان چند نفر از کسان خود نظیر میرزا اسماعیل خان و شعبان خان و میرزا محمدعلی و حسن خان معین‌الرعیایا و قنبرخان کرد را انتخاب نمود و از تمام نفرات رضایت طلبید و راه بیراهه و بیابان را پیش گرفت. مصیبت بزرگی به ما روی آورده بود و افسوس می‌خوردیم... بعد از عزیمت میرزا کوچک خان، دکتر حشمت رئیس نفرات شد و ما به دور او جمع شدیم... گفتیم تکلیف ما چیست؟ جواب داد: وصیت میرزا را باید عمل نمائیم و برویم تسلیم شویم.»

دکتر حشمت فوراً کاغذی نوشت برای رئیس قزاقها. که ما به موجب اعلامیه رسمی دولت تسلیم می‌شویم... چند نفر از جنگلیان که زیاد اهل رزم نبودند صلاح دیدند شخصاً به خرم‌آباد رفته در منزل منتظم‌الملک متحصن شوند... و از افرادی که با دکتر

حشمت باقی ماندند... تا غروب در جای خود ماندیم ولی خبری نرسید... چند نفر از صاحب منصبان دور هم جمع شدیم و صلاح و مصلحت نمودیم برای تسلیم نشدن... با چهل نفر از نفرات جدا شده، در هر جا که با قزاقها روبرو شدیم جنگ نموده و با حالت جنگ و گریز خود را به جای امنی برسانیم. تصمیم ما را به دکتر حشمت راپرت دادند و دکتر حشمت به ما گفت:

میرزا کوچک خان رفته است... اگر مقصود ما جنگ بود لازم به نامه نوشتن نبود که ما تسلیم خواهیم شد...»

ص ۹۶ تا ۱۱۱. تلخیص.

داد‌گاه دکتر حشمت

«من از روز اول ورود خود به جنگل
یقین داشتم که مصلوب خواهم شد و برای
همین منظور هیكل صلیب را از سینه خود
آویخته‌ام.»

از سخنان دکتر حشمت در داد‌گاه

داد‌گاه نظامی دکتر حشمت به ریاست جواد متین‌الملک
(سرهنگ قریب)، شاهزاده اعتبارالدوله و مجدالواعظین قاضی عسکر، در
باغ محتشم رشت تشکیل شد.
دکتر حشمت که از پیش، حکم صادره از سوی داد‌گاه نظامی را
می‌دانست؛ نخست (بازجوئی) پس نداد و مهر سکوت بر لب زد.
اراده استوار و وقار دم‌فرو بستن حشمت؛ عظمت غوغای داد‌گاه را
در هم شکست و بیش از پیش کینه حشمت بر دل «بازجویان» داد‌گاه
نشست.

«لذا او را به اطاق زندان بردند و به اطاق زندان او آب

بستند.»^۱

«دکتر حشمت با وضعی دردناک، در حالیکه خون از
پاهایش می‌چکید قدم به راهروی زندان گذاشت. رئیس زندان آهسته

۱۳۰ دکتر حشمت جنگلی

تذکر داد که تا وقتی حاضر نشود حرف بزند همه شب به همین کیفیت از وی پذیرائی خواهد شد.»^۱

دکتر حشمت را به انواع شکنجه و آزار مجبور به اقرار کردند. برگ‌های بازجوئی به دلخواه خوش آمد گویان، سیاه شد و جمعی از معتمدین بی اعتماد رشت را برای اثبات حقانیت دادگاه؛ به جلسه محاکمه راه دادند.

«دکتر حشمت. صورت استنطاق را قرائت کرد و گفت:
من این جواب‌ها را نگفته‌ام و شما بیجا نوشته‌اید.»^۲

حاج تقی فومنی، که در جنگ مفاخر علیه جنگلی‌ها شرکت کرده بود در جلسه دادگاه حضور داشت و ظاهراً برای رهائی دکتر حشمت می‌کوشید!! قلم به دست دکتر حشمت داد و گفت:

«هر کدام را که اظهار نکرده‌اید قلم بنزید. وکیل الدوله و مجدالواعظین از این عمل جلوگیری نمودند...»^۳

فاصله بازداشت و تشکیل دادگاه دکتر حشمت بسیار کوتاه و شتاب زده بود لذا علاوه بر بازپرسی؛ کار به بازجوئی بدنی نیز کشید.

«...معلوم شد دکتر حشمت ۴۵ اشرفی ناصری همراه داشته است. شیخ باقر مجدالواعظین، اشرفی‌ها را روی میز گذاشت و گفت: این ۴۵ اشرفی بیشتر نیست. دکتر! بقیه اشرفی‌ها را چه کرده‌اید؟ دکتر حشمت جواب داد: من یک سرباز وطن بودم و این وجه کفاف مخارج را می‌نمود.

مجدالواعظین جواب داد: بقیه پول‌ها نزد حاج احمد

۱. احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۲۸۲
۲ و ۳. جنگل، مهرنوش

کسمائی است؟

دکتر حشمت جواب داد: خدا می‌داند.

مجدالواعظین: آیا بقیه پول‌ها نزد میرزا کوچک است؟

دکتر حشمت با تشدد: میرزا کوچک از اینگونه تهمت

مبتری است.

مجدالواعظین: میرزا کوچک فعلاً در کجاست؟

دکتر حشمت: از محل سکونت فعلی میرزا کوچک

اطلاعی ندارم.»^۱

نفرت و خشم سراسر وجود دکتر حشمت را فرا گرفت. حاج تقی فومنی از جا برخاست و به سویش رفت و سیگار تعارف کرد. دکتر حشمت عرق پیشانی خود را پاک کرد و سیگار را از حاج تقی گرفت.

«عبدالجواد قریب سرپا ایستاد و سیلی محکمی به صورت

دکتر حشمت نواخت. عینک دکتر حشمت به روی زمین در غلطید

و شکست... شاهزاده اعتبارالدوله که مرد موقری بود ناچار عینک

خود را به دکتر حشمت بخشید.»^۲

دادگاه نظامی دکتر حشمت؛ شاهد جدال و جدل شد و از

برخوردهای ناجوانمردانه اعضای دادگاه با حشمت؛ معتمدین رشت غرق

در حیرت شدند. حاج تقی فومنی به نشانه اعتراض از میان معتمدین

برخاست و با دکتر حشمت خداحافظی کرد و رفت. دکتر حشمت گفت:

«معلوم می‌شود نظر همه کس به مرگ من متوجه است. من

از روز اول ورود خود به جنگل یقین داشتم که مصلوب خواهم شد و

برای همین منظور، هیکل صلیب را از سینه خود آویخته‌ام.»^۳

۲۰۱. جنگل. مهنوش، ج ۳، ص ۴۸ و ۵۰.

۳ (اشاره به کمربند چرمی ضربداری آویخته که قامت حشمت را چهار قسمت می‌کرد.)

هر چه نوشته‌اید بدهید امضاء نمایم و موقع امضاء چشمان خود را خواهم بست ولی یقین بدانید از ریختن خون بیگناهان عملی بدتر، در دنیا وجود ندارد... روزی خون بیگناهان مانند خون سیاوش به جوش آمده و دریای خروشان و متلاطم از امواج قهرآلود تشکیل خواهد داد.»

ابراهیم فخرائی می‌نویسد:

«سرهنگ قریب از رعایت قول شرف نظامی اش سرباز زده، از هیچ‌گونه اهانت نسبت به دکتر خودداری نکرد حتی وی را مورد ایراد ضرب قرار داد و طولی نکشید که جلسه محاکمه نظامی که به خیمه شب بازی بیشتر شباهت داشت؛ ترتیب داده شد و بدون اینکه حق دفاعی برای دکتر قائل شوند؛ حکمی را که از پیش انشاء نموده قرائت و به اعدام محکومش ساختند...»^۲

فریاد دادخواه حشمت در دادگاه، در ژرفای وجود حاضران پیچید و شور ایمان و گرمی بیان حشمت، شلاق سکوت برتن غوغای دادگاه کشید. معتمدان، با تمام وجود به گفتار حشمت گوش دادند و تنی چند، رنگ و روی خود را باختند. گروهی از خشم برآشفتمند و لاحول گفتند و در پایان حکم اعدام حشمت صادر شد (!!)

۱. مهرنوش، ج ۳، ص ۵۳

۲. سردار جنگل، ص ۱۵۷.

شوروی و جنبش جنگل

گریگوریکیان در شوروی و جنبش جنگل می‌نویسد:

روز سوم ورود میرزا کوچک، یعنی شانزدهم جوزا ۱۲۹۹
رؤسای انقلاب به همراه عده کثیری از جمعیت شهر، دسته‌های
مجاهدین و دسته موزیک گردان ملاحان روس بر سر مقبره و محل اعدام
شهید دکتر حشمت رفتند.

دکتر حشمت نماینده هیئت اتحاد اسلام در لاهیجان و رئیس
مجاهدین جنگل در آن سامان بود و یکی از سالمترین و فداکارترین
انقلابیون جنگل به شمار می‌رفت. در سال ۱۲۹۷، دولت وثوق‌الدوله برای
خلع سلاح جنگلی‌ها، قزاق‌ها را به گیلان فرستاد. عده‌ای از مجاهدین و
سرانشان تسلیم نیروی دولت شاهنشاهی شده بودند. دکتر حشمت نیز
خواست با مجاهدین خود تسلیم نیروی دولت مرکزی شود. وی از ستاد
قزاق، مبلغی دریافت نمود تا بقیه حقوق مجاهدین را بپردازد و بعد تسلیم
شوند ولی عده‌ای از مجاهدین و سردسته‌های آنها نخواستند تسلیم شوند و
از طرف دیگر میرزا کوچک از فومن فرار کرده و به لاهیجان رسیده بود.
دکتر حشمت که شنیده بود میرزا کوچک با همراهان خود در فومن تسلیم
شده است، وقتی فهمید وی از تسلیم شدن صرف نظر کرده و به جنگ با
قزاق‌ها ادامه می‌دهد و با مجاهدین خود از لاهیجان فرار کرده و به تنکابن
رفته است، پس از چند برخورد با قزاق‌ها، شکست خورد و تسلیم شد
مجاهدین وی نیز تسلیم شدند.

دادسرای نظامی، دکتر را محکوم به اعدام نمود و حکم اعدام فوراً اجرا شد. مجاهدین مدتی در زندان بازداشت شده و بعد مرخص گردیدند.

سردار معظم (تیمورتاش) در آن ایام حکمران رشت بود و موقع بازجوئی از دکتر حشمت اعمال نفوذ نموده بود. دکتر شجاعانه زیر دار رفت و ریسمان را با دست خود به گردنش انداخت. کلیه حضار، حتی مأمورین نظامی از دلآوری وی تا حال هم تعریف می‌نمایند. امروز که طی این سطور از مرگ دکتر حشمت یاد می‌کنم، نمی‌توانم همکاریهایی وی در مورد فراریان ترک و ارمنی از بادکوبه را ذکر نکنم.

دکتر حشمت تقریباً ۳۰۰۰ ارمنی را از مرگ نجات داد؛ زیرا هیچ فرقی بین اتباع ایران و ترک و ارمنی‌های فراری از روسیه یا ترکیه قایل نمی‌شد. (اگر مسئله گرفتن پول از ستاد قزاق‌ها پیش نیامده بود شاید دکتر حشمت اعدام نمی‌شد و مانند رفقا و هم‌مسلمانان دیگر خود مدتی در زندان مانده و آزاد می‌شد.)

پس از زیارت مقبره و محل اعدام دکتر حشمت، میرزا کوچک خان با دوستانش در بالکن عمارت کارگذاری جمع شدند. میدان کارگذاری از جمعیت پر بود و مجاهدین حتی قزاق‌ها و ژاندارم‌ها حضور داشتند.

افراد نظمی برای حفظ امنیت و نظم تحت نظر رکن‌الدین مختار(ی) در میدان حاضر بودند. کاپیتان بولا تسل رئیس آترپاد قزاق‌های ساخلوی رشت و چند نفر از افسران روسی و ایرانی قزاقخانه و کلنل فتحعلی رئیس ژاندارمری و چند نفر از همکارانش در میدان و بالکن کارگزاری حضور داشتند. میرزا کوچک پس از ایراد نطق مختصری به نام (جمعیت انقلاب سرخ ایران) اصول سلطنت را در ایران ملغی و تأسیس جمهوریت شوروی ایران را رسماً اعلان کرد.

روز اعدام دکتر حشمت

کریم کشاورز - نویسنده و مترجم - که در روز اعدام دکتر حشمت در رشت بوده می نویسد:

«دکتر حشمت در جنبش جنگل، یار و دستیار میرزا کوچک خان گشت و در لحظه سختی که راه چاره از هر طرف به روی جنگلی های گیلان بسته شده بود گول وعده و نویدهای دولت مرکزی وثوق الدوله را خورد و تسلیم شد و او را محاکمه کردند؛ از آن محاکمه هائی که افتد و دانی.

در میدان فرق کارگذاری رشت به دارش کشیدند.

جمعیت کشیری در آن میدان - که قبل و بعد از آن هم شاهد و ناظر اینگونه وقایع بود - گرد آمده بودند.

یاد دارم که من و آقادائی نمایشی و میرزا حسین خان جودت - معلم سابق ما - و یکی دو نفر دیگر در دفتر دارالایتام رشت که مرحوم دائی نمایشی مؤسس و مدیر آن بود، گرد آمده بودیم. افسوس می خوردیم که چرا دکتر فریب خورد و تسلیم شد... بهتیمان زده بود... آنچنان متأثر بودیم که گوئی خون در عروقمان منجمد شده، چیزی نمی توانستیم گفت... کاری نمی توانستیم کرد... چرا تسلیم شد؟... آیا اگر در نبرد کشته می شد بهتر از بر سردار رفتن و شماتت دشمن نبود؟ من در آن لحظه

خاموشی، در این اندیشه‌ها بودم و یقین، دیگر حاضران هم افکاری از همین دست داشتند. ناگهان به رغم دوری نسبی، مسافت میان دارالایتام و قرق کارگذاری، صدای شیونی از آن سوشنیده شد؛ صدای گریه مردم بود... و متعاقب آن صدای شلیک ممتدی به گوش رسید. این واقعه روز (۴ اردیبهشت ۱۳۲۶ هـ. ش) ۱۳ شعبان (۱۳۳۷ هـ) اتفاق افتاد. تیمورتاش حاکم مطلق گیلان بود. دکتر حشمت را در (چله خانه) که چندان از قرق کارگزاری دور نیست به خاک سپردند. بعد شنیدم که او در پای دار بسیار خونسرد بود و بیت معروف:

منصوروار گر ببرزندم به پای دار
مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

را خوانده گرچه بعضی کسان گفته‌اند که او در پای دار خاموش بود و چیزی نگفت ولی من آنچه را که بلافاصله بعد از واقعه شنیدم بازگو می‌کنم. گو اینکه ممکن است واقعا مردم خواندن این سخنان را بعد از مرگش به او نسبت داده باشند. از اینگونه سوابق فراوان است. به هر تقدیر آن صدای شیون هزاران نفر و آن شلیک تفنگ را هنوز از یاد نبرده‌ام. گوئی هم اکنون است و می‌شنوم...»^۱

ابراهیم فخرائی می‌نویسد:

«یکی دو هفته بعد از اعدام دکتر حشمت، شایع شد که وثوق الدوله تمایلی به اعدام نداشته... لیکن فرماندار رشت - سردار معظم خراسانی - تیمورتاش، مفاد تلگراف را پس از پایان کار افشاء نموده است. رُست دکتربه هنگام اعدام مظلومانه و یک متانت و وارستگی عجیبی را نشان می‌داد و تجسمی از خونسردی و بی‌اعتنائی اش نسبت به زندگی بود؛ چه بدون اندک تغییر حال یا

۱. مجله آینده، سال ۸، ش ۶، شهریور ۶۱ «دیدارها و یادگارها».

روز اعدام دکتر حشمت ۱۳۷

احساس اضطراب و بدون اینکه کمترین لرزش و تشویشی از مشاهده این منظره رعب‌انگیز، در وی پدید آید؛ متن نوشته‌ای که حاکی از محکومیتش به اعدام بود و از طرف مرد سیاه چرده بد قیافه‌ای قرائت می‌شد به دقت گوش داد.

مردم به این انتظار که سخنانش را در آخرین لحظات زندگی خواهند شنید اما او هیچ نگفت و شاید با این سکوت می‌خواست بفهماند که جواب این تَرّه‌ات، خاموشی است؛ لذا بالای چهارچوبه رفت و کلاه نمدی سیاهش را که قیافه موقری به وی داده بود از سر برداشت و به دست یکی از حاضرین سپرد و سپس شنلش را از دوشش بیفکند و تسلیم یکی از مأمورین نمود و بعد عینک سفیدش را از چشم برگرفت و به شخص دیگر داد آنوقت نگاه معنی‌داری به جمعیت حاضر در قرق نمود و پس از یک آه سرد و توجه به سوی آسمان، طناب را شخصاً به گردن انداخت و ریشش را از بالا به لای طناب بیرون کشید و از حرکات مظلومانه و در عین حال شجاعانه‌اش دفعتهاً صدای ضجه و شیون از میان تماشاچیان برخاست. دژخیمان قرق کارگزار عجله کرده طناب را بالا کشیدند و برای ارباب مردم به طور دسته‌جمعی شروع به شلیک نمودند. مردم از صدای شلیک قزاقان متفرق شده گریختند و دکتر حشمت مردانه بالای دار جان داد و بدین‌طریق طومار زندگی مردی که قلبش سرشار از محبت وطن و فرزندان، کشورش بود در هم نوردید.»^۱

عبدالحسین ملک‌زاده، مدیر روزنامه سایبان گیلان به مناسبت سی و نهمین سال شهادت دکتر حشمت می‌نویسد:

«روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت ماه سال جاری مصادف

با سی و نهمین سال شهادت دکتر حشمت است.

سی و نه سال پیش در سپیده دم چنین روزی که دکتر

حشمت را دار می‌زدند جمعیت اتبوهی از زن و مرد در قرق کارگزاری رشت جمع شده بودند، زمین بر اثر بارندگی روزهای پیش گل آلود بود... سروصورت وی را موی سیاه و انبوهی فرا گرفته بود لباسی از پشم تیره و مخصوص مجاهدان جنگل بر تن و عینکی بر چشم و مُچ بیچ و چموشی در پا داشت. آری این مرد مجاهد دکتر حشمت بود که طرفین او را چند نفر قزاق مسلح احاطه کرده بودند...

مردم همه ساکت بودند. حکم اعدام در این هنگام قرائت شد.

میرغضب، دستمالی در دست داشت و می‌خواست چشم دکتر را ببندد. دکتر حشمت گفت: من از مرگ نمی‌ترسم. بستن چشم لازم نیست. سپس تقاضا کرد از بستن دست او نیز صرف‌نظر شود زیرا می‌خواهد مردانه جان دهد...

دکتر حشمت با قدمی محکم و بدون لرز و ارتعاش بالای چهارپایه رفت. طناب را از دست دژخیم گرفت و بر حلقه طناب که بایستی رشته حیاتش را از هم بگسلد؛ بوسه‌ای زد و به گردن خود جند کرد و گفت:

**منم رووار گبر بپرندم به پای دار
مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست**

قلبها پر از ضربان و چشمها همه نگران هیکل مردانه دکتر حشمت بود. در این گیرودار، صدای شیون از بین جمعیت زنان بلند شد و سکوت میدان را درهم شکست.

مردان نیز از مشاهده این احوال شروع به گریستن کردند و به شدت متقلب شدند. عده‌ای به سروصورت خود می‌کوفتند... بعد از گذشتن چند ثانیه تشنجی عارض آن مرحوم شد و سپس بی حرکت ماند و روح پاکش از قفس تن خارج شد رحمة الله علیه

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد^۱

«آنها هیچوقت ندیده بودند محکومی با دستهای باز اعدام شود. اما این آخرین تقاضای دکتر حشمت بود که دستش در موقع اجرای حکم بسته نباشد...»

... کاظم بلند، با دهان نیمه باز، بُهت زده در قیافه دکتر حشمت نگاه می‌کرد. این مرد استخوانی متوسط القامه؛ مرگ را از خودش می‌ترساند... هیچ ندیده بود و فکرش را نمی‌کرد؛ کسی اینچنین آرام؛ بی اعتنا، ساکت و جسور به استقبال مرگ برود...»^۲

•

«گیلانیان از اول مشروطیت تا آن عصر چوبه دار ندیده بودند اینک دوره استبداد تجدید شده و برای دفعه دیگر چوبه های دار در مرکز شهر رشت برپا کردند. در قرق کارگذاری جماعت زیادی از زن و مرد دور چوبه مزبور احاطه دارند. سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) جمعی از جلادان را گرد چوبه دار جمع نموده و خود با رئیس مالیه گیلان - احمدآذری - به ایوان (سنگ عمارت) بالا رفته و آن هنگامه غریب را تماشا می‌نمایند.

ناگاه از دور هیولای درشکه سیاهی از محله چله خانه نمودار گشت... در وسط درشکه مردی با ریش انبوه و موی سر زیاد قرار گرفته؛ شئل از شال قهوه‌ای، پنجک و شلواری از پارچه پشم وطن، جوراب ساقه بلند پشمی نیلی رنگ، چموشی از پوست خام به پا داشت... این مرد متهور و غیور، بدون اینکه خود را بیازد از درشکه به زیر آمد و با کمال متانت خود را به پای دار رسانید.

اهالی رشت به همدیگر تهنه می‌زدند... حکم خوانده شد. اغلب اشخاص محکوم را دست بسته به جلاد تسلیم می‌نمایند ولی

۱. روزنامه سایان - سال ۶ - شماره ۵۶ - اردیبهشت ۱۳۳۶ تلخیص
۲. احمد احرار، مردی از جنگل، ص ۲۹۲ و ۲۹۴.

بر عکس دست دکتر حشمت آزاد بود و می گفتند حکم اعدام خود را به شرط اعدام با دستهای آزاد امضاء نموده است.

جلاد سیاه چهره و بلند قامت پیش آمد. دکتر حشمت با کمال تهور، شنل از دوش برگرفت و آن را به کاظم بلند جلاد (چهاربرارانی) سپرد و بعد عینک طلای خود را به دست راست برداشته سپس به روی چهار پایه کوچک و سفیدی بالا رفت. اشعه پا کداملنی و تقوی از چهره دکتر حشمت طالع بود، مردم با حس رأفت و مهربانی نگران بودند. قلوب جمعی از آزادیخواهان به شدت می تپید. کاظم بلند، جلاد تیره گون و سیاه دل را از مشاهده آنهمه متانت لرزشی فرا گرفت و در حین انداختن طناب؛ خود را باخت و نزدیک بود که بر زمین بیفتد؛ دکتر حشمت چون آن حال بدید ریسمان از جلاد برگرفت و به طرفه العین طناب را به گردن خود بینداخت و سپس موهای انبوه سرو صورت خود را از زیر حلقه طناب خارج ساخت و به نحوی که ریسمان، اطراف گردن او را فرا گرفت و اشاره به جلاد نمود و او را از دار بیاویختند. صدای شیون از هر طرف بلند شد و زنان وحشت نموده رو به فرار گذاشتند.

اهالی به جنایتکاران تنه می زدند و شورش به پا گردید و با دخالت نظامی ها، مردم متفرق شدند.

دکتر حشمت کمی دستان خود را به طرف طناب نزدیک کرد و سپس آنها را فرود آورد و چندین حرکت جانگداز نموده؛ جان شیرین خود را تسلیم کرد.»^۱

و در پایان: شادروان صادق کوچک پور جنگلی می نویسد:

«در سبزه میدان عمو و پسر عمویم را دیدم... وقتی که مرا با لباس دهاتی دیدند تعجب کردند و گفتند موقی که دکتر حشمت را به رشت آوردند، شهر شلوغ شد... چند روز دیگر دکتر حشمت را

روز اعدام دکتر حشمت ۱۴۱

دار زدند و می گفتند که مردم به گریه افتادند. قزاقان تیراندازی می کنند و مردم متواری می شوند.
دکتر حشمت را در روز چهارشنبه چهارم اردیبهشت ۱۲۹۶.
شمسی دار زدند...»^۱

۱. یادداشتهای خطی کوچک پور، ص ۲۵.

آرامگاه دکتر حشمت

دکتر حشمت، سربلند و استوار؛ منصوروار بر سردار رفت و
شعله‌های سرکش آتش وجود این انقلابی نامدار، در میان زاری مردم
مهربان آن دیار، به خاکستر ابدیت فرو نشست و سکوت هشیارانه و
حشمت دلیرانه‌اش در زیر چوبه دار؛ خشم و نفرت مهر پروران آن سامان
را برانگیخت.

نالۀ دل‌های غم‌انگیز و خونفشان تماشاگران؛ توفان خروشان شد و
همه لعنت‌های روزگاران؛ از هزاران دهان؛ نثار جان تاجداران تاریخ
گردید.

فریادهای مرگبار و صداهای رگبار درهم آمیختند. زن و مرد به
هم ریختند و مردم به ناچار از تیررس قزاقان خونریز به دور دست امن
گریختند.

«قرق کارگذار» از مردم تهی شد و حشمت بر سردار ماند و
تیمورتاش* نظاره گربازی روزگار!!

«ما در بیرون از قساوت قلب و بی رحمی تیمورتاش خیلی چیزها شنیده
بودیم. قصه رقت آور اعدام دکتر حشمت و سایر آزادیخواهان گیلان را به خاطر
داشتیم... زندان حقیقتاً محک خوبی است... خیلی مردمان فقیر مردنی... زجر و
←

آرامگاه دکتر حشمت ۱۴۳

جسد دکتر حشمت را کمی بعد، در گورستان چله خانه رشت به خاک سپردند.

→
شکنجه را مسخره می‌کردند اما آقای وزیر دربار پهلوی از همان روز اول، زیون، بیچاره و حقیر شده بود... از صدای جغد می‌ترسید. تیمورتاش مایوس و بدبین و بی‌اراده شده بود. روی صندلی خود نشسته دائماً گریه می‌کرد. مردم از زبونی و بیچارگی او خوششان نیامده بود.

(یاداشتهای زندان — جعفر پیشه‌وری جوادزده)

پس از تسلیم دکتر حشمت

در ستیز و گریزهای شبانه روزی تنکابن؛ خستگی مجاهدان در فراز و نشیب کوهساران سخت گذر و ناآشنا؛ بارش باران‌های سیل آسا، گرسنگی‌ها و بیخوابی‌ها، نداشتن خط دفاع مشترک و کمبود فرصت تصمیم‌گیری‌های سریع در برخورد با نیروهای وابسته به فنودال‌ها و دولت و یورش گسترده قزاقان؛ آشفتگی‌های فکری، پراکندگی نیروهای احسان‌الله خان و خالوقربان؛ لنگیدن پای ایمان در پیچ و خم کوره راه‌های بی‌پایان؛ امان مجاهدان را برید و به موازات اینهمه درد و درپردری؛ تسلیم حشمت، حلقه زنجیر به هم پیوسته این شیران زخم‌دار خشمگین را گست.

هریک از رهبران گروه، به سوئی فرارفتند. نق‌نق‌های دوره تلخکامی به فریادهای رویاروی تبدیل شد.

«مجاهدان خسته و سرگردان و گرسنه شدند و عصبانی...
حاضر بودند یا اسلحه را تسلیم نمایند یا در جنگ کشته شوند.»^۱

جنگلی‌های مهاجم و سلحشور؛ در دیار دور و غریب تنکابن؛ سرگشته و گریز پا شده بودند. قزاقان؛ آرام از جنگلی‌ها گرفته بودند و میرزا نیز؛ کشتار قزاقان را برادرکشی می‌دانست.

شادروان صادق کوچک پوریکی از همسفران تنکابن می‌نویسد:

«روحیه افراد متزلزل شده، کمترین شعاع اعتماد و اطمینان به آینده در دل هیچکس نمی‌درخشید. اگر نفری کشته می‌شد نعشش به زمین می‌ماند... و مهمتر از همه آنکه اصلاً معلوم نبود که کجا می‌رویم. بنا براین اگر فردی خود را از معرکه بیرون می‌کشید و یا در گوشه‌ای امنی پنهان می‌گشت و یا اصلاً تسلیم می‌شد مستحق سرزنش نبود. چه فقدان تاکتیک و مشخص نبودن هدف و نداشتن امید به زندگی فردا، همه را به آستان مرگ می‌کشاند.»^۱

با عملکردهای فردی و بیهودگی کوهگردی؛ نداشتن امید به پیروزی؛ روحیه جنگلی‌ها خراب شد و دسته دسته بریدند و از میدان گریختند و میرزا خود را از رویارویی با قزاقان کنار می‌کشید و به جنگلیها نیز اجازه درگیری نمی‌داد و اعتقاد داشت که:

«جنگیدن با قوای دولت مصلحت نیست و یک نحوه برادرکشی است»^۲

و جنگلی‌ها که جان شیرین بر سر این اندیشه دیرین گذاشته بودند؛ با همه احترام به میرزا پرخاش می‌کردند.

«یک روز نصرت‌الله خان آزاد راد؛ یکی از افسران جنگل؛ جلوی میرزا را گرفت و گفت: آقا میرزا! کجا می‌خواهی بروی؟ چه می‌خواهی بکنی؟ اینهمه عقب نشینی برای چه؟ چرا دستور مقاومت و دفاع به ما نمی‌دهی؟ سربازانم همه گرسنه‌اند و روحیه‌شان را از عقب نشینی مداوم یکباره باخته‌اند. به چه علت مقاومت در مقابل دشمن را از ما سلب کرده‌ای؟ این وضع برای ماها قابل تحمل نیست»^۳

۱. یادداشتهای خطی کوچک پور

۲. سردار جنگل، فخرائی، ص ۱۸۰.

۳. سردار جنگل، ص ۱۷۹.

علی حسین خان شهربان فرمانده سوارنظام جنگل در باره
درگیری کا کوه می گوید:

«مهاجمین ده به ده، کوه به کوه ما را دنبال می کردند. کا کوه از نظر موقعیت جنگی جای مناسبی بود. اگر از نظر خواربار تأمین می شدیم... یکی دو روز از دستجات دیگر جنگل بی خبر مانده بودم و صدای تیر به گوشم نمی رسید. نامه ای به (مختاری^۵ رئیس شهربانی رشت) نوشتم و خود را معرفی نمودم که پشیمانم... فکر کردم اگر قاصد دستگیر شد اذیتش نخواهد کرد و اخبار حول و حوش را به من خواهد رسانید. قاصدم سواره رفت و پیاده برگشت و نامه ای به امضای (رضا) که بعداً فهمیدم رضاخان سردار سپه است برایم آورد و نوشت تسلیم شوید من قول شرف نظامی می دهم. مرتد بودم. صلاح در انتقال به محل جدید دیدم لیکن محل جدید در محاصره قوای مهاجم بود و بنا بر این جز تسلیم واقعی... چاره ای نمی ماند...»^۱

در چنین شرایط تلخ و ناگوار بود که دکتر حشمت، تسلیم را به در بدری و رود روی همسنگران ایستادن؛ ترجیح داد و شاید روی این حرف میرزا حساب کرد که:

«مقصود قوای دولتی، دستگیری من و تواست. با افراد کاری ندارند. اگر من و تورا دستگیر کنند جز اعدام کاری نمی کنند.»^۲

مهربوش می نویسد:

۵ مختاری رئیس شهربانی رشت: رکن الدین مختاری استاد ویلن - موسیقیدان مشهور و آهنگساز.

۱. سردار جنگل، ابراهیم فخرانی، ص ۱۸۰.

۲. یادداشتهای خطی کوچک پور، ص ۲۰.

«بعضی ها مدعی هستند که دکتر حشمت برای اینکه عده جنگل از مخمصه نجات پیدا نماید به این عمل خطرناک در داده است.»

اما تجربه نشان داد که نه (مُهر امان نامه پشت قرآن) و نه سوگند به دروغ (شرف نظامی قزاقان) و نه پا در میانی و ظاهر آرائی این و آن؛ نگهدار جان دکتر حشمت از اعدام نشد و داغ این درد، بردل جنگلی های خوشباور پس از دکتر حشمت نیز ماند!!
میرزا برای پیشگیری از عصیان مجاهدان، و بازیابی نیروی اراده و ایمان همراهان خسته و ناتوان خویش؛ بر بلندی های گاو بر تنکابن ایستاده و چنین گفت:

«رفقا! این روزها بهترین اوقات آزمایش است. بعضی ها تفنگ را برداشته با اسلحه تسلیم می شوند. هر چند وضعمان بد است. همه خسته و فرسوده ایم. بی پول و بی آذوقه، مواجه با انواع مشکلات و در معرض تندباد حوادثیم. ولی از شما می پرسم آیا برای عاشقان میهن و آنهاستیکه دارای درد وطن پرستی اند اینگونه سختی ها دارای اهمیت است؟»

آن روزها که ما تفنگ به دوش گرفته، برای استقلال ایران قیام کردیم و جنگل گردی و بیابان نوردی را پیشه ساختیم؛ صدها بار وضعمان از این بدتر بود. چه چیز در مقابل آنهمه سوانح و مخاطرات ما را حفظ کرد؟ آیا جزئیات و استقامت، علت دیگر داشت؟ امروز وثوق الدوله در ایران گرد و خاک می کند و برای بردن کشور زیر یوغ استعمار انگلیس به محور وطن پرستان همت گماشته است. یکعده برادرانمان را به جنگ ما روانه کرده به طوری که می بینید برای پرهیز از برادر کشی؛ دفاع را به تجاوز ترجیح داده ایم و جز عقب نشینی اقدامی نمی کنیم؛ در حالیکه وثوق الدوله و کارگردانانش از اعمال هیچ قسم آزار و شکنجه، حتی اعدام درباره احرار دریغ ندارند و ارتکاب هر نوع جنایت را مجاز می شمارند چرا

که جنگل نقطه اتکاء آزاد مردان و بزرگترین سد پیشرفت مقاصد وطن فروشان است... اکنون به شما برادران عزیز خطاب می‌کنم: آنها که خواهان ترقی و تعالی وطن اند؛ مانند گذشته نباید از هیچ چیز پروا کنند... کوهنوردی و بیابانگردی، گرسنگی و بیخوابی هر یک سلاح درخشنده‌ای است که ما را به وصول به هدف باید سخت‌تر و آبدیده‌تر نماید در اینصورت چه بیمی از این و چه هراسی از آن داریم فقط از آنهایی که پیش از این در گام پیمائی در این راه مقدس قدرت مقاومت در خود نمی‌بینند تمنی دارم در صورت تمایل به تسلیم و یا کناره‌گیری؛ اسلحه‌شان را تحویل نموده تا ما را از تنها وسیله دفاع محروم نکنند و تأثر و مفارقتشان را که برای ما بسیار غم‌انگیز است با فقدان وسایل دفاعی ضمیمه نفرمایند.»^۱

اسماعیل جنگلی، سخنرانی میرزا را در «آرود» یکی از محال بیلاقی تنکابن؛ با کمی اختلاف با متن بالا و با سرآغاز این شعر (رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن)... ذکر کرده است.^۲

دم گرم و گیرای میرزا، اجاق سرد دل‌های هم‌رهان دیر پا را نیفروخت. پاهای گریز؛ سرهای شرم‌انگیز و خسته از ستیز را از جا کند و جمعیت خسته گام را از هم پراکند و از آن جنگل انبوه انسانهای جنگلی؛ بیش از چند تن، با میرزا نماندند.

«میرزا ناچار با ۳۵ نفر عده که قبلاً انتخاب شده بودند و من هم جزو آنها بودم از دکتر حشمت جدا شدیم.»^۳

شادروان اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا، می‌نویسد:

«قوای جنگل اندک اندک به تحلیل می‌رفت و عده آنها به

۱. سردار جنگل، ص ۱۷۸

۲. قیام جنگل، اسماعیل جنگلی، ص ۱۱۹ و ۱۲۱

۳. یادداشتهای کوچک پور

۹ نفر رسید و درد پای کوچک خان نیز در اینموقع مزید بر علت شد و قوای دولت در ۲۰۰ قدمی دیده می‌شدند.^۱

محمد حسن صبوری جنگلی می‌گوید:

«تصمیم میرزا بر آن بود که نزد سالار فاتح کجوری برود... نشد. نخست راه پیشروی مان را از هر طرف مسدود ساخته بودند... نیروهای قزاق ایوب خان میرپنج، دستجات متفرق جنگلی‌ها را در تنگنای محاصره افکنده بود. دولت ایران، امیراسعد و ساعدالدوله را تقویت می‌نمود و بعد شروع به خلع سلاح آنان کرد... با این وصف، دیگر محلی برای پیوستن نیروهای جنگلی‌ها به سالار فاتح و تشکیل جبهه مشترک باقی نمی‌ماند... در جنگ جواهرده ۲۷ تن از همقطاران ما شهید شدند و عده زیادی مجروح گردیدند و ما نتوانستیم کشتگانمان را دفن نمائیم و مجروحین را از میدان جنگ بیرون ببریم.

... روزگار تلخی بر ما می‌گذشت و کوهی از غم و درد اعصابمان را درهم می‌فشرد... ناچار می‌شدیم خود را با طناب به درختی بسته و به همان حالت فگار، لمح‌های بی‌سائیم وقتی به میرزا، محقق گردید که دیگر پیشروی غیرمقدور است... در مقام مراجعت برآمدیم... عاقبت میرزا با یک عده ۸ نفری از بقیه مجاهدین جدا شد و ندانستیم به کجا رفت کمی بعد، من و اتباعم به علت محاصره شدن گرفتار شدیم و ما را به زندان انداختند و... تبعید شدیم.^۲

پیدا است که محمد حسن صبوری دیلمی و علی حسین خان شهربان و نصرت‌الله خان آزاد و دیگر جنگلی‌ها یا تسلیم و یا دستگیر شدند و از گفتار و کردار دیگر ناقلان اخبار و راویان گیرودار این

۱. پیام جنگل، اسماعیل جنگلی.

۲. به نقل از سردار جنگل. فخرانی، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

روزهای وحشت بار نیز پیدا است که در تسلیم شدن، کورسویی از امید
رهائی در دلها نمی‌تافت و اگر میرزا با تحمل سرزنش‌ها و زخم زبان‌ها،
به این کار تن در نمی‌داد؛ مرگ را به چشم می‌دید و به ناچار راه رهائی از
حلقه دارا، در گریز و پیکار می‌دانست.

بازگشت میرزا به غرب گیلان

میرزا تصمیم به بازگشت گرفت و راهنمای او امیرخان؛ فرستاده ساعدالدوله بود که آن منطقه را بهتر از کف دستش می‌شناخت و مردی قابل اعتماد بود.

«ساعدالدوله که مراقب وضعیت وخیم جنگلی‌ها بود به وسیله امیرنام جهت میرزا کوچک نامه فرستاد که به نور و کجور حرکت نکنند. میرزا با خواندن نامه... با تسبیح استخاره کرد جهت حرکت به نور و کجور بد آمد.»^۱

میرزا شعبان خان جنگلی، برادرزاده میرزا می‌گوید:

«ما احسان الله خان و خالوقربان را از کاکوه به بعد گم کردیم و در خلال راه پیمائی‌ها، نامه‌ای از ساعدالدوله رسید که: همه قوای میرزا در محاصره‌اند چنانچه میرزا بتواند برگردد احتمال ضعیفی است که خواهد توانست جانش را به سلامت در ببرد و حامل این نامه امیرخان بود.»^۲

خالوقربان با نیروهای وابسته خویش در بلندی‌های (دوهزان) تنکابن از اوضاع اردوی دکتر حشمت و دستگیریش آگاه شد و به عباس

۱. مهرنوش، جنگل، ص ۴۲

۲. سردار جنگل، ص ۱۸

سیاه، پرچمدار دگر حشمت پیشنهاد عقب نشینی کرد ولی عباس سیاه با دیدن خستگی اسب‌ها، مجال گریز نیافت و تا آخرین فشنگ با قزاقان جنگید وقتی که فشنگش تمام شد قزاق‌ها، با سرنیزه او را دستگیر و اعدام کردند.

*

خستگی و دریدری، خشونت و خونریزی، جنگلیها را درنده خو و کینه جو کرده بود. پژواک نفیر گلوله، هر آن گریبان سکوت کوه تا کوه را چاک می زد و در خرم آباد گفته می شد که میرزا را نیز دستگیر کرده اند.

امیرخان، از بی راه و پرتگاه راهنمایی میرزا و چند تن یاران او را به عهده داشت و آنان را به خانه اش پناه داد و مادر امیرخان؛ نهایت مهربانی و مهمانداری رامبذول داشت. شعبان خان جنگلی می گوید:

«یک روز امیرخان رفت تا خبری برای ما بنیاورد؛ برنگشت. دلواپس شدیم. تصادفاً قزاقی را دیدیم که همراه یک (راه بلد) به طرف خانه امیرخان می آید. قنبرخان و حسن خان کیش دره ای او را دستگیر کردند. قزاق نزدیک بود از وحشت فجا‌ه کند او را مجبور کردیم که راهنماییمان را به عهده بگیرد تا از وسط جنگلهای انبوه به مکان امنی برسیم. قزاق از ترس موافقت نمود. میرزا او را دلالت و هدایت می کرد. یک (پنج نیر اتریشی) به او دادیم که یک فشنگ داشت. این عدم توجه از ناشیگری ما بود و بی احتیاطی... خلاصه قزاق در پیاده روی عقب تر از همه بود. در آخرین بار که منتظر رسیدنش شدیم... او عقب گرد کرد و همان یک فشنگ را شلیک نمود؛ به علت خالی شدن تفنگ؛ ما در حرکت شتاب کردیم.»^۱

قزاق گریخت و یاران گریزپای کوچک خان؛ شتابان به لیل* و سرلیل رسیدند و در آنجا، حیدرخان و قره خان، گردنه گیران معروف دیلمانی، که سابقه دزدی و گردنه گیری و غارت داشتند و همکاری شان با نهضت جنگل به دلیل ارادت به دکتر حشمت، غبار کدورتی بردل میرزا، نشانه بود، این بار نیز به یاری کوچک خان آمدند و راهنمایی گروه را تا بخشی از راه به عهده گرفتند و آنگاه خود رفتند و آنان را با راه بلدها به مشهدی قلندر شیربیجاری رسانیدند.

میرزا محمدعلی خان جنگلی می گوید:

«مشهدی قلندر شیربیجاری؛ چون شناگر قابل بود... ما را در چند نوبت به آن طرف آب رسانید.»^۱

میرزا از راه (چماچا) و امام زاده هاشم به جنگلهای شفت رسید و خیر بازگشت احسان الله خان و خالوقربان را در همان نزدیکی ها شنید.
«یاران دلشکسته... یکدیگر را در آغوش محبت فشردند و در عزای همقدمان شهیدشان مدتها گریستند.»^۲

آوازه بازگشت میرزا به جنگلهای فومن، به سرعت در شهرها و روستاهای پیچید. جنگلی های از هم گسسته، بار دیگر گرد آمدند و به هم پیوستند. وحشت و ولوله بر دل و جان نوکران استعمار افتاد و در

• لیل Layl آبادنی در جنوب لنگرود و شرق لاهیجان که در دوران سلاطین کیا زندان بی بازگشت بود!! ر. ک. تاریخ گیلان.
لیل را در زمان سیدحسین کیا آتش زدند و تا ۷ سال بانگ خروس از آنجا به گوش کسی نرسید.

• از ترانه های معروف گیلان خاوری ترانه (هیبت) است و او زنی دلیر و جنگجو و عروس حیدرخان بود. با قزاقان جنگید و پس از مرگ حیدرخان و... به جنگلها پناه برد!

شب نشینی (داد گستری) تلخی گوارای آب آتشناک؛ بر جگر سردار
معظم (تیمورتاش) و ژنرال استار سلسکی، این دو سردار استبداد و استعمار
ناگوار آمد. پای خیر چینان دو دوزه باز؛ در جنگل شکسته و راه اتباع
خود سر حاج احمد بسته شد و جنگل از اغیارتھی گردید.

«تجمع مجدد جنگلی ها، شعله های نبرد تازه تری را
برافروخت و در سار و تفرود و توسته کله و کیش دره؛ جنگهای
خونین جریان داشت.»^۱

جنگل پس از بازگشت میرزا

در ذیحجه ۱۳۳۷ (۱۲۹۸) تیکاچنکوف رئیس آتریاد تهران؛ ضمن نامه ای به میرزا، نخست از خدمتگزاری خویش به ایران و پیگیری در قلع و قمع ریشه فساد جنگلیان و به سزا رساندن آشوبگران گیلان؛ دم میزند و سپس باب اندرزهای خدادوستانه را با میرزا باز می‌کند و می‌گوید:

«این قول نظامی که در این ورقه به شما داده می‌شود به وحدانیت خدا، حق است و تا زمانی که آسایش شما در پیشگاه اعلیحضرت همایونی و... به عمل نیاوردم، شخص جنابعالی و کسانی که شما به آنها اطمینان دارید و اطمینان می‌دهید در اردوی قزاق مثل یک نفر مهمان عزیز می‌باشید؛ به مصداق آیه شریفه: اکرم الضیف ولو کان کافرا...»^۱

میرزا در پاسخ تیکاچنکوف می‌نویسد:

«بنده به کلمات عقل فریبانه اعضاء و اتباع این دولت که منفور ملت اند؛ فریفته نخواهم شد. وجدانم به من امر می‌کند که در استخلاص مولد و موطنم که گرفتار چنگال قهاریت اجنبی است

کوشش کنم و وظیفه ملت است که برای استخلاص وطنش قیام کند.

انقلابات امروزه ما را تحریک می‌کند؛ مثل سایر ممالک دنیا در تمام ایالات ایران، اعلان جمهوریت بر طبق مرام سوسیالیست‌ها در داده و رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم... ولیکن درباریان تن در نمی‌دهند... فرضاً تمام مراتب فوق حمل به کذب رود یعنی بنده حقیقتاً یک نفر جاه طلب نفسانی تصور شده، به مواعید جنابعالی متمایل گردم آنوقت عرض می‌کنم کسانی که تسلیم گردیدند و ورقه ممهوره دولت را در دست داشتند همه را به دار آویخته و یا حبس کرده و تبعید نمودید...»^۱

جملات اخیر نامه میرزا، اشارتی است به اعدام دکتر حشمت و اسارت و تبعید تسلیم شدگان تنکابن؛ که گروهی از آنان نیز عاقبت به سرای عافیت راه نیافتند!

*

به موازات گسترش مجدد دامنه نهضت جنگل؛ بوق و کرناهای دولتی به کار افتادند و عمله‌های عذاب، به جان و مال مردم دست گشادند. حکومت نظامی برقرار گردید. تیمورتاش، مزدور و منفور مردم گیلان؛ چون همه همتاهای چاپلوس و آستان‌بوس روزگاران، در اعلامیه‌ای تهدید کرد که:

«هر خانه‌ای که در آن جنگلی‌ها منزل کنند؛ سوزانیده

می‌شود.

- افرادی که برای جنگلیها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آنها بنمایند فوراً اعدام و دارائیشان ضبط می‌شود.
- هر کس که از محل توقف جنگلیها اطلاع یابد و به

اطلاع مأمورین دولتی و نظامی نرساند اعدام و دارائیش ضبط خواهد شد.

ه افرادی که قوای نظامی و مأمورین لشکری و کشوری دولت را اغفال و در نشان دادن راه، مرتکب خدعه شوند و دستجات قشون را از راه غلط ببرند اعدام و دارائی شان ضبط می‌شود.»

تهدید و تطمیع، نه تنها راه به جایی نبرد بلکه مردم را همراه کرد. قزاقان حمله را آغاز نمودند و هر روز بر سختگیری‌ها افزودند. جنگلی‌ها، در جنگ و گریزه؛ با تجربه‌تر و آزموده‌تر شدند. کوچک خان نیز، در برخورد خویش با نیروهای دشمن تجدیدنظر کرد و دستور حملهٔ متقابل و کشتار قزاقان را داد.

«طی زدو خورد متوالی، شیرازهٔ قشون قزاق را گسیخته و فومن را از تجاوزات آنها حفظ و آنها را به سمت رشت منهزم نمود.»^۱

پیروزی‌های پیاپی نصیب جنگلی‌ها شد و آزادیخواهان دوردست بار دیگر به جنگل روی آوردند و جان و مال در طبق اخلاص نهادند.

شکست دولتی‌ها، پیوستگی توده‌های وسیع مردم گیلان به قیام؛ نزدیک شدن پیروزمندان سرزمین همسایه به لنکران؛ روزهای شادمانه‌ای را نوید می‌داد. نخستین آتشبار انقلابیون سرزمین همسایه شمالی؛ انگلیسی‌ها را از انزلی به «رستم‌آباد» عقب راند. بلشویک‌ها وارد خاک ایران شدند و در انزلی تصمیم گرفتند:

«حکومتی به نام رنجبران ایران تأسیس نمایند. لیکن شهرت و موفقیت میرزا کوچک خان؛ و وجهه و اهمیت او که در

آزادی و انقلاب ایران داشت دانستند که تأسیس هیچگونه حکومتی از ایرانی ها به نام انقلاب؛ بدون دستیاری کوچک خان عملی نخواهد شد.»^۱

مبارزان ضداستعمار دو کشور، برای تبادل اندیشه ها در انزلی گرد آمدند و مجلسی مرکب از: راسکولنیکف فرمانده تجهیزات جنگی بحر خزر؛ ارژنیکیدزه کمیسر عالی قفقاز و اعضای کمیته عدالت باکو، میرزا کوچک، حسن آلیانی معین الرعایا، گائوک آلمانی = هوشنگ، سعدالله درویش - میرصالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی تشکیل شد.

«میرزا که دارای افکار مذهبی بود و به همین جهت کمونیزم را با افکارش سازگار نمی دید اصرار داشت تا مدتی باید از تبلیغات صرفنظر شود»^۲

در این جلسه، در باره ۹ موضوع به توافق رسیدند.

۱. قیام جنگل. ۱۲۸.

۲. سردار جنگل. ۲۰۹.

ورود جنگلیها به رشت

با تنظیم (موافقت نامه)، میرزا به جنگل برگشت و برای اجرای آن به تهیه تدارکات پرداخت.

احمد اشتری فرماندار رشت؛ (شاعر متخلص به یکتا) با جمعی از بزرگان گیلان به پسیخان رفت و از سوی مردم گیلان، از میرزا دعوت کرد که به رشت بیاید و سر رشته کارها را به دست گیرد. میرزا این دعوت را با شادی پذیرفت. در بامداد روز جمعه ۱۶ رمضان ۱۳۳۸ هـ. مردم گیلان در دوسوی جاده آتشگاه، ۵ کیلومتری رشت تا شهر، صف کشیدند و جنگلیها در میان گلباران و ولوله و شادی پر شکوه مردم وارد رشت شدند و در باغ سبزه میدان اجتماع کردند.

«از طرف میرزا کوچک خان و احسان الله خان» در

«احسان الله خان در یادداشتهای خود در مجله شرق جدید، مسکو؛ هنگام ورود رشت را چنین توصیف می‌کند: «ما به طرف رشت رفتیم کوچک خان و من در رأس امور بودیم و قشون به سرپرستی خالوقربان و حس خان حرکت می‌کرد رفتن ما به رشت با یک اعزاز و اجلال تمامی بود اهالی اطراف جاده را گرفته و همه زنده باد میرزا کوچک خان و زنده باد... گفته. به ما تبریک ورود می‌گفتند. متصل برای ما دست می‌زدند و گل‌ها بود که زن‌ها نثار مجاهدین می‌کردند و تا آن موقع شهر رشت هرگز چنین استقبال و احترامی نسبت به ورود هیچکس نکرده بود. (سوروی و بهضت جنگل، مصطفی شاعیان)

ساختمان چوبی وسط باغ که به اندازه یک متر از سطح زمین ارتفاع داشت؛ نطق‌های پر حرارتی ایراد گردید، میرزا در نطق کوتاهش از غلبه یزدان به اهریمن و از تسلط حق به باطل سخن گفت و احسان، فداکاری مجاهدین جنگ را با طرز تحسین آمیزی ستود و به روح شهدای آزادی درود فرستاد»^۱

دو روز پس از ورود جنگلیها به رشت اعلامیه ریر در قرق کارگذار رشت خوانده شد:

و... قوه ملی جنگل به استظهار کمک و مساعدت عموم نوع‌پروران دنیا و استعانت از اصول حقه سوسیالیزم؛ داخل در مرحله انقلاب سرخ شده و خود را به نام (جمعیت انقلاب سرخ ایران) معرفی می‌نماید.»

صدر الاشراف در خاطرات خود می‌نویسد:

«من عصر آن روز - یعنی روز ورود کوچک خان به رشت - برای دیدن میرزا کوچک خان رفتم. سعدالله خان (درویش؟) آمد جلومن و گفت: به این عمارت وارد شوید. یکساعت بعد دو نفر مجاهد آمدند ما را به خانه کوچکی بردند و درب حیاط را بستند... هر روز خبرهای موخس به ما می‌رسید که چون مجاهدین قسم خورده بودند به جزای دار زدن دکتر حشمت به خدعه‌ای که تیمورتاش او را کشته بود تمام مأمورین دولت را بکشند... عنقریب حکم کشتن مأمورین خواهد رسید ولی میرزا کوچک خان به توسط شیخ احمد سیگاری که با من دوست و مردی پاک سرشت بود پیغام داد...»^۲

۱. سردار جنگل، ابراهیم فخرانی، ص ۲۱۱.

۲. هفته نامه وحید. ۲۳ تیرماه ۱۳۴۸، تلخیص.

بر مزار حشمت

متن اعلامیه جنگلی‌ها، در میان جمعیت چند هزار نفری قرق کارگزاری رشت با ابراز احساسات پرشور نسبت به جنگلیها و میرزا به پایان رسید و ناگهان، جمعیت از جا کنده شد و به پیشگامی کوچک خان، هلله کنان به سوی (چله خانه) به راه افتادند و پیرامون مزار دکتر حشمت ایستادند و به سخنرانی میرزا گوش دادند. سخنان کوتاه میرزا بر مزار حشمت؛ خوب شنیده نمی‌شد. غم اعدام عزیزترین همگام؛ گلوی میرزا را می‌فشرد و از یادآوری آنهمه آلام در تلخترین ایام؛ ملایم و آرام حرف می‌زد.

میرزا نخست به نکوهش اعمال و ثوق الدوله و قرارداد ننگین او، و به ملامت و خیانت دولتمردان خائن ایرانی پرداخت. آنگاه با اشاره‌ای کوتاه به شهید شدن حشمت، یکی از بهترین یارانش پرداخت و گفت:

«با فقدان این مرد بزرگ، هنوز کمرمان راست نشده است. این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود و از خداوند می‌خواهیم ما را موفق بدارد تقاص خونش را از جلادان خون‌آشام بگیریم!»^۱

غم سنگینی بر وجود میرزا سایه افکنده بود. سخنانش آهسته و بریده — بریده بیان می‌گردید و هنوز پایان نگرفته؛ پائین آمد. آنگاه احسان الله خان چنین آغاز کرد:

«دیدی که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند؟»^۱

احسان الله خان به روان پاک شهیدان راه آزادی درود فرستاد و از جنایات دولت استعمارگر انگلستان سخن گفت که چگونه آزاد مردان ایران را به خاک و خون کشیده و اینک زمان انتقام فرا رسیده است. تهران مرکز فساد و مامن دزدان سیاسی و جای تحریکات انگلیس هاست و ما باید این مرکز فساد را به روی دزدان خراب کنیم و انتقام خون شهدایمان را بگیریم...

«نطق احسان که با یک عالم شور و هیجان ادا می‌شد؛
تکان دهنده بود و دلها را به لرزه درمی‌آورد و تجسمی از فوران یک
کوه آتشفشان بود و با بلند کردن فریاد: (زنده باد ارتش انقلاب) به
گفتارش خاتمه داد.»^۱

پیروزمندان به همراه شیفتگان راه آزادی به روان حشمت درود
فرستادند

«قبر حشمت، بعداً به وسیله بلدیہ رشت با خاک تیره یکسان
گردید و درخت توت به جای آن روئید که علامت مدفن آن مرحوم
بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مقبره‌ای روی آن بنا نمودند.»^۲

و در آنجا

«آزادیخواهان گیلان؛ سالی یکبار گرد می‌آیند و به روح پاکش درود می‌فرستند و با تشکیل مجلس فاتحه، از شهید راه آزادی یاد می‌کنند.»

«اکنون مزار آن شهید راه آزادی؛ در چله خانه رشت باقی است که هر ساله، تاریخ شهادت او جشن یادبودی روی مزار آن مرحوم بر پا می‌نمایند.»^۱

۵

نشیب و فراز راه دور و دراز آزادی و بهروزی انسان، از خون گلرنگ پویندگان آرزومند، نشان فراوان دارد و در بستر تاریخ؛ سرفرازان بی سرودست و سربه داران بی شکست بسیار خفته‌اند که به مردم عشق ورزیده‌اند و ازرنج و شادی مردم سخن گفته‌اند.

چراغ وجود این دل‌افروختگان؛ همواره روشنگر راه تاریک تاریخ و گرمی بخش جان خرمن سوختگان خونین گام و تلخکام راه آزادی است؛ و حشمت سربه دار؛ شهید بیقرار و خونین کفن این دیار است.

یاد همه شهیدان تاریخ که جان شیرین بر سر پیمان دیرین نهاده‌اند؛ جاودانه باد.

تهران - اسفندماه ۱۳۶۱

پیوستها

شادروان عبدالحسین ذاکری در ۱۲۹۲ در رشت به دنیا آمد و در ۱۳۶۷ خورشیدی بدرود زندگی گفت. از «خاطرات ایام جوانی» او کتاب شعر «شهادت نامه» بیان منظوم رویدادهای گیلان از انقراض قاجار تا شهریور ۱۳۲۰ است که در آن از نهضت جنگل و بیدادگری تیمور تاش و اعدام دکتر حشمت نیز سخن رفته است.

شهادت نامه

چو آمد نام کوچک خان مرحوم
بگویم وصفش، ارچه هست معلوم
به عهد او، همه نعمت، فراوان
به جنگل بود همچون ماه تابان
پس از آن رنج و کوششهای بسیار
درینغا رفت از این دنیای غدار
هزار و سیصد و سی و نه، آن ماه
بشد اندر محاق مرگ، ناگاه
به یاد روح پاک وی چه گویم
همان به کز «منوچهری» بگویم:
(تورفتی و فراقتم ماند بردل
چنان کز کاروان آتش به منزل)

*

خوشایاران و همراهان کوچک
خوشا آن همت یاران کوچک
چو دکتر حشمت، آن محبوب جانی
زهی احسنت بر آن طالقانی

خدا باید کند خلق، اینچنین مرد
وگرنه نیست زینسان در زمین، مرد
به لاهیجان چو شد این مرد، مأمور
حقیقت چون چراغی بود پر نور
ندیده همچو حاکم لاهیجانی
روانت شاد باد ای طالقانی
یکی رودی چو «حشمت رود» پرداخت
که نیکی کرد و اندر آب انداخت
به جرم یاری با میرزا کوچکخان
اسیر افتاد آن مرد مسلمان
چو آوردند در میدان اعدام
تماشاچی، چوباران، از در و بام
چو حشمت روبه سوی دار آورد
روان خلق از آن نظاره، افسرد
بدون آنکه او خود را ببازد
به مردم گفت چند از نیکی و بد
که این دنیا بُود اندر گذرگاه
نصیب مرد دانا نیست جز آه
چو حق با ماست، بر مرگ آفرین باد
همیشه حالت ما اینچنین باد...
عصا و عینک خود را به جلاد
بداد و... بعد از آن مردانه جان داد
زتاریخ از پرسوی چند بگذشت
هزار و سیصد، افزون بود سی هشت

بلی! آزاد مردان اینچنین اند...

نام جایها

ش: شرق گیلان
غ: غرب گیلان

انزلی: ۴۴، ۷۷، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۵۸	آتشگاه، رشت: ۱۵۹
انگلیس، انگلستان: ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۷۷، ۷۰، ۶۷، ۶۵، ۵۲، ۳۵، ۲۰	آذربایجان: ۷۷، ۷۰، ۶۷، ۶۵، ۵۲، ۳۵، ۲۰
۷۷، ۳۰، ۳۲، ۸۰، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۴۷	۹۱، ۷۸
۱۶۲	آرود- تنکابن: ۱۴۸
اومام- دیلمان/ ش: ۷۶	آستارا: ۱۷، ۲۷، ۳۶، ۱۲۰
ایران: ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۳، ۱۲۲	آستانه اشرفیه/ ش: ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۳۵
۱۶۲، ۱۵۷، ۱۴۷، ۱۳۴، ۱۲۷	آقخرآ، رشت: ۱۲۹
ایشکوه میدان رودسر: ۱۰۲	آلمان: ۶۷، ۴۹
ایوان سل/ ش: ۸۷	اترک: ۱۷
بادکوبه: ۲۶، ۹۶، ۱۳۴	اردبیل: ۲۷، ۳۶، ۱۲۰
بازقلعه/ غ: ۳۵	اروپا: ۱۹
باغشاه: ۲۶	اسالم طالش: ۸۸
باغ شیخعلی، رشت: ۱۱۷	استاد سرا، رشت: ۲۴
باغ محتشم، رشت: ۱۱۸	استرآباد: ۲۶
باکو: ۱۵۸	اشکور: ۷۷، ۸۳
بحر خزر: ۱۷	الموت: ۷۱، ۷۷، ۸۳
بیجار کردستان: ۶۷	امام زاده هاشم، رشت: ۱۵۳
بیجاربنه، کلده/ ش: ۸۶	املش/ ش: ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۳
	۱۲۳
	انبارسر/ ش: ۸۶
	انبار وزیر/ ش: ۱۱۴

۱۷۰ دکتر حشمت جنگلی

- بیمارستان دکتر حشمت رشت: ۸۴
بیمارستان دکتر حشمت رودسر: ۸۴
- پاشاکی / ش: ۹۴
پسیخان: ۱۵۹، ۵۳، ۵۲، ۴۷، ۴۶، ۴۵
پلام / ش: ۵۶
پل زغال راه چالوس: ۷۴
پنابندان / ش: ۸۶
پولان دیورود / ش: ۱۲۴
پیرکوه، دیلمان: ۱۲۹
- تازه آباد مرزیان: ۸۶
تبریز: ۷۸، ۶۷، ۲۴
تتف رود: ۱۵۴
ترکیه: ۱۳۴، ۶۷، ۴۹
تنکابن: ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۴۳، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- چاف گاوینه: ۸۷
چالوس: ۷۴
چله خانه رشت: ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۱۷
چمخاله لنگرود: ۱۱۶، ۱۰۱، ۹۷، ۷۶
چماچاه / غ: ۱۵۳
چمن / غ: ۵۲
چوشاهستان، / ش: ۸۶
چهاربران، رشت: ۱۴۰
چهارده کیسم: ۳۵
- حسن آباد تهران: ۳۲
حسنعلی ده (حسن لنده): ۸۷
حشمت رود: ۸۸، ۸۷، ۸۵، ۳۶، ۳۵، ۱۳
۱۰۱
- خانم لات: ۸۶، ۳۵
خرارود / ش: ۸۶، ۸۵
خراسان: ۲۰
خرم آباد: ۱۱۱، ۹۸، ۸۵، ۸۲، ۷۷، ۶۶، ۳۴
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
- خزرد (دریا): ۸۵، ۳۵، ۱۷
خلخال: ۶۲، ۵۴، ۵۰
خلشای / ش: ۸۶
خمام / غ: ۶۵، ۴۵
خواهر امام، رشت: ۱۱۷
- دارالفنون: ۱۰۰، ۳۴
درگاه / ش: ۸۶
دزکوه اصفهان: ۹۱
دلفک دیلمان: ۱۰۷
دهشال / ش: ۸۶
دهکا / ش: ۸۶
- جمعه بازار / غ: ۸۸، ۵۳، ۵۲، ۴۷، ۴۶
جنگلهای شمال: ۲۷
جواهردشت رامسر: ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۰۷
جواهر ده، رامسر: ۱۴۹، ۱۲۵، ۱۰۷

زنجان: ۶۲، ۵۴، ۵۰، ۴۴	دهنه/ش: ۸۷
زیدق/غ: ۹۴	دیسام رود/ش: ۸۵
سادات محله/ش: ۸۷	دیلمان (جنوب سیاھکل): ۶۶، ۴۴، ۲۷، ۹، ۲۷
سالارچوب/ش: ۸۶	۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۲۹
سالستان/ش: ۸۶	دیلمستان: ۷۰
سبزوار: ۹۱	دیورود/ش: ۱۲۳
سبزه میدان رشت: ۱۴۰	دیوشل/ش: ۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۶
سد قوام السلطنه/ش: ۸۶	دوہزار تنکابن: ۱۵۱، ۱۲۵، ۱۰۸، ۱۰۸
سلسار/غ: ۱۵۴	رانکوه/ش: ۲۷، ۳۴، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۸
سفیدرود: ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵	۱۲۳، ۱۰۶
۱۲۲، ۱۱۶	رحیم آباد/ش: ۱۰۷
سلیمان داراب رشت: ۱۲۰، ۳۲	رستم آباد/غ: ۵۷
سمنان: ۱۱۸	رشت: ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۴۳
سنگر، سدسنگر: ۱۰۵، ۹۴، ۳۵	۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
سہ ہزار تنکابن: ۱۱۰	۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۴
سیاہرود/غ: ۱۰۵، ۹۴	۵۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۸
سیاہکل/ش: ۶۶، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۰۶	۹۳، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
۱۲۹، ۱۲۳	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
شاقاجی/غ: ۱۲۲	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۹
شاندرمن/غ: ۵۶، ۵۴	۱۶۰، ۱۶۲
شفت/غ: ۴۶، ۵۴، ۶۴، ۹۳، ۹۴، ۱۲۲	رشت آباد/غ: ۹۴، ۱۰۵، ۱۲۲
۱۵۳	رضانیہ: ۱۱۸
ششکل/ش: ۸۶	رودبار/غ: ۸۳
شمیرانات: ۱۱	رودبنہ/ش: ۸۷
شوری: ۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴	رودسر: ۱۱، ۴۳، ۴۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹
شہر اسرطالقان: ۳۳، ۹۹	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۱
شہسوار (تنکابن): ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۱، ۷۶	روسیہ، روسیہ تزاری: ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸
شیرجو پشت: ۸۷	۱۹، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹
شمیرود: ۸۶، ۸۵	۵۰، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۸، ۱۳۴
	زرچوب رشت: ۱۱۷

۱۷۲ دکتر حشمت جنگلی

- صومعه سرا/غ: ۸۸، ۵۳، ۵۲، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- صیقل کومه شفت: ۱۰۶، ۹۴، ۸۸، ۴۸
- ضیابری/غ: ۸۸، ۴۸
- طارم: ۵۰
- طالش، طولاش: ۵۸، ۴۸، ۴۴، ۳۳، ۳۲، ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- طالش، خانقاه: ۳۲
- طالقان: ۱۰۹، ۷۱، ۲۵
- طبرستان: ۹۱
- عربان/غ: ۵۳
- عمارلوق: ۱۶۶، ۱۲۹، ۹۷، ۴۴، ۳۳، ۳۲، ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- فوشازده: ۸۶
- فوشپشته/ش: ۸۷
- فومن، فومنات: ۵۸، ۵۴، ۵۳، ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- قرق کارگذاری، رشت: ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶
- قزوین: ۷۸، ۷۷، ۶۷، ۵۰، ۴۴، ۳۴، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
- قققاز: ۱۵۸، ۵۸، ۵۲، ۲۱
- قلمه گردن تنکابین: ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۱۱، ۷۷
- قم: ۲۶
- کاکرود، دیلمان: ۱۲۶
- کاکوه سیاهکل: ۱۴۶، ۱۲۳، ۱۰۷، ۱۰۶
- کاشان: ۱۵۱
- کنکشت آبادان/ش: ۸۶
- کجور مازندران: ۷۸، ۷۷، ۶۸، ۴۳، ۲۷، ۲۵
- کلاچای: ۱۱۶
- کلاردشت مازندران: ۸۸، ۷۷، ۷۱، ۷۰
- کلارستاق مازندران: ۶۸
- کلایه بن: ۴۴
- کلده/ش: ۸۷، ۸۵
- کماچال/غ: ۸۷
- کنف گویاب/غ: ۸۷
- کوجان/ش: ۸۶
- کهنه سفیدرود/ش: ۸۶
- کیاجوب: ۸۶
- کیسم/ش: ۱۲۳، ۱۰۵، ۸۶، ۳۵
- کیش دره: ۱۵۴، ۹۴، ۵۷، ۵۶، ۵۴
- گاو بر، ماز: ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۱۰
- گاوچراسر/ش: ۸۶
- گاوویه: ۷۷
- گدوک: ۱۲۶
- گرجستان: ۷۶
- گرگان: ۲۶
- گسکر/غ: ۵۷، ۵۴، ۵۲
- گشت فومن: ۸۸
- گویاب زرمخ/غ: ۱۲۰، ۹۳، ۹۲، ۸۸، ۵۲
- گوراب: ۱۲۲، ۱۲۱

نام جایها ۱۷۳

۱۱۸، ۱۱۲	گیلان (شرق و غرب)، گیلان و دیلمستان: ۹،
ماسال/غ: ۵۴	۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،
ماکلوان/غ: ۵۶	۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵،
ماسوله: ۹۳، ۸۸، ۶۴، ۶۳، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۲	۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۷،
مدرسه آلیانس، تهران: ۳۴	۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰،
مدرسه حاج حسن رشت: ۲۴	۸۱، ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶،
مدرسه محمودیه تهران: ۲۴	۹۷، ۹۹، ۱۰۰ و ...
مسجد صالح آباد رشت: ۲۴	
مسکو: ۱۵۹	لات بازقلمه/غ: ۸۶
مغان: ۲۷	لاهیجان: ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۴،
منجیل: ۶۶، ۳۱	۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰،
میدان کارگذاری رشت: ۱۳۴	۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰،
	۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱،
ندامان/غ: ۵۸، ۵۲	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۳
نرکستان/غ: ۸۸، ۵۲	لشته نشا: ۳۴، ۶۹
نصراالله آباد/ش: ۸۶، ۳۵	لنکران: ۱۵۷
نورمازندران: ۱۵۱، ۷۸، ۲۵	لنگرود: ۱۰، ۱۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹،
نوشر/ش: ۸۷	۸۱، ۸۲، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۳،
نیاکو/ش: ۸۶	لواسان: ۲۷، ۴۳
وادی لنگرود: ۹۷	لوشان: ۹۷
هزارچم چالوس: ۷۶	لولمان/غ: ۸۸
یزد: ۲۶	لیل - سرلیل/ش: ۱۵۳
یوسف ده/ش: ۸۷	لیله کوه لنگرود: ۱۰۶
	مازندران: ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۴۴، ۷۰، ۷۳، ۷۴،

نام کسان

افشین: ۹۱	آب زرشکی، علی: ۱۱۷
اقتدار السلطنه مرتضی قلیخان: ۷۷	آذری، سیدعلی: ۲۹
اکرم الملک پسر سپهدار تنکابنی: ۷۱، ۸۰	آصف الدوله: ۶۵، ۶۶، ۷۶
۸۱	آقا دائی نمایشی: ۱۳۵
آگنت لاهیجان: ۱۲۰، ۱۲۱	آقا سید آقائی: ۵۱
امام زمان: ۳۸	آقا سید عبدالوهاب: ۶۵
امجد السلطان: ۶۶، ۷۶	
امیر اسعد پسر سپهسالار: ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲	احسان الله خان (دوستدار): ۲۲، ۲۳، ۲۵
۸۳، ۱۲۰، ۱۴۹	۳۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵
امیر خان: ۱۴۴، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۵۲	۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۴
امیر عشایر خلخالی: ۶۶، ۶۷، ۷۶	۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
امیر مقتدر طالش، ضرغام السلطنه: ۴۸، ۴۹	احمدشاه (قاجار): ۱۹، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۶۲، ۶۶، ۷۶	۷۷، ۸۳، ۱۰۶
امیرزاده شاهرخی: ۳۱	ادیب تولمی: ۹۵
امین الدوله حاج محسن: ۶۹، ۷۰	ارژ نیکبوزه: ۱۵۸
امین دیوان لاهیجی: ۱۰۶	ارسطوخان: ۱۲۳
امینی، علی: ۶۹	اسعدالدوله زنجانی: ۶۲، ۶۳
ایوانف: ۷۳	اسماعیل جنگلی (خواهرزاده میرزا): ۳۵، ۴۲
ایوب خان میر پنج: ۹۳، ۱۱۷، ۱۴۹	۴۴، ۸۱، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۸
	اسمعیل خان مجاهد: ۲۷
باباطاهر، همدانی: ۹	استراسلسکی: ۱۱۳
بابا غلامعلی جنگلی: ۵۱	اشتری، احمدشاعر و فرماندار رشت: ۱۵۹
بابک: ۹۱	اشجع الدوله اسالمی: ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۶
باراتوف: ۵۲، ۵۳، ۶۶	افراشته، (رادباز قلعه): ۳۵
بالام پاتاوانی: ۹۴	افشار، رضا: ۹۰

نام گسان ۱۷۵

۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۹
 حبیبی، میرزا علی آقا: ۱۱۶، ۱۱۷
 حسن آلیانی (معین الرعايا): ۱۵۸، ۱۲۷
 حسن خان کیش دره‌ای: ۵۲، ۵۴، ۱۰۹
 ۱۵۲، ۱۵۹
 حسین افندی: ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸
 حسین خان لله: ۳۶، ۱۰۰، ۱۰۱
 حشمت الدوله: ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
 حشمت ثانی (علی اصغر خان): ۱۱
 حشمتی، حسن خان: ۳۴
 حشمتی، علی اکبر خان: ۳۴، ۹۸، ۹۹
 حشمتی، علی اصغر خان: ۳۴
 حشمتی، حسینقلی: ۹۸
 حشمتی، هوشنگ: ۹۹
 حضرت محمد: ۱۲
 حیدر خان دیلمانی: ۱۵۳
 حیدر خان عمواوغلی: ۱۰، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۷۳
 ۷۵، ۷۶، ۷۷
 خالوقربان: ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۵۱، ۵۶، ۷۴، ۷۵
 ۷۶، ۸۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶
 ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۹
 خالوعلی: ۷۶
 خالو کریم: ۸۷
 خالومراد: ۷۶
 خالومحمد: ۱۰۹
 خان احمد لاهیجانی: ۸۷
 خسرو (انتا- انتا): ۱۰۲
 خوش سیما، کوچک: ۱۰۲
 خیابانی، شیخ محمد: ۲۰
 داریسی: ۱۷

بهاء الدین املشی (میزان): ۴۵، ۷۰، ۸۷
 بهار (محمد تقی ملک الشعرا): ۲۹
 بیسه بان، قدیر: ۳۶
 پاکی: ۱۱۷
 پالاکوف: ۱۷
 پسیان (کلنل محمد تقی خان): ۲۰
 پیربازاری: ۴۵
 پیشه‌وری جوادزاده: ۱۴۳
 تالپوت (شرکت): ۱۶، ۱۸
 تدین، سید محمد: ۹۰
 تراز: ۱۹
 تیمیمی طالقانی - میرزا محمد: ۱۱، ۳۳، ۴۳، ۹۹
 تیکاچنکوف: ۱۵۵
 تیمور تاش (سردار معظم خراسانی): ۹۰
 ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰
 جبارخان: ۱۱۷
 جواد خان گلیجانی تنکابنی: ۲۷، ۴۳، ۴۴
 جواد گل افزانی (کلوزانی): ۴۵، ۵۱، ۵۴
 جودت، حسین: ۱۳۵
 جهانشاه خان کرفسی: ۶۲، ۶۳
 حاجی آقا شیرازی (روحانی): ۸۹، ۹۰
 حاجی آقاسی: ۱۸
 حاج امین دیوان لاهیجی: ۷۹
 حاج تقی فومنی: ۴۸، ۱۳۰، ۱۳۱
 حاج محمد رضا: ۴۶
 حاج احمد کسمانی: ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵

۱۷۹. دکتر احشمت جنگلی

- دکتر حشمت: ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و
 دنسترویل (ژنرال انگلیسی) ۲۱، ۳۰
 دیلمی لنگرودی، علی: ۳۸، ۶۷، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲
 دیوسالار (سالار فاتح): ۴۴
 رائین، اسماعیل: ۳۵
 رادباز قلعه، افراشته: ۳۵
 راسکولنیکف: ۱۵۸
 رئیس العلماء: ۷۶
 رتمیستر تیکاچنکوف: ۱۱۱
 رحمت: ۱۰۲
 رضاخان (میر پنج): ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۷۰، ۱۲۴، ۱۴۶
 ژنرال استراسلسکی: ۱۵۴، ۹۳
 ساعدالدوله: ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۱
 سالار فاتح کجوری (دیوسالار): ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵
 سالار شجاع (برادر ضرغام السلطنه): ۴۸
 سالار مؤید: ۱۰۱
 سپهبد زاهدی (بصیر دیوان): ۷۰، ۷۴
 سپهسالار (محمد ولیخان تنکابنی) سپهبدان: ۳۵، ۴۴، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۵
 ۱۲۹
 سرتیپ پور - جهانگیر: ۹۸
 سرتیپ قریب (متین الملک): ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۲
 سردار اسعد پسر محمد ولیخان: ۲۶، ۷۱، ۸۰
 سردار اقتدار پسر محمد ولیخان: ۱۱، ۷۱، ۷۹
 سردار محیی: ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۷۴
 عبدالله خان درویش: ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۶۰
 سکینه خانم (مادر دکتر حشمت): ۹۸
 سلطان الواعظین: ۷۶
 سلطان حسین خان: ۷۶
 سمیتقو، اسمعیل آقا: ۲۳
 سیاوش: ۱۳۲
 سید آقائی عطار: ۴۵
 سید جلال چمنی: ۹۴
 سید حسن تهرانی: ۸۷
 سید حسن خان سلطان: ۱۲۰، ۱۲۴
 سید عبدالله مجاهد: ۵۷
 سید علی اکبری: ۸۶
 سید محمود مجتهد رشتی: ۶۵
 شاهزاده اعتبار الدوله: ۱۲۹
 شاه مراد کرد: ۸۷
 شعبان خان جنگلی: ۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲
 شهربان (علی حسین خان): ۱۴۶، ۱۴۹
 شیخ احمد سیگاری: ۹۶، ۱۶۰
 شیخ عبدالسلام عرب: ۴۵
 شیخ محمود کسمانی: ۶۴
 شریتمدار گیلانی: ۴۶
 شمر: ۳۵
 شیردل خان: ۵۵، ۵۶، ۵۸
 صبوری دیلمی - محمد حسن: ۱۲۹، ۱۴۹
 صدر الاشراف: ۱۶۰
 صفاری لاهیجانی: ۳۶، ۹۹
 صمصام السلطنه بختیاری: ۱۲۱
 ضرغام السلطنه طالش: ۷۶، ۹۵، ۱۲۱
 ضرغام لشکر - حاجی: ۸۰، ۸۱، ۸۲

نام کسان ۷

- ظل السلطان: ۱۸
- عارف قزوینی: ۲۹
- عباس سیاه: ۱۵۱، ۱۵۲
- عبدالجواد قریب: ۱۳۱
- عبدالرزاق شفتی: ۴۵
- عزت الله خان هدایتی: ۴۵
- عزت الله ترک: ۵۷
- عسکری - تقی: ۸۷
- عطاش احمد، (اسماعیلی): ۹۱
- عظمت خانم - خواهر امیر عشایر: ۶۷
- عقیل: ۵۶
- علی بابا (بازقلعه ای): ۸۷
- علی حسین بیگ: ۱۲۳
- علی طالع (لاسقالدیس): ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۴
- ۸۱
- علی هلوائی: ۵۷
- عمر: ۱۲
- عمو اوغلی (نک به حیدرخان ...)
- عیسی لایقی: ۷۶
- غریب شاه گیلانی: ۱۰، ۳۷
- غلامعلی فومنی: ۱۱۵
- فخرانی، ابراهیم: ۱۲، ۳۴، ۹۸، ۱۱۱، ۱۳۲
- ۱۳۶
- فرخ (معتصم السلطنه): ۲۹
- فرخی یزدی: ۳۱
- فرمانفرما حاکم رشت: ۴۶
- قارون: ۱۱
- قاسم لواسانی: ۱۱۷
- قائم مقام گیلانی: ۴۶
- قنبر خان: ۱۵۲
- قره خان دیلمانی: ۱۵۳
- قلندر شیر بیجاری: ۱۵۳
- قوام زاده، حاج
- قوام السلطنه، احمد: ۲۰، ۲۲، ۸۶، ۹۶
- کاپیتان بولا تسل: ۱۳۴
- کاس آقاکیایط جنگلی: ۳۲
- کاظم بلند: ۱۳۹، ۱۴۰
- کالچوک اف: ۵۳
- کریلانی ابراهیم: ۱۲۱
- کریم خان زند: ۱۵، ۱۶
- کسمائی، حاج احمد: ۲۱، ۳۱، ۴۵، ۴۷
- ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۴، ۹۵
- ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۵۴، ۹۶
- کسمائی، حسین خان: ۵۲
- کسمائی اسمعیل عطار: ۴۵
- کسمائی - اسمعیل: ۵۱
- کسمائی سید ابوالقاسم: ۵۱، ۵۶
- کسمائی شیخ محمود برادر حاج احمد: ۳۹
- ۹۲
- کسروی، احمد: ۲۹
- کشاوری - کریم: ۳۴، ۱۳۵
- کلنل فتحعلی: ۱۳۴
- کنگوری، حاج محمد جعفر: ۷۶
- کوچک پور، بهرام: ۱۲
- کوچک پور، صادق جنگلی: ۱۲، ۱۰۸، ۱۱۲
- ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۵
- کوهیار مازندرانی
- گانوک (هوشنگ): ۲۳، ۱۵۸

۱۷۸ دکتر حشمت جنگلی

- گلسترخی، خسرو: ۹۴
- لاهوری، ابوالقاسم، شاعر: ۲۰، ۳۰
- لقمان: ۶۰
- لیانازوف: ۱۷
- مازیار: ۹۱
- مجدالواعظین، قاضی عسگر: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
- محمد آبادی، احمد: ۳۴
- محمد آقا خان: ۵۷
- محمد جان: ۵۱
- محمد خان شفتی: ۴۶
- محمد رضا شاه: ۷۰
- محمد علی شاه: ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶
- مختاری، رکن الدین: ۱۳۴، ۱۴۶
- مخبیر (میرزا محمود): ۷۵
- مدنی: ۵۱
- مراد کرد: ۵۶
- مرتضی قلیخان (سردار اقتدار): ۶۸
- مستوفی الممالک، حسن: ۳۴، ۵۸، ۶۰، ۶۱
- مشهدی علیشاه: ۱۲۹
- مشهدی یحیی انزلیچی: ۷۵
- مظفرالدین شاه: ۱۸
- مظفرزاده - میر صالح: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۸
- مظفری سیاهکلی، محمد ولی: ۸۴
- معین الرعايا، حسن خان: ۱۰۸
- مفاخر (الملك، محمد علی): ۴۶، ۴۷، ۴۸
- ۴۹، ۱۳۰
- منجم باشی لنگرودی: ۷۹
- مزید الديوان: ۴۴، ۴۳
- مهدی انزلیچی: ۵۷
- ملک زاده، عبدالحسین: ۱۳۷
- منتظم الملک: ۱۲۷
- مهاجر، ماه جبین: ۹۸
- مهرنوش (صادق شعله): ۷۵، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۷
- ۱۴۶
- مهدی قلی خان: ۱۲۴، ۱۲۶
- میر آقا شرمی: ۹۴
- میرزا احمد خان (مدیر پرورش): ۴۴
- میرزا اسماعیل خان جنگلی: ۱۰۹، ۱۲۴
- میرزا بزرگ (بدر کوچک خان): ۲۴
- میرزا رضا کرمانی: ۱۸
- میرزا عباسقلی حشمت الاطباء: ۳۴
- میرزا عبدالرحمن: ۷۶
- میرزا کوچک خان جنگلی: ۱۲، ۱۳، ۱۴
- ۲۲، ۲۵، ...، ۱۶۰، ۱۶۱ و ...
- میرعباس مقیمی: ۱۱۵
- میرزا محسن: ۳۶، ۱۰۰، ۱۰۱
- میرزا محمد رضا چکوسری مجتهد: ۶۴
- میرزا محمد علی خان جنگلی: ۱۲۷، ۱۵۳
- میرزا محمود گارنی: ۱۱۷
- نادر (شاه): ۱۵
- نادر میرزا: ۱۱۳
- ناصرالدین شاه: ۶۹، ۱۸۰
- ناصرالملک نایب السلطنه: ۲۶
- ندامانی، سید یحیی ناصر الاسلام: ۲۴
- ۲۶
- نصرت الله خان آزاد راه: ۱۴۸، ۱۴۹
- نصرت الله خان صوفی امنشی: ۷۰، ۷۱
- ۷۶، ۹۸
- نیکیتین (قنول روس): ۲۹
- وثوق الدوله: ۱۹، ۷۳، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵

نام گسان ۷۹

ياسرى، سيد حسين: ۵۷	۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷،
ياور، ابو الفتح خان: ۴۶	۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۶۱
پيرم خان: ۳۶، ۲۶	وقار السلطنه، سيد ابوالحسن: ۴۵
يزيد: ۱۲	وكيل التجار لاهيجانى: ۴۳
يميني، عبدالعظيم: ۹۹	وكيل الدوله: ۱۳۰
يوسف خان كلايه بنى، ميرزا كوچك: ۴۴	هيبت ديلمانى: ۱۵۳

با استفاده از منابع زیر:

۱. تاریخ مشروطیت ایران ابوانف
۲. تاریخ جنگل مهرنوش (صادق شعله) ج ۳ و ۴
۳. تاریخ بیست ساله حسین مکی، ج اول، ۱۳۵۸
۴. تاریخ مشروطه ایران احمد کمروی، چاپ هشتم، امیرکبیر
۵. جامعه ایران در دوران رضاشاه احسان طبری
۶. حیدرخان عمواعلی اسماعیل رائین، ۱۳۵۲، انتشارات جاویدان
۷. حیدرخان عمواعلی رحیم رضازاده ملک، انتشارات دنیا
۸. دکتر حشمت که بوده و نهضت جنگل چه بوده میرزا محمد تمیمی طالقانی، ۱۳۲۴ شمسی به مدیریت کسمانی و نویدی
۹. دوره روزنامه جنگل عبدالحسین ملک زاده، اردیبهشت ۱۳۳۶
۱۰. روزنامه سایبان حسین مکی، چاپ ۱۳۵۷
۱۱. زندگانی سیاسی احمدشاه ابراهیم فخرائی، چاپ اول ۱۳۴۴، انتشارات جاویدان
۱۲. سردار جنگل
۱۳. سه سال در ایران کنت دوگوبینو، ترجمه ذبیح الله منصوری
۱۴. شعله شمع جنگل محمدجعفر طاهری رشتی = پاکی چاپ اول ۱۳۵۹
۱۵. شوروی و نهضت جنگل مصطفی شاعیان، چاپ ارزنگ، ۱۳۴۹
۱۶. صدرالتواریخ محمدحسین خان اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد مشیری
۱۷. قیام جنگل اسماعیل جنگلی، چاپ اول ۱۳۵۷، جاویدان
۱۸. گیلان زمین قدیربیشه بان، چاپ اول ۱۳۶۰
۱۹. مشروطه گیلان ه.ل. رابینو، به کوشش محمدروشن، چاپ اول ۱۳۵۲
۲۰. مردی از جنگل احمد احرار، چاپ اول ۱۳۴۶
۲۱. مجله آینده خاطرات کریم کشاورز، سال هشتم شهریور ۱۳۶۱
۲۲. یادبودهای انقلاب گیلان حسین جودت

۱۸۲ دکتر حشمت جنگلی

۲۳. یادداشتهای زندان
جعفر پیشه‌وری جوادزاده، نشر پیمان ۱۳۵۷
۲۴. یادداشتهای خطی (جنگل)
صادق کوچک پور (عضو قیام جنگل)
۲۵. شوروی و جنبش جنگل
گریگور یقینکیان، به کوشش بروزیه دهگان،
چاپ اول، انتشارات نوین، ۱۳۶۳
۲۶. گوشه‌هایی از تاریخ گیلان
بهاء‌الدین املشی - میزان.
۲۷. نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل محمد حسن صبوری دیلمی، ۱۳۵۸
۲۸. یادگارنامه فیخرائی رضا رضازاده لنگرودی - نشر نو ۱۳۶۳
۲۹. شهادت نامه - شعر

از این نویسنده منتشر شده است:

۱۳۳۶		گل عصیان (مجموعه شعر فارسی)
۱۳۵۲	بنیاد فرهنگ ایران	مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم
۱۳۵۵	بنیاد فرهنگ ایران	آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم
۱۳۵۷	انتشارات سحر	قیام غریب شاه گیلانی
۱۳۵۸		یه شویشوم روخونه (شعر گیلکی)
۱۳۵۸		لیله کوه، (شعر گیلکی)
۱۳۶۷	انتشارات امیر کبیر	گزیده کتاب سال فرهنگ گیل و دیلم